

تاریخچه شعر پستو

مشمول بر بیان ادوار و تطورات شعر
پستو، از مدت نه قرن تا به عصر حاضر و
اقسام اشعار، و ذکر ۱۸۰ نفر شعرای قدیم
و جدید و معاصر و تمام تحولات که این
زبان در مدت نه قرن دیده است.

نویسنده:

علامه عبدالحی حبیبی

جمله حقوق محفوظ است

* تاریخچه شعر پښتو *

* نویسنده: علامه عبدالحی حبیبی *

* ناشر: علامه رشاد خیرندویه ټولنه *

* کندهار - افغانستان *

* تلفون: ۰۷۰۰۳۲۶۰۱۱ *

* ایمیل: mrohyal@yahoo.com *

* کمپوز و دیزاین: روھیال کمپیوټر اداره *

* چاپ اول: ۱۳۹۰ ش - ۲۰۱۲ ع *

* قطع: ۱۳/۵۰ × ۲۱ سانتی متره *

* تیراژ: هزار جلد *

* صفحات: ۱۶۸ *

* نمبر مسلسل: ۵۵ *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د خپروونکي يادښت

(تاريخچه شعر پښتو) د لوی استاد علامه حبيبي هغه اثر دی چې په لومړي وار د ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ کلونو په جريان کي په طلوع افغان جريده کي خپور سو. په دې اثر کي د شکل په لحاظ د پښتو شعر پر وېش او په تېرو نهو صديو کي د پښتو شعر پر لوړو او څوړو رغېدلی دی. تر هغه وروسته د لري او بري پښتونخوا ۱۸۰ تنه پخواني او اوسني شاعران په لنډ ډول راپېژني.

نو په دې حساب دا د پښتو ادبي تذکره ليکنې په تاريخ کي لومړۍ تذکره ده چې د طلوع افغان جريدې د لاري د لوی استاد علامه حبيبي په قلم د پښتو ژبي علاقه مندانو ته وړاندي سوې ده.

هغه مهال دغسي تذکره ليکنه او د هغې ټول مواد نوي وه. خو اوس چې د پښتو ادب په تاريخ کي نوي کشفیات او نوي څېړني تر سره سوي دي او د دې ژبي ډېر زاړه آثار پيدا سوي او چاپ سوي دي نو د دې څېړني محتوی د زړو موادو حيثيت لري.

د دې څېړني وروستۍ برخه د معاصرو ليکوالو او شاعرانو پېژندنې ته وقف سوې ده. هلته لوی استاد يادونه کړې ده چې د معاصرو ليکوالو او شاعرانو د شعرونو نمونې مو دلته نه دي راوړي، کله چې دغه ليکنه په کتابي بڼه چاپېري بيا به د هغوی د آثارو نمونې په بشپړ ډول راوړل سي.

ما ډېر کونښن وکړ، چې د دغې څېړني کتابي بڼه پيدا کړم. خو کامياب نه سوم. کله ناکله چې د دغه اثر څخه د ماخذ په توگه استفاده سوې ده هورې هم د طلوع افغان حواله ورکړه سوې ده. نوزه داسي حدس وهم چې د لوی استاد

دغه ارمان چي دغه څېړنه په کتابي بڼه چاپ کړي نه دی پوره سوی. زه د دوی د دغه ارمان د پوره کېدو په خاطر غواړم دغه څېړنه ټکي په ټکي بې له اضافو او کمیو د علم او فرهنگ علاقه مندانو ته وړاندي کړم.

که څه هم د دې څېړني مواد زاړه دي خو بیا هم زموږ مقصد د دې تاریخچې له خپرولو څخه دا دی چې له یوې خوا د هغې د لوی او حقداره لیکوال ارواښاد لوی استاد علامه حبيبي ارمان پوره سي او له بلې خوا د پښتو ادب د تاریخ علاقه مندانو ته دغه څېړنه په کتابي بڼه په لاس ورسې.

مطیع الله روهیال

د علامه رشاد خپرندویه ټولني مشر

فہرست

۸	تاریخچہ شعر پینتو	۱.
۹	آغاز	۲.
۱۱	شعر و سخن گوئی	۳.
۱۲	دورہا و اقسام شعر	۴.
۱۴	قسم اول شعر پینتو	۵.
۱۴	اشعار غنائی و قصصی	۶.
۱۵	لنڈی	۷.
۱۵	داتن ناری	۸.
۱۷	سپری بدلی	۹.
۱۸	اشعار روائی و حماسی	۱۰.
۲۱	داستان فتح خان برہنچ	۱۱.
۲۳	داستان آدم خان و درخو	۱۲.
۲۴	داستانہای دیگر	۱۳.
۲۶	قسم دوم - اشعار مصنوعی	۱۴.
۲۶	دورہ اشعار نیم مصنوعی	۱۵.
۲۷	آثار اولیہ	۱۶.
۲۹	اخوند درویزہ و خانوادہ اش	۱۷.
۳۲	اخوند قاسم	۱۸.
۳۲	بابوجان	۱۹.

۲۰. یک اثر قیمتدار قدیم شیخ مالی یوسف زئی ۳۳
۲۱. قسم سوم اشعار عروضی ۳۴
۲۲. دوره سوم شعر پښتو ۳۴
۲۳. سه و نیم قرن اخیر ۳۵
۲۴. شعر و ادبای لر پښتون ۳۷
۲۵. شعرای اولیه ۳۸
۲۶. خوشحال خان و خانواده اش ۴۱
۲۷. دو دمان و مکتب خوشحال خان ۴۹
۲۸. شعرای دیگر ۵۸
۲۹. شعرای بر پښتون ۹۶
۳۰. شعرای معاصر یا دوره تجدد ادبی پښتو ۱۳۹
۳۱. شعر قدیم و سخنوری جدید ۱۳۹
۳۲. خصایص و مزایای شعر جدید ۱۴۰
۳۳. سخنوران معاصر افغانستان ۱۴۱
۳۴. معاصرین صوبه سرحد و پشاور ۱۴۸
۳۵. نهضت ادبی جدید ۱۴۸
۳۶. خاتمه و خلاصه این تاریخچه ۱۶۳
۳۷. مراجع و اسناد ۱۶۶

تاریخچه شعر پښتو

در شماره های گذشته در قسمت تاریخی و پاورقی طلوع افغان مقالات مسلسل (افغانستان و نگاهی به تاریخ آن) را از مجله شریفه کابل در پښتو ترجمه و برای استفاده خوانندگان محترم نشر نمودیم، با شماره (۵۰) سال (۱۲) مضمون مذکور نیز با ختام رسید، سرآزین شماره می خواهیم مضامین و مقالات جدیدی را راجع به (تاریخ شعر پښتو) بمنصه اشاعه گذاریم، چون راجع باین مضمون تاکنون کتابی و مضمونی نگاشته نه آمده بنا برآن ممکن است بادلچسپی زیاد از طرف شوقمندان عالم ادب و قدردانان زبان ملی تلقی و استقبال شود.

تحریر این اثر نتیجه یادداشتهای چندین ساله ما درین موضوع است که اکنون یکجا در شماره های طلوع افغان بشما تقدیم میشود، و نیز بکتب و آثار مطبوعه و قلمی زیادی رجوع شده که در حواشی مضمون خواهید دید.

اگر خداوند توفیق کرامت فرماید این اثر ناچیزیکه اولین (تاریخ ادب و شعر پښتو) شمرده می شود، بصورت جداگانه نیز طبع و نشر خواهد شد، عجالتاً صفحات جریده طلوع، این خدمت ادبی را برای بار اول عهده دار گردیده و اولین (تاریخچه شعر پښتو) را مسلسلآ بشما تقدیم و اهدا می نماید.

آغاز

سه سال پیشتر مضمونی در مجلهٔ پنتو بعنوان (نگاهی بتاریخ پنتو و پنتون) نگاشته بودم که دو سه قسط آن در همان اوقات نشر و بقیه ناتمام ماند، در مضمون مذکور ما در نظر داشتیم راجع به این زبان و تاریخ آن مطالعات خود را به استناد منابع و مأخذی که در دست بود، یکجا بخوانندگان تقدیم داریم، ولی چون برای تحقیق و روشن ساختن این موضوع مهم یک دو مقاله یا چند صفحه کافی نیست، بلکه لازم است برای فحص و بسط آن کتابی در چند جلد تحریر شود بنابراین مضمون مذکور تاکنون ناتمام مانده است.

اما یاد داشته‌ای که ما از همان وقت تاکنون راجع بتاریخ ادب و شعر پنتو گرفته ایم موجود است. اگر وقتی فرصتی دست دهد و منابعی که تا یک اندازه سراغ داریم و یا لازم است بدست بیاید آنگاه در نظر است که تاریخ مبسوط و مشروحه در چند جلد راجع بادب و تاریخ زبان ملی پنتو نگارش یابد. دم نقد که بسبب کمی فرصت و نبودن مأخذ کافی از نجاج این ارمان دیرین معذوریم، می خواهیم از روی یادداشتهای مرتبه راجع بیک قسمت از تاریخ مذکور باکمال ایجاز داخل بحث شویم. این بحث عبارت از تاریخچهٔ شعر افغانی است، که یک قسمت مهم از تاریخ ادبیات شمرده میشود. این حصه را ما با اختصار و ایجاز تمامی مینویسم، شاید در آینده به تفصیل این جزو، و نیز حصص دیگر آن کامیاب آئیم. چون درین موضوع تاکنون اثری نگاشته نشده و مراجعی موجود نیست اگر سهوی روی دهد اصحاب دانش و انصاف عفو خواهند فرمود!

در زمانهٔ قدیم بسبب حوادث تاریخی و انقلاب های عصور، ملت پنتون نتوانسته است بحفظ آثار ادبی و علمی خویش کامیاب آید، زیرا اغلب اوقات

این ملت شیردل بسبب موقعیت جغرافیائی وطن یا در دفاع قوای اجنبی گذشته یا باکشورکشایان معروف و نامدار خویشان مصروف تعرض و جهانگیری و سروری بوده اند.

بنابراین طوریکه می بایست به مشاغل ادبیه و علمیه کمتر فرصت یافته اند، و اگر اثری نوشته شده، بوجود آمده باشد آنهم متأسفانه بسبب هجوم های آخرین اجنبی ها و انقلابهای متواتر داخلی و کشمکش های ملوک الطوائفی و لامرکزیت محو و نابود گردیده است.

دانشمندان میدانند که ترتیب و تحریر تاریخچه شعر بوجود تذکره ها و کتب ادبی احتیاج شدیدی دارد. مثلاً اگر کسی بخواهد راجع به ادبیات فارسی چیزی بنگارد، چون از ۷ - ۸ قرن بدینطرف اقسام تذکره ها و آثار گرانبهای در آن نگاشته آمده و موجود است، بنابراین اشکالی درین نبوده و منتها زحمت تصفح می خواهد، اما در ادبیات و شعر پستو چون تاکنون تذکره هم موجود نیست، بنابراین خوانندگان محترم اشکالات این کار را اندازه کرده میتوانند.

علی ای حال ما آنچه را گردآورده ایم و در دسترس ماست مینویسم، آینده را آینده گان میدانند!

گر ما نرسیدیم تو شاید بررسی!^(۱)

^(۱) سپاسگذاری: بی مناسبت نخواهد بود اگر درین موقع از جناب محترم نظر محمد خان بارکزی (معروف به کاکاجان) علاقدار اتغر که قدیم ترین اثر شعرای قندهار (کتاب قلمی ملا الف هوتک) را به ما مرحمت فرموده اند، و نیز از جناب محترم عبداللطیف خان هوتک که کتاب های نفیس و مؤلفات مسترراورتنی را در تالیف این کتاب برای مطالعه داده اند تشکر نموده و از معارف خواهی ذوات محترم باین وسیله سپاسگذاری نمایم. (حیبی)

شعر و سخنگوئی

بعقیده ما شعر و شاعری با انسان توأم زائیده است. زیرا شعرسرائی و سخنگوئی ریخته عواطف و احساسات است و اینها از مزایای نخستین بشریت شمرده میشوند. انسانها بر روی زمین دست خوش تحولات گوناگونی اند و احساسات و عواطف آنها در نتیجه برخی از عوامل خارجی منفعل و تکان پذیر است. عوامل و مؤثراتی که مسرت و الم، ذوق و نفرت، بیم و آرزو و تمام تطورات نفیسهٔ انسانی را به وجود می آورد، عواطف رقیقهٔ انسانها را نیز به هیجان آورده و زیر اثر خویش میگیرد. مظاهر این تاثیر عمیق و انفعال نفسی اگر به الفاظ نازک و زیبا از قلم و زبان کسی تراوش کند (شعر) است و اگر بانقوش بدیعه و اشکال جمیله رسم گردد (نقاشی) نامیده میشود. اگر گاهی ذریعهٔ حرکات موزون و دلچسپ بمعرض ظهور بیاید (رقص و اتنی) است. و گاهی در آهنگ دل انگیز موسیقی یا تغنی آشکار میگردد. بنابراین این همه را فنون لطیفه یا جمیله گفته میشود، که با احساسات و مدارک روحیه و عواطف قلبی انسان سروکاری دارد.

پس شعر و موسیقی و اتنی زادگان یک مادر و مولود عواطفند و این سه چیز دربین تمام ملتها از قدیم ترین عنعنات و آداب شمرده میشود^(۱)، که احساسات اندرونی و جذبات انسانی را در خارج نمایندگی میکنند.

طوریکه فهمیده شده شعر تنها عبارت از کلام موزون نبوده، بلکه مظهر انفعال و تاثرات نفیسه ایست که از احساسات نازک و دقیق حکایه میکند و صور

^(۱) ارسطو یکی از فلاسفه نامی قدیم یونان، نیز اتنی را از فنون بدیعه شمرده است.

مرموز و ذهنیه و باطنی و مقدمات تخیلیه را در خارج ترسیم مینماید و موجب تأثیر و انقباض و انبساط خواننده و شنونده میگردد^(۱).

تاکنون در تاریخ دنیا ملتی نگذشته است که در آن شعر نبوده و از جذبات فطریه محروم باشد تصورات و تخیلات شاعرانه، در فطرت انسانی بودیه گذاشته شده و اشعار قدیمه مهابهارت و رامائن در هند و ملل آریائی و ایلید و اودیسه در یونانیها و انیاوه در رمان، و کذلک در تمام ملل تاریخی آثار شعریه تاکنون بیادگار مانده است که تخیلات شاعرانه همان انسانهای تاریخی را نمایش میدهد^(۲).

دوره ها و اقسام شعر

شعر که نماینده افکار و عواطف و احساسات و جذبات متنوعه انسانی است، چون احوال نفسیه و سنخ تفکر و جذبات انسانها در هر عصر به مقتضای عوامل خارجی و چگونگی محیط ها و وضعیت اجتماعی بشر، دستخوش تطور و انقلاب است بنابراین شعر و سخنگوئی نیز در هر عصر موافق به تطور اجتماعی و فکری بشر دوچار تحولات گوناگونی بوده است. اشعار و آثار ادبیه قدیم و جدید سائر ملل اگر بانگاه دقیقی دیده شود، خواهیم دید که در هر عصر موافق به تحولات فکریه و اوضاع اجتماعیه و سیاسیه آن وقتها تغییر و انقلابی را دیده و رنگ محیط را در بر گرفته است.

بنابراین شعر هر دوره دارای روحی جداگانه و سبک مخصوصی بوده، و به تفاوت عصور درازمنه افکار و جذبات و اوضاع گوناگون را از ادوار زندگانی بشر

^(۱) منطق بوعلی سینا.

^(۲) آداب اللغة العربیه جرجی زیدان.

نمایش میدهد^(۱).

ویکتور هوگو ادیب نامدار و گوینده معروف فرانسه در مقدمه کتاب کرومویل خویش راجع باین موضوع چنین نگاشته است:

"موافق باتطورات اجتماعی ادوار زندگانی بشر شعر نیز سه دوره را طی کرده آمده است: اول - در قرون اولیه که مدنیت هنوز ترقی نکرده و افکار بشر آمیخته باهر گونه بساطت و سادگی بود. اشعار همان انسانهای اولیه عبارت از آن نغمه ها و سرودهای مهیجی بود که ذریعه آهنگ و غنا خوانده میشد و آنرا اشعار غنائی Lurique (لیریک) گویند. دوم - در عصرهای که نسبت به اوضاع اولیه حالت انسانها برگشته از بداوت به مدنیت قدم گذاشته اند و ممالک و جمعیت ها تشکیل دادند با این تطور اجتماعی افکار و احساسات آنها نیز منقلب و متغیر گردیده، اشعار حماسی و رزمی و قصصی Epique (ایپیک) رواج یافت. دوره سوم شعر عبارت از اقسام اشعار تمثیلی Dramatique و تیاتر نویسی و تمام اقسام دیگر است که زائیده مدنیت و ارتقای ذهنی بشری است." (مقدمه کرومویل ویکتور هوگو).

این سه دوره شعر که در بالا شمردیم بمنزله دوره های صباوت و شباب و پیری و پختگی آن است و ادبیات هر ملتی این دور ها را دیده و عموماً اشعار غنائی بر اشعار حماسی مقدم بوده و کذلک حماسی بر تمثیلی و غیره. مثلاً اورپید شاعر غنائی یونان بر هومیروس شاعر حماسه سرا مقدم بوده و بعد از آن الیتیل پدر تراژیدی Tragidic یعنی اشعار هائکه تمثیل بمیان آمده است^(۲).

^(۱) دانشکده تهران.

^(۲) تاریخ الادب عندالافرنج و العرب از مقدسی.

قسم اول

شعر پښتو

اشعار غنائی و قصصی:

زبان پښتو مطابق به ناموسیکه تمام زبانه‌ها بدن خاضع است نیز در دوره اول خویش اشعاری داشته و طوریکه محیط آزاد و احساسات بی آرایش و عواطف موج این ملت شیردل ایجاب کرده درین زبان گویندگان و سخن‌سرایانی وجود داشته‌اند!

چون از زمان‌های قدیم کدام اثر و مجموعه یا تذکره درین زبان در دست نبوده، و یا به ما نرسیده است، بنابراین اتکای ما درین باره تماماً به عنعنات و چیزهائی است که دهان بدهان از گذشتگان تاکنون بما نقل شده آمده است. قدیم‌ترین اشعار افغانی که ما را بدست است. همان اشعار غنائی است که پښتونها در رأس قتل بلند جبال باعظمت وطن یا دره‌های سهمگین یا حوضه‌های دلنشین خویشتن باهنگ دلکش و نوای راستینی سروده‌اند. این اشعار طبیعی و ساده که روح سرشار و جذبات روشن و زیبای این ملت غیور نمایندگی میکند دارای اقسامی است که ذیلاً نگاهشته می‌آید^(۱):

^(۱) اینها معلوماتی است که تاکنون بدست آمده است ممکن است که علاقمندان درین باره معلوماتی کافی داشته باشند و یا ما را بعد ازین اضافه تر بدست آید، بنابراین ما دامنه مضمون را برای آینده می‌گذاریم.

لندی

لندی یعنی نغمه کوتاه و ترانه کوچک: این ترانه های کوتاه عبارت از شعر طبیعی دوپاره ایست، که وزن آن تابع آهنگ و صدا است و به اطوار و آهنگ های مخصوصی خوانده میشود و غالباً در هر جا آهنگ جداگانه دارد: مثلاً آهنگ تیراهی، شلگری، گرمسیری و غیره چون اشعار افغانی به طبیعت نزدیکتر است و دست تصنع و تکلف تاکنون دامان آنرا نه آلوده است بنابراین همکیش موسیقی و تغنی بوده و بدون اصول تغنی زیسته نمی تواند. یعنی اینطور اشعار مخصوص تغنی و موسیقی بوده ازان سبب قدر و قیمتی دارد. اینها با نعمات و نوای دلکشی خوانده و سروده میشوند و تماماً از احساسات بسیط و ریشیتی پر و مملو اند. که حیات کوهستانی و کوچی گری (پونده) و بدوات عفت آلود اقوام شپردل را تصور میکنند. درین طور اشعار افکار و مضامین کوتاهی گنجانیده شده است، که هر لندی آن مضمون جداگانه دارد.

د اتن نارې

د اتن نارې یعنی (ترانه های رقص): طوریکه می گویند شعر و رقص و موسیقی زاده یک مادرند، و این سه فن از یک سنخ مدرک بدیعه سر میزنند. این کلیه علمی بر اشعار و اتن ملی ما خوبتر صادق است، زیرا در پښتو (شعر و غنا و اتن) هر سه تقریباً لازم و ملزوم یکدیگر بوده و این سه فن بدیع، در یک موقع و یک صحنه بمرض نمایش گذاشته میشود. اتن که حرکات موزون و متناسبی است بر آهنگ صداهاى سامعه نوازی به اصول تغنی و موسیقی ملی صورت میگیرد، و مضامین (لندی) سروده میشود.

لندی و اشعاریکه با اتن یکجا سروده و نواخته میشود آنرا د اتن نارې (ترانه های رقص) میگویند. مستر راورتی Raverty یگانه عالم پښتو شناس

انگلیسی که از دلدادگان صمیمی این زبان بوده راجع باین طور اشعار پښتو چنین می‌نگارد: "جمعی از ترکیبات افغانی که ذریعه موزیکه سرگردان سروده میشود، خیلی پر حرارت است و مرا به یادسرودهای وطنی و ملی خودم می‌اندازد، در زمان اقامهٔ پشاور بسیاری از آن را تحریر داشته‌ام..." (دیباچه گرامر پښتو، طبع کلکته ۱۸۵۶ ع).

مضامین این لنډی‌ها و ناره‌های بر قدیم بودن آن دلالت میکند، در دورهٔ بعد از اسلام زمان خروج پښتونها همان نهضت شیخ حمید لودی^(۱) (در قرن چهاردهم میلادی) و بعد از آن عصر شاهنشاهان غزنوی است^(۲). اینطور لنډیها و ترانه‌های کوتاه اغلباً دارای مضامینی است که بهمان ۸ و ۹ صد سال پیشتر ربطی دارد و از همان اوقات تاکنون زنده مانده آمده است^(۳).

^(۱) تاریخ خانجهان لودی (قلمی) کذلک حافظ محبت خان بسال ۱۸۰۵ ع در (ریاض المحبت) مینگارد که اولین فاتح اسلامی هند محمد بن قاسم (۹۳ هـ) چون بر هند حمله برد جمعیت‌های ملی افغانها با او رفیق بوده و چون ملتان را فتح کرد فاتح مذکور آن را به افغانها سپرد بنابراین روایت زمانهٔ عروج و خروج پښتونها بعهد بنی امیه میرسد.

^(۲) مستر راورتی انگلیسی بحوالهٔ ریاض المحبت نگاشته است: که سبکتگین غزنوی (۳۶۷ هـ) چون داماد افغانها بود بنابراین عسکرش عبارت از آنها بوده، چون پسرش اسماعیل بعد از او پادشاه شد، پښتونها بحمايت محمود خواهرزادهٔ خود قیام نمودند که تمام فتوحات عظیم الشان سلطان محمود به نیروی بازوی این ملت غیور بوده، و سلطان محمود نیز خواهر خود را بنکاح ملک شاهو که از سرداران معروف پښتونها است آورده بود. همچنین طوریکه قاضی خیرالله پشاورى در دیباچهٔ خیراللغات نگاشته: قاضی سیف‌الله نامی در عصر سلطان محمود به ایمای حسن میوندی (افغان قندهاری) تحریر و رسم الخط پښتو را ترتیب داده است.

^(۳) مثلاً این لنډی ملی از یک نهضت که بطرف هند غالباً در عصر غزنوی‌ها از راه معبر گومل رخ داده حکایه میکند:

چي د خالو لښکري راسي
زه به گومل ته د خپل يار ديدن ته ځمه

سپري بدلي

یک قسم دیگر از اشعار غنائی پستو که از دوره های قدیم تاکنون زنده بوده است همانا سپري بدلي يعني غزليات و ترانه های سوار است.

پيشتر گفتم: در پستو لنډپها و ناره های مخصوص بمضامين کوتاه عشقی يا حماسی بوده و هر لنډی عبارت از یک مضمون خورديست که باکمال بساطت و رشاقت طبیعی گفته شده است، اما برای مضامين دراز و افکاریکه در یک لنډی نمی گنجد، همين غزليات دراز غنائی موجود است که عبارت از بندها و تراکيب متعددی بوده و چند نفر آنرا به جمعيت میخوانند، اصل غزل مطابق به اصول تغنی ملی از طرف یکنفر بالحن سوزناکی که حرارت و بساطت ازان می بارد نواخته میشود. هر غزل دارای یک سربنديست که افغانها (کسر) بفتح اول و سکون ثانی میگویند. این سربندي یا کسر در هر غزل در خاتمه یک بند مکرراً از طرف جمعیتی تا (۱۰) نفر به آوازهای متحد و بلندی خوانده میشود.

اینطور اشعار و غزليات نیز دارای اوزانی است که بر آهنگ و صدا مطابق میآید و مضامين مفصلی از قبیل حماسه، فخر، مدح، رثاء، وقایع محاربات، داستانهای عشقی و دینی و حوادث تاریخ ملی، به اینطور اشعار گفته میشود. در زبان پستو اینطور غزليات و ترانه های مفصلی موجود است، که از چندین صد

یعنی چون عساکر خالو بیاید، من بطرف گومل (دره معروفی است در سلسله کوههای روه، که گذرگاه فاتحین هند بوده است) برای دیدار یار خواهم رفت. این ترانه از زبان معشوقه ایست که بانتظار دلدادۀ غیور خویش که بفتح هند رفته است بوده و میخواهد بطرف معبر گومل به تماشای دلبر عزیز خویش برود. (ملک خالو) از سرداران معروف افغانها است. در عصر سلطان محمود غزنوی که خورشید جهان و نیز خصائل السعادت سعادتخان تورترین (طبع ۱۲۹۷هـ) نام او را در جمله سرداران بزرگ آن عصر نوشته است.

سال دهان بدهان نقل شده اند، و اکنون وقائع مهمه تاریخ ملی ما را در بر دارد، مثلاً غزلیات (میا صاحب چپی ویوست شاه حسین له دې ښاره) و (غازی محمد اکبر ولاړ) و (سردار محمد ایوب خان و کړه جنگونه نن بیا) از نقطه نظر قصصی و روایی و غزلیات (د تناره په اور کباب یم) و (خاطر می خنگه پرېشانه دی) و غیره از لحاظ احساسات آتشین عاشقانه و جذبات مشتعل خیلی قیمت دار و زنده ترین اینطور اشعار است. فحوص و تتبع درینطور غزلیات ما را بحوادث مهمه تاریخ وطن که تاکنون ضبط نشده است آشنا خواهد ساخت.

اشعار روایی و حماسی

مهمترین و قیمتدارترین اشعار و ادبیاتیکه اکنون ما از زمانهای قدیم در پښتو بدست داریم، همانا قصص و روایات عاشقانه و حماسی است که از اسلاف بما نقل شده آمده است. این قصص و روایات مهمه تاریخ وطن و زبان و ضمناً رجال و ناموران و فاتحین و جنگجویان گذشته ما را بما می آموزاند و ما را بانام رجال و کشورکشایانی آشنا میسازد که تاریخ از سرگذشت آنها متاسفانه خاموش مانده است.

راورتنی (عالم پښتو شناس انگلیسی) که در حدود هشتاد سال پیش ازین از طرف حکومت هند در سرحد و ملتان ماموریت عسکری داشته و زبان افغانی تا بابد مرهون تحقیقات موشکافانه اش خواهد بود، یگانه سبب گمنامی رجال و ادباء و علل نبودن آثار ادبیه قلمیه پښتو را انقلابهای داخلی و خارجی افغانستان و باز هم جنگهای قبیله‌ای و خانگی عصرهای ملوک الطوائفی دانسته است.^(۱)

^(۱) دیباچه گلشن روه، تالیف راورتنی کاپیتان قطعه سوم عسکر بمبائی ملکه و کتوریا مطبوع شهر هرتفورد سال ۱۸۶۰ع.

هر چند این کشمکش‌های تاریخی ما را از ذخائر ادبی و علمی پستو تا یک اندازه محروم داشته است اما چیزیکه از دستبر حوادث روزگار مصئون مانده است و اکنون از مهمترین اسناد ادبی و تاریخی ما در پستو است همین قصص عشقی و روایاتی است که از عصرهای قدیم در دسترس موجود است.

در زبان پستو قصص و روایات عاشقانه مثل روایات (لیلی و مجنون) عرب و (فرهاد و شیرین) پارس موجود است، که بر خلاف عربی و پارسی همه آن روایات واقعه بود و در نفس الامر صحیح واقع می‌باشد و اغلباً جمعی از ادبای قسه سراء در آن تصرفی ننموده و از همان وضعیت طبیعی خود که نزدیکتر بفطرت است خوشبختانه نه گشتانده اند.

اغلب قصص و روایات قدیمهٔ زبانهای دیگر بمرور عصرها بایک سلسله اساطیر و اوهام آمیخته شده، که در بین آن حوادث واقعیه کاملاً نیست و نابود گردیده، و تمیز قسمت صحیح آن از قسمت الحاقی و خرافاتی که زائیده اوهام است بسیار مشکل می‌باشد. علاوه بر آن چون انسان از دامن طبیعت بماورای دنیای ماده از قبیل دیو، جن، پری انتقال میدهد و گاهی انسانی خارق العاده و پهلوانی که بایک تن هزاران نفر را شکست میدهد تصور میکند. بنابراین همچنین روایات وهمیه، قابل اعتباری نبوده و مدارک طبیعی انسانی آن را تسلیم نمی‌تواند، خوشبختانه روایات و قصص ادبی زبان پستو چنین نیست باستانهای جمعی از قصص مثل (سیف الملوک و شاه پری) و داستانهای (امیر حمزه و شهزاده بهرام) که وهمی بودن آن از سبک نظم و تحریر آن آشکاراست و نیز گویندگان آن از جمله متأخرین اند، روایات دیگر که هنوز بصورت کتابی نه آمده، و همانطور بسبب طبیعی و واقعی خود قرائح روشن و خداداد اهل کوهسار و قرای وطن آن را نگهداری کرده است، تماماً واقعی و صحیح بوده و موافق به شئون و ذوق ملی است.

این افسانه‌ها و روایات دلچسپ طبعاً چنان مهیج و تأثر آور و شورانگیز است که زبردست و سحرنگارترین افسانه نگاران و رمانست‌های نامور هم نمی

تواند اثر خود را مظهر و مجمع احساسات مختلفه از قبیل الم، عشق، عفت، و در عین زمان عواطف سلحشورانه ملی، و حماسه و مزایای برجسته اخلاقی و فطری بگرداند.

قصص و روایات پستو هر چند از اقسام اشعار روایی Epique شمرده میشود با آنهم قسمت غنائی Lyrique و تمثیلی Dramatique آن بیشتر قابل غور بوده، و هر سه مزیت مذکور را در بری گیرد، گاهی ملایم ترین و دلچسپ ترین مظاهر طبیعت یعنی عشق و مسرت و وصال را با آهنگ دل انگیز ناره ها می نمایاند و جذبات نفیسه انسانی را با شور انگیزترین صورتها تکان و انبساط می بخشد، که ماهرترین کومیدی Comedie نویسا از تقلید آن عاجزند، گاهی احساسات بلند و عواطف شامخه فخر و حماسه ملی را با جذاب ترین اصول نمایندگی میکند. وقتی مناظر مخوف و هولناک جنگ و قتال را به آنطور تصویر میکند، مانند تراژدی Tragicdie نگارز بردستی که داستان های هائله را بمیان می گذارد.

این همه از دامنه طبیعت نه برآمده و قصصی است که بنای آن بر وقایع صحیحه بوده و پهلوانان آن اشخاص فرضی و وهمی نی بلکه واقعی و اصلی است.

اغلب افسانه سرایان مشرق چون داستان گویان (مجنون و لیلی) و (فرهاد و شیرین) و شاه نامه نویسان در تصویر حوادث و شئون قصصیه از دائره طبیعت خارج گشته و وقایعی را جعل کرده اند، که قطعاً مافوق الفطرت بوده و مدارک انسانی آنرا قابل اعتماد و اعتباری نمیدانند. اما دامان زبان پستو خوشبختانه ازین نقصیه ادبی پاک است. (به استثنای محدودی از داستانها که اخیراً از طرف دو سه نفر خرافات پرستها تقلیداً نظم شده است) تعداد این قصه ها و داستانهای عشقیه که تاکنون بما معلوم است از ده تا بیست میرسد و خوشبختانه از تاخت خرافت آلود جعل کاران ادبی محفوظ مانده است.

این داستانها عموماً دو حصه دارد: یکی حصه داستان که مشتمل بر کیفیت و حوادث و سوانح پهلوانهای قصه بوده و در مجالس از طرف داستان

گویان به محاورهٔ عمومی بیان میشود، در بین این سوانح و وقائع ناره ها دارد که از طرف عاشق و معشوقه و اشخاص شاملهٔ داستان بالحن سوزناک ایراد میشود. این ناره ها تابع آهنگ و صدا بوده و ضمناً تا یک اندازه آخر آن باهم مشابهت و مناسبتی بهم میرساند و غالباً قافیه در آن رعایت شده است.

بالجمله: شدت و حرارت سوزناک احساسات عاشقانه، و پاکدامنی و عفت و بساطت و مردانگی و حماسه و سادگی و بسی از مزایای اخلاقی و ملی افغانیت ازین روایات و داستانها تراوش میکند، که نمایندهٔ روح و اخلاق و عواطف و عنعنات این قوم شیردل شمرده میشود.

داستان فتح خان برپخ

هر چند یکی از نیمچه شعرای جعل کار این داستان ملی را باخرافات و اوهام آمیخته و بصورت کتاب منظومی به میان آورده است، اما صورت اصلی و حقیقی آن در جملهٔ عنعنات قومی در حافظهٔ اقوام و سالخوردگان از دستبرد هر گونه تعرضات و الحاقات ناجائز حفظ و بصورت افسانه در مجامع ملی نقل میشود. قوم برپخ از اولاد شرخبون پسر خرپن معروف افغان است^(۱). که سلسلهٔ انساب بسی از قبائل افغانی باو میرسد و او پسر سرسلسلهٔ افغان عبدالرشید پښتون (پتهان) است که قبائل برپخ در حواشی سرحدات جنوبی افغانستان موجوده و ماورای هلمند و در ریگستان و اطراف بنوراوک و قلعه بست سکونت دارند و در عصرهای قدیم جمعیتی ازین اقوام دلاور بطرف هند نهضتی کرده اند. که بقایای آنها تاکنون در پنجاب و صوبهٔ سرحد مانده اند.

(بهرایچ) شهریست در هند که تاکنون بنام این قوم مشهور است. مطابق به عنعنات ملی و روایات قومی (۶۰) تن از جوانان دلاور این قوم غیور درازمنه

(۱) حیات افغانی، خورشید جهان، مجمع الانساب.

قدیمه بنام کشورکشائی به سوی هند رخ نموده و تا پنجاب و آگره فاتحانه پیشرفت کرده اند. قائد این جماعه فتح خان پسر اسلم خان برپش بوده که رایبا معشوقه و محبوبه خود را هم درین فتوحات همراه داشت. از رفقای آنها کرمی و پردل و غیره مشهورند.

عصریکه این داستان در آن واقع شده بطور یقین معلوم نیست، تنها از ناره های این داستان می براید، که فتح خان در حین عمران و آبادانی (قلعه بست) حیات داشته و ازین شهر تاریخی نهضت کرده است^(۱).

از خواندن این روایت می براید که این (۶۰) نفر جوانمردان افغان تا به آگره فاتحانه رفته و در آنجا جمعاً از دست دشمنان سنگدل قتل شده اند. که مقبره آنها هم یکجا (غالباً در شهر فتح پور حدود آگره) موجود بوده است.

^(۱) ناره مشهور این داستان است که:

که دوې دي دوې دي د کلابست دروازي دوې دي

پر يوه فتح خان وزي پر بله ئې د مور سوي نارې دي

یعنی: "قلعه بست دو دروازه دارد، که از راه یکی فتح خان بیرون می رود، بر دروازه دیگر فریاد سوزناک مادرش بلند است"، معلوم است که عصر وقوع داستان به زمان عمران خطه تاریخی بست می رسد. متأسفانه در حین تحریر این اثر ما را مراجع و کتبی که بدست نیست، که حوادث تاریخی قلعه بست را از آن برآوریم تنها فتوح البلدان بلاذری که در دست است، فتح فهرج (فراه) زرنج (زره سیستان) و کش و وادی هندمند و بلاد داور (زمین داور) و خواش (خاش) و قوزان بست (قلعه بست) و خشک (ممکن است کشک نخود قدیم باشد، آثار آن تاکنون نزدیک کشک نخود حالیه نمایان است) را در ضمن محاربات کابلشاه (رتبیل) و فتوحات خراسان در حدود سال (۳۰ تا ۵۰ هـ) بدست عسکر اسلام نگاشته است.

اما زمان متروک شدن بست بطور یقین بما معلوم نیست. از روی مسکوکاتی که دیده شده شاهرخ میزرا پسر تیمورلنگ (۸۰۷ - ۸۵۰ هـ) سکه در بست زده و کذالک از سلطان تکش خوارزمی (۵۶۹ - ۵۹۶ هـ) و پسرش سلطان محمد مسکوکاتی بدست است که به ارض داور مضروب ساخته است. ازین قرینه های تاریخی می براید که تا به این عصرها وادی هلمند مهمور بوده و بعد از آن ویران شده است.

خلاصه: داستان فتح خان برپش افسانه ایست عشقی، حماسی، اخلاقی که از مهمترین آثار ادبیة دوره اول شعر پښتو شمرده میشود^(۱).

داستان آدم خان و درخو

پهلوانان این داستان ملی هر دو از قوم یوسف زئی افغان بوده که در تاریخ افغان بشجاعت و مردانگی ستوده شده اند. آدم خان پسر حسن خان و درخو (درخانی) دختر طاؤس خان یوسف زئی بوده، که هر دو از سرداران عصر خود بودند.

اینها در عصر شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر گورگانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) میزیسته اند، ناره ها و داستان آدم خان خیلی سوزناک و دل انگیز بوده، پرشورترین آثار پښتو است، تمام حصص حماسی، عشقی، مسرت زا، و الم انگیز و دهشت ناک آن طوری ماهرانه است، که ممکن نیست احساسات انسانی را مهیج نسازد، و یا اشکی و المی را بوجود نیاورد.

درین داستان یک قسمت مهم اخلاقی نیز موجود است (میرمائی) شخصی است که برای اعراض پست نفسانی خود کوشیده تا فراقی بین دوستان و همراهان صمیمی بیاندازد، و در نتیجه او را به افصح ترین صورتی بکیفر کردار خویش گرفتار مینماید، و صحنه خوبی را برای عبرت دیگران تشکیل میدهد، این یک ناره حرارتناک ازان داستان است:

درخانی! مېرمن ملوګي

چي په درست جهان دي ولاړې د حسن کوكي

آدم ستا کتورنځور کړې، که ورکوز کړې د دواړو زلفو څوکي

^(۱) راجع باین فاتحین گمنام زیاده ازین بسبب ضیق صفحات چیزی نگاشته نه آمد، البته فحص و تتبع این موضوع محتاج به مضمون جداگانه ایست که پرده از روی این حوادث غیر معروفه تاریخی از روی عنعنه برداشته شود.

ترجمه: "ای ملکه صاحب اختیار! که آوازه حسنت جهانگیر شده، و سر تا سر جهانرا فراگرفته، نگاهای دلکش تو آدم را رنجور ساخته، اگر زلفین سیاه خود را برایش پائین افکنده و پریشان سازی".

نسخه این داستان باخط بدی پیش من موجود است، مستر راورتی نیز جمله های این داستان را بطور مثال و شاهد در گرامر ضخیم پستو مطبوع کلمته (۱۸۵۶ع) می آورد، مستر ایلفنستین در کتاب قضیه کابل The Account of Kabul نیز ذکری ازین کتاب میکند.

داستانهای دیگر

بنادی خان و بیبو:

این دو نفر پهلوانان داستان غالباً از اقوام سمت غربی قندهار که بطرف فراه سکونت پذیرند هستند.

داستان اینها خیلی تأثرناک و دردانگیز است که دو دلباختگان صادق، بطوریکه در حیات به آتش عشق یکدیگر سوخته و داستان پرسوزی از خود بیادگار گذاشته اند، هر دو یکجا و در کنار همدیگر در منزل دلارام نزدیک فراه مدفون و آرامگاه ابدی آنها زیارتگاه رندان و دردمندان پاکباز است:

بر سر تربت ما چو بگذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود!

تور دلی و شاهو:

اینها از اقوام سرحدی سواحل اٹک بوده، و در عصر شاهنشاهی جلال الدین اکبر شهنشاه بزرگ مغولی هند حیات داشته اند، در آن عصرها که سیلاب استعمار و تسلط مغولیهای هند بطرف افغانستان جاری بود، اقوام سرحدی یوسف زائی، و ختک و غیره برای حفظ نوامیس و آزادی خداداد خویشتن قیامهای خونین و مردانه نموده و قربانی های بزرگی داده اند.

این دو نفر عاشقان پاکباز، در آن عصر می زیسته، و تور دلی محبوس دست
استعمار طلبان مغول شده است.

در یک نارهٔ این داستان از طرف شاهو با تأثر و تاسف زیاد این سرگذشت
چنین تذکار شده است:

د ورېښمو ورېښمو تار مي غښت را مزي نه شو
د اکبر په پاچهي کي تور دلی مي لویاوه روزي مي نه شو
یعنی: "رشتهٔ ابریشمین عشق که می تافتیم تار نشد، تور دلی را در
پادشاهی اکبر تربیه می کردم اخیراً روزی من نشد."
و جای دیگر میگوید:

"دلی سرو مغلو بند کی دلی سپین زولنی توري ..."
یعنی: "مغولهای سرخ دلی را بندی کردند، و زنجیرهای سیاهی را بر
بدن سپیدش انداختند".

ناره های این داستان تماماً محزن و اشک آور و در عین حال مملو از
جذبات آزادی خواهانه و حماسه بوده و در عالم ادبیات پښتو قدر و قیمتی
بسزائی دارد.

کذلک افسانه‌های (ظریف خان و مایه) و (مومن خان) و (خوبداد) و غیره
در بین داستانهای ملی از نقطهٔ نظر ادب و شعر موقعیت شامخی داشته، و از آثار
نفیسه قسم اول اشعار افغانی بشمار است. و این روایات و عنعنات ادبی است که
برای عالم ادبیات وطن ذخائر هنگفت و گزافی را تشکیل می دهد، و ما همهٔ آن
را در ذیل دورهٔ اولین اشعار پښتو نگاشتیم.

البته از نظر آنهایی که در زوایای تاریخ ادبیات وطن کنجکاوای ها دارند
این گنجینه های جواهر آبدار پوشیده نبوده، تتبع و جستجو خواهند نمود.

قسم دوم اشعار مصنوعی

دوره اشعار نیم مصنوعی

اقسام اشعار و آثار ادیبه پنتو که تاکنون شمردیم تماماً عبارت از اشعار و اثریست که هیچگونه تصنع و تکلف بآن نیامیخته و مطابق به ذوق ملی و اصول غنائی نزدیکتر بطبیعت سروده شده است. اما قسم دوم اشعار پنتو همان اثرهای است که مصنوعی شمرده میشود و عروض و قافیه در آن مدخلیتی دارد. در عصر شاهنشاهان مغولیه هند که مدنیت و صنایع نفیسه عروجی نشان داده و علم و ادب نیز رونقی داشت چون شاهنشاهان مغولیه و صفویه در ایران به بسط و توسیع ادب و صنعت پرداختند، افغانها که در بین این دو مملکت سکونت داشته اند طبعاً از آثار مدنیت این مملکت های همسایه خویش متأثر گردیده و قبول اثر و انفعال نموده اند، مخصوصاً چون توجه شاهان مغولیه بطرف قبایل آزاد سواحل اُتک و پشاور و سمت مشرقی حالیه افغانستان بوده و برای حفاظت اراضی کابل و بدخشان و غیره مستملکات افغانی خویش سرکوبی و اطاعت قبائل افغانی که در دم راه معبر خیبر بهر طرف سکونت داشتند لازم میدانستند، بنابراین نخست خواستند بقویه ناریه و عسکر، روح آزاد این ایل دلاور را مقهور ساخته در شکنجه حبس و تسلط بکشند، اما بعد از سوقیات محاربات متعدده، به آنها اشکارا گردید که مغلوب نمودن روح سرشور و بیدار این اقوام سرفروش بقوه عسکری ممکن نه بود و غالباً از دربار اکبر بزرگ (که مجمع دانشمندان و فضلاء بود) چاره دیگری برای این کار سنجیده شد، که

عواطف سرشار و جذبات آزادیخواهانه سلحشورانه این قبایل شیردل را به نشر علم و ادب و صنعت فروشانند و اینها را زیر اثر عمیق مدنیت بگیرند. این مراودات مدنی و ادبی از دربار شاهنشاهی هند آغاز یافته و نشر و حیات پستورا لازم تر دیدند ازین عصر است که شعر و ادب پستو که تا آن وقت در قالب عروض و قافیه ریخته نشده و سبک ادبیات پارسی یا عربی را نه پذیرفته بوده متدرجاً زیر اثر عروض و اصول ادبی مصنوعی آمده است. دوره که این نوزاد زیبا و کوچک از دامان ما در طبیعت جدا گردیده تا به اوقاتی که کاملاً زیر اثر صنعت و تکلف آمده است، دوره خوش آیند و عجیبی است که یک گونه اشعار مخصوصی (نیم مصنوعی) را بمیان کشیده است که ما در سطور ذیل از آن بحث و بیان می رانیم:

آثار اولیه

نوشته ها و آثاریکه بما معلوم بوده و یا در دست است و در زبان پستو مقام اولیت را دارد یعنی نخستین آثار است که بشکل کتاب مرتب شده به همین قسم دوم اشعار پستو تعلق دارد و به همان قرن نهم هجری که ایام شباب و عروج شاهنشاهی مغولهای هند است صعود میکند.

پیشتر ازین آثاریکه نوشته شده متاسفانه محو و نابود گردیده است و طوفان انقلابهای داخلی و قبیلوی آنرا باخود برده است^(۱) اما از مطالعه این آثار که در عصرهای نزدیک بهم در مواقع بعیده و دور تر از یکدیگر نگاشته شده استدلال میشود، که پیش ازین عصر وحدت املا و خط و سبک تحریر در بین قبائل افغانی موجود بود، زیرا باوجود بعد مسافت و کشمکش های فیودالیزم و

^(۱) آثار ملا الف هوتک و ملا شبر محمد که در جمله شعرای برپستون از آنها ذکر کرده، نیز در جمله آثار اولیه پستو محسوب است به آنجا رجوع شود.

محاربات قبیلوی و مهاجرت های آن عصرها که از قندهار بسوی وادی های ننگهار و سواحل اتک و پاختیای شمالی واقع گردیده^(۱) وحدت املا پستو و وحدت محاوره و سبک نگارش ثابت میسازد که پیشتر از تحریر آثار موجوده در پستویک سنخ تحریر و املا موجود بود.

وقتی انسان آثار قلمیۀ قدیمۀ افغانی را به بیند می فهمد که با وحدت طرز و تکلم و محاوره احیاناً کمی مغایرت املاء که در بین پستوی قندهار و ننگهار و وادی پشاور موجود است. این مغایرت بعد ازین هجرت قبیلوی که براه کابل از قندهار بسوی وادیهای سواحل اتک و پاختیای شمالی در عصر پادشاهی میرزا شاهرخ و الخ بیگ تیموری در حدود (۸۱۰ هـ) واقع شده بمیان آمده است^(۲).

مثلاً در نسخه های قدیم قلمی پستو طوریکه حالاً معمول است حرف (پ) را که در قندهار بصورت صحیح تلفظ میشود به (گ) بدل نکرده و نیز (ن) را به (خ) نه نوشته اند، بلکه عین محاوره و املائی موجودۀ قندهار را رعایت کرده اند و بعدها بسبب اختلاف و تاثیر محیط نو این قبایل مهاجر یعنی (بر درانی) کمتر مغایرتی در لهجه و املاء روا داشته اند، و نه زبان پستو در عصر وحدت قبیلوی صورت و سبک واحدی را داشته است^(۳).

آثار اولیه و تحریرات نخستین زبان پستو که ما آنرا در قسم دوم شعر و ادب افغانی می‌شماریم همان نگارشاتنی است که از سبک اشعار طبیعی برآمده و اصول عروض و قافیۀ پارسی بر آن اثری انداخته است، اما چون ناموس تدریج در قبول اثر دخالتی دارد، بنابراین در اوائل اصول عروض و قافیه نه توانسته است که آثار ادبیۀ پستورا تماماً زیر اثر بگیرد. بنابراین تمام آثاریکه جنبۀ قدامت دارد

^(۱) تاریخ مرصع پستو از افضل خان ختک.

^(۲) تاریخ مرصع.

^(۳) رجوع شونده به کتب قلمیۀ قدیمۀ (مخزن الاسلام) و (تذکرۀ الابرار) اخوند درویزه و نگارشات کریم داد و غیره افراد فامیل این اخوند مرحوم.

بسبکی نگارش یافته اند که نه تنها منشور شمرده میشود و نه بر اصول نظم عصری تماماً مطابقت میکند، جمله های آن طویل و قصیر است، ولی در اخیر اغلب آن قافیه را رعایت کرده اند.

اخوند درویزه و خانواده اش

اخوند درویزه از افغانان پاپینی^(۱) ننگهار بوده و عالمی است جامع معقول و منقول که در نهضت های علمی و ادبی و دینی آن طرفها دستی داشته و معاصر بود باشاهنشاهی اکبر مغولی هند، و در حدود (۱۰۴۸ هـ) وفات یافته. دوسه میل از پشاور بطرف تیراه مدفون است. در آن عصر در حدود ننگهار و سواحل اتک بازید بن عبدالله نامی مشهور به (پیر روشن) که پدرش اصلاً قندهاری و بعد از آن از افغانان اورمهر ساکن کانی کرم بوده^(۲)، و بهره از علم داشته و در سفر هند و تورکستان و سمرقند مطابق به تحریر اخوند درویزه^(۳) در فلسفه و مذاهب متعدده مطالعاتی بعمل آورده بود، مذهبی نشر و تبلیغ میشد که مبادی آن به افکار مزدک ایرانی و قرامطه و حسن صباح نزدیک بوده، و به نشر و توسیع الحاد و اباحت می پرداخت و او را کتابی بنام خیرالبیان و رسائلی موجود و اقوالش متصوفانه بوده، قائل بوحدت الوجود است^(۴).

این شخص برای نشر و تبلیغ مبادی خود در بین افغانهای ننگهار و سواحل اتک بهترین وسیله پروپاگند را نظم و شعر زبان پستویافته، در سه زبان پستو، هندی، پارسی چیزها مینوشت، و تبلیغ می کرد. چنانچه اخوند درویزه

(۱) گلشن روه راورتی، طبع هرتفورد: ۱۸۶۰ع.

(۲) مخزن الاسلام قلمی اخوند درویزه و تاریخ مرصع.

(۳) مخزن قلمی.

(۴) مخزن قلمی.

می نویسد:

"اما ذکر او نامی از نامهای باری تعالی نه بوده، بلکه افغان را بزبان افغانی یگان سخنی موافق طبع او موزون ساخته می داد و بعضی جملاء فارس را بزبان پارسی و هندوان را به زبان هندی..." (مخزن قلمی).

در مقابل تبلیغات و اقدامات این شخص^(۱) اخوند درویزه مرحوم (مشهور به اخوند درویش صاحب) تنها یک شخص آهین و عالم زبردست و مجاهدی بود که برخاسته بنام امر معروف و نهی عن المنکر مدافعه ها و تعرض های فاتحانه کرده است. اخوند مرحوم کتاب مخزن الاسلام و تذکرة الابرار و ارشاد الطالبین را به پستو و فارسی مخلوط نگاشته^(۲) و تمام مسائل ابتدائی دینی و ضروریات را درین کتابها در پستو بسبک نیم منظوم که سبک شعر و نگارش آن عصر بوده تحریر داشته است.

چنانچه در آخر مخزن می نگارد:

"بدان ای عزیز! که در اشعار افغانی شعراء ایشان چندان مبالغه در فصاحت و موافقت در قافیه و تطبیق مصراعین در حروف و کلمات رعایت نداشته اند، پس از آن است که چنانکه دیده میشود، و هم از آن رو که فقیر را دغدغه شعر و شاعری نبوده تا در آن سعی نماید مگر اینقدر که اندک و بیش سخن موزون گردد، تا سامع را لذیذ نماید" (مخزن قلمی ۱۱۶۷ هملتان).

از تحریرات اخوند درویزه آشکارا است که پیر روشن نیز شعر پستو

^(۱) پیر روشن (تاریک) با صوبدار اکبرشاه مغولی در کابل که محسن خان نام داشت، محاربه ها کرد، تا که اخیراً مغلوب گردیده، در اشغرفوت و دفن شد. بعد از او تا دیری خانواده اش مصدر کشمکش های افغانها و مغولها در آن حدود بود، و دارای تصانیفی نیز میباشد، و طوریکه اخوند درویزه اشاره میکند پیروان آنها مقبره اولادش را در (کاهی کرم) ساخته اند.

^(۲) در مستتر مستشرق فرانسوی وی را صاحب ۵۰ جلد تالیف می شمارد.

میگفت^(۱) و ازین سبب گفتارش موثر افتاده. مردم بشوق و رغبت شنیده اند. اخوند مرحوم نیز مدافعه بالمثل فرموده بیانات موزون و شیرینی را در رد و مقابله داعی مذکور ایراد کرده است، در دیباچه مخزن الاسلام مینگارد:

"... پس فقیر نیز میخواهد که بقدر امکان از هر محرکه میدانسته باشد از عقاید دینی از کتابهای عربی و فارسی به افغانی بیاورد، معلوم باد که فی زماننا در افغانان یوسف زئی زندیقی پیدا شده بود، که خود را گاهی خدای میگفت، و گاهی پیغمبر. و منکر بعث بوده چون در ایام شهرتی تام یافت، نام او بازید بود. لقب خود پیر روشن کرد، فقیر لقب او را پیر تاریک و او به زبان افغانی شعر میگفت، و سب شرائع و علم و علماء میکرد، و شعرهای لایعنی به افغانان مینمود. پس این فقیر بر خلاف او شعر افغانی آغاز کرد. حتی در شاعری قدم ازو پیشتر نهاده و اکثر خلق را از متابعت او باز آورده، اگر فقیر در آن میان نه بود، از افغانان یوسف زئی کسی مسلمان نمی ماند... (مخزن قلمی).

پروفیسر پورن روسی که در حدود ۸۰ سال پیش راجع به زبان پنتو در پیترزبرگ نشریاتی کرده است، اخوند درویزه را نخستین مصنف و منشی زبان پنتو، و همقطار خوشحال خان می نگارد، و در احیای ادب پنتورکن اعظمش میشمارد.

اخوند درویزه قصیده امالی محمد اوسی، و قصیده برده بوصری و بعد از آن عقاید اسلامی و مسائل دینی را در پنتو بهمان سبک نیم منظوم نگاشته است، که اصل کتاب مخزن عبارت از آن است. بعد ازو کریم داد پسرش که جامع حصص متفرقه مخزن است نیز در آن ایزاداتی کرده، که سبک نگارش او عیناً به پدر میماند، وی مطابق به تحریر خزینة الاصفیاء بسال ۱۰۷۲ هـ وفات یافته و در پشاور مدفون است. معارج الولاية کرامات مرحوم را نقل مینماید و کتاب خلاصة البحر وی را بنام (محقق افغانی) یاد میکند.

(۱) در مستشرق شرق شناس فرانسوی نیز با این سخن موافقت میکند.

کذلک ملا اصغر برادر اخوند درویزه نیز بهمان سبک چیزی را نوشته است، هکذا از ملحقات مخزن سطوریست که مصطفی محمد بن نورمحمد بن عبدالکریم بن درویزه در سال ۱۱۱۲ هـ آنرا به تبع اجدادش بهمان سبک نوشته است^(۱).

خلاصه: خانواده اخوند درویزه همه دارای علم و قلم بوده و اولین فامیلی است که در پستو به نشر علم و ترجمه و تالیف پرداخته است، و اینها را ما اولین خانواده ادب پستو میدانیم.

اخوند قاسم

این ملای مرحوم نیز از پاپنی خیل شنواری و هم قوم اخوند درویزه بوده. در عصر شاهنشاهی اکبر مغولی می زیسته است. وی کتاب (فواید الشریعه) را به پستو در سال (۱۵۶۹ع) مطابق به (۹۶۷هـ) نگاشته است^(۲). سبک نگارش فوائد الشریعه نزدیک به سبک مخزن است، و از همان قسم شعر نیم منظوم شمرده میشود. مستر راورتی یکحصه این کتاب را در مجموعه (گلشن روه) طبع هرتفور (۱۸۶۰ع) نشر کرده است. درین کتاب مسائل شرعی و اخلاقی را از کتب معتبره فقه و اخلاق عربی ترجمه و جمع کرده است. سبک تحریرش شیوا و ساده بوده در آخر جمله ها قافیه را مراعات میکند.

بابوجان

بابوجان یکی از اقوام کافرهای سیاه پوش بلورستان بوده که تغیر آئین

^(۱) مخزن الاسلام قلمی که بسال ۱۱۶۷ هـ در ملتان از طرف فاضل محمد کاسی نوشته است.

^(۲) راورتی در دیباچه گرامر پستو.

داده است^(۱). وی از جمله نثر و نظم نگاران قدیم پستو بوده. مضامین آثار باقیه اش تماماً عبارت از نصائح مذهبی و اندرزهای دینی است، مسترایچ، جی راورتی در مجموعه گلشن روه یک حصه کتاب وی را اقتباس کرده است. چون در تحریرات خویشان سبک اخوند درویزه را تعقیب میکند، و نیز ابیاتی به اصول عروض و قافیه از او در دست است، بنابراین معلوم میشود، که در عصر بعد از اخوند درویزه می زیسته و سبک اشعارش زیر اثر عروض و قافیه نیز آمده است^(۲).

یک اثر قیمتدار قدیم شیخ مالی یوسف زئی

شیخ مالی سردار و ملک قوم خود بوده. فتح سوات را که بدست خودش واقع شده، تاریخ این فتح را خودش در سال ۱۴۲۴ع مطابق به ۸۲۹ هـ منظوم ساخته و نگاشته است^(۳). که این کتاب در (برپش موزیم) لندن موجود است. مطابق به این روایت تاریخ کتاب بعصر شاهنشاهی دودمان تیمورلنگ در افغانستان صعود میکند. درینصورت بلاشبهه این کتاب اثر اولین و قیمت دار در زبان پستو است، که از عصر قدیم مانده و پیش از آن اثری در پستو دیده نشده است، چون این کتاب را مانده دیده و نه نمونه از سبک تحریر و شعر آن را شنیده ایم، بنابراین گفته نمی توانیم که بکدام دوره شعر پستو تعلق داشته است، البته مطالعه و تدقیق در مضامین و سبک نگارش و املا و رسم الخط این کتاب برای کنجکاوان تاریخ ادبیات وطن لازم ترین اموریست و باب جدیدی را از معلومات

(۱) مسترایچ، جی راورتی.

(۲) ضمیمه مخزن قلمی.

(۳) سالنامه ۱۳۱۱ کابل.

تاریخی بروی ما خواهد کشود.

هر چند لازم بود مطابق به روایت سالنامه کابل این کتاب را از روی تاریخ نگارش آن اولترین آثار و پیش از همه می نگاشتیم، ولی چون معلوماتی درین باره بدست نیست تنها بقید آن در آثار اولیه اکتفا نموده و ضمناً توجه شوقمندان عالم تاریخ و ادب را (که دست شان به این کتاب میرسد) درین باره خواهانیم، که از مطالعه و تدقیق درین اثر قیمت دار معلومات نفیسی را در تاریخ ادبیات وطن ایراد خواهند فرمود.

قسم سوم

اشعار عروضی

دوره سوم شعر پبنتو

دوره اول شعر پبنتو عبارت از آن اشعار و ترانه هائی بوده که کاملاً طبیعی بوده و دست تصنع در آن کاری نداشته است. دوره دوم عبارت از اشعار است که نه کاملاً بر اصول عروض و قافیه تطبیق میخورد و نه خالی از طبیعت بوده است.

دوره سوم از آن وقتی شروع میشود، که اشعار افغانی در سبک عروض و قافیه ریخته شده و ادبیات مصنوعی زبان های دیگر چون پارسی و عربی و هندی بران اثر عمیقی انداخته است. دوره دوم بمنزله حد فاصلی است در بین قسم اول و سوم که مزایای هر دو جنبه را در خود جمع داشته است. اما آثاریکه ازین دوره میانه در پبنتو مانده و بما رسیده عبارت از آثار است که مضامین آن تماماً دینی و اخلاقی است. در دوره سوم نیز سبک نگارش دینی و اخلاقی رواج داشت، اما رجحان و میلان عمومی بطرف اشعار عاشقانه است. در

حقیقت دورهٔ سوم اشعار پستو جامع‌ترین دوره‌های ادبیات بشمار می‌رود. زیرا درین دوره ادبیات و اشعار پستو تمام مزایائی که مدنیت در تطورات ادبی و اجتماعی به ادبیات آسیای وسطی بخشیده یافته است. درین دوره است که شعر و ادب در پستو رونق مخصوصی بخود گرفته و در طی چند سال راه صد ساله را طی کرده است.

اگر بدقت بنگریم ادبیات زبان‌های مشرقی چون عربی و پارسی در مدت چند قرن در نتیجهٔ زحمت‌ها و کوشش‌های بی‌شمار و ادب پروری پادشاهان اموی و عباسی و سامانی و صفاری و غزنوی رشد و نموی بخود گرفته و مقامی را که شایان زبانهای زنده است در ادبیات احراز کرده است. اما ادبیات چنین نیست، قرائح خداداد و تابناک پستونها و استعداد و وسعت زبان پستو توانسته است که در مدت کمی خوبترین و بارزترین آثار ادبیه را بوجود بیاورد.

در افغانی اولین شاعریکه قلم گرفته و چیزی سروده است همان اثر نخستین پستو بابلندترین نمونه‌های ادبیات پارسی و عربی (در سبک مخصوص) همسری کرده میتواند. ادباء و گویندگان نخستین زبان پستو در دورهٔ سوم نازکترین احساسات عاشقانه را بارشیق‌ترین عبارات موزون داشته اند، کذلک مشکل‌ترین مسایل صفییه، و کلامیه و تصوف و اخلاق و فقه را با عبارات ساده و روان در منظومات خود با خوبترین اسلوبی نگارش داده اند، حتی یکنفر ادیب توانسته است در کلام خود با جذاب‌ترین و زیباترین اصول، اقسام متفرقهٔ سخن از قبیل احساسات عاشقانه و مضامین شاعرانه و همچنین موضوعات فلسفی و اخلاقی و مسائل دینی و جذبات حماسی و فکاهی و تمام آن اقسام شعر که در مشرق و زبان‌های مشرقی رواج است بگنجاند.

سه و نیم قرن اخیر

حیات شعر و ادب پستو که عبارت از دورهٔ سوم آن است از حدود سنهٔ هزار

هجری آغاز شده تا به دوره معاصر میرسد. درین مدت سه و نیم قرن اخیر یعنی از سنه (۱۰۰۰ ه تا ۱۳۵۰ ه) است که شعر پښتو مانند زبان پارسی داخل مراحل گوناگون ادبی گردیده است. درین دوره است که شعر پښتو کاملاً بر اوزان و بحور و عروض شعریه تطابق یافته، و سبک سخنوری آن بطور پارسی بر اصول عروض و قوافی ریخته شده است. درین دوره شعراء و ادبای آتش زبانی بمیان آمده اند که پایه شعر پښتو را خیلی بلند برده اند. پښتونها در آن عصرها بر دو شعبه تقسیم بودند، مغربی که در کابل و قندهار و حدود جنوبی افغانستان و پشین و کاکرستان و سطح مرتفع غلزئی سکونت داشتند و آنها را بر پښتون میگفتند، حصه دوم که در پاختیای شمالی (روه شمالی) سکونت داشتند^(۱)، یعنی باشندگان ننگهار و مشرقی و سوات و کشمیر و پشاور و سواحل اباسین و سپین غر آنها را لر پښتون میگفتند^(۲).

^(۱) اصطلاح روه در چار قرن اخیر بین تاریخ و جغرافیا نویسان کلاسیک هند وضع شده. روه مفهوم کوه را افاده کرده است. هندیها افغانها را روهیله نامیده اند. انسانی کلوپیدیای اسلامی مینگارد که مهاجرین افغان در هند روهیله نامیده شده، و مسکن آن ها روهیل کهند موسوم گردیده، اما کلمه روه مفهوم وسیعی دارد که بر تمام پاختیا و اراکوسیا اطلاق میشود، سعادت خان تورترین در خصائل السعادت مینگارد: که روه عبارت از کوهستانی است که طولش از سواد بحور تا قصبه سیدی(?) توابع بکهر است و عرضش از حسن ابدال تا کابل و قندهار و کوه سلیمان و کوه اشغر در بین آن واقع است. فرهنگ جهانگیر میگوید: "روه سلسله کوه های بلند است طولش از سوات و باجور تا سیوی و عرضش از حسن ابدال (پنجاب) تا قندهار است".

درین صورت تمام آن حدودیکه افغانها در آن سکونت دارند یعنی از طرف شمال تا گلگت، چترال، کاشغر و از طرف جنوب تا سواحل بحر و از طرف مشرق تا کابل و حدود غور و هزاره جات تمام سرحدات آزاد و سمت مشرقی و جنوبی و سطح مرتفع غلزائی و ملتان و دیره جات و گومل تا سیوی، سنده و قندهار تا فراه و تمام بلوچستان تا بحر هند در آن شامل است، ادبای کلاسیک پښتو روه را گاهی (پښتونخوا) نیز گفته اند.

^(۲) خلاصه الانساب نواب الله یار خان پسر نواب حافظ رحمت خان مشهور.

مطابق به این تقسیمیکه خلاصه الانصاب نگاشته ما هم ادباء و شعرای پستورا در دوره سوم یعنی درین سه قرن اخیر بر (بر پستون) و (لر پستون) تقسیم نموده و این بحث را دو شعبه میکنیم:

شعر و ادبای لر پستون

چون (لر پستون) یعنی افغانهای ننگهار و سواحل اباسین و تمام حدود مشرقی افغانستان همواره از نعمت آزادی بهره مند بوده کمتر زیر سلطه اجانب و تسلط طلبان آمده اند، بنا بر آن زبان و ادب آنها نیز آزادتر و صحیح تر است، و قدیمترین آثار ادبیه پستورا نیز میتوان از آنجا سراغ نمود. بالعکس چون در سه قرن اخیر بر پستون ها یعنی سکنه قندهار و غیره گاهی زیر تسلط ایران و گاهی مغولهای هند بوده اند، و بعد از آن هم طوریکه مستر ایچ جی راورتی نگاشته در انقلابهای خانوادگی هوتکیها و سدوزائی ها و محمدزائی ها صدمات جانفرسائی را دیده اند، بنابراین طوریکه در ادبیات بر پستون مشاهده میشود قدیمترین آثار ادبیه آنها که تاکنون مکشوف بوده سنه هزار هجری عصر هوتکی های قندهار میرسد (۱۱۲۱-۱۱۴۵ هـ).

ممکن است که پیش ازین عصر نیز در ادب عروضی پستو آثاری موجود بوده و مانده باشد اما بدبختانه در هجوم نادرافشار و بعد از آن در کشمکش های مسلسل تلف گردیده و یا بمان نرسیده و مکشوف نبوده است.

در حقیقت شعر و ادبیات پستو در قندهار در بر پستون با نهضت آزادیخواهانه قائد مرحوم حاجی میرویس خان و هوتکی ها زنده گردیده است. چون لر پستون ها از ابتداء در قتل شامخی جبال، آزادی خداداد خویشان را از چنگ غاصبین حفظ کرده اند، بنا بر آن نهضت ادبی آنها نسبت به بر پستون مقدم تر است. خدماتیکه آنها بشعر و ادب پستو کرده و آثار جاویدی در آن گذاشته اند، از نظر مدققین پوشیده نبوده و نام ادبای عالی مقدار آن

حدود در تاریخ و ادبیات پستو زنده جاوید است. بالجمله زبان پستو از نقطه نظر ادب و شعر درین سه و نیم قرن اخیر خیلی ثروتمند و قوی بوده و ذخیره هنگفتی را داراست^(۱).

مستر ایچ، جی راورتی مینویسد:

"ما در زبان افغانی همه نقاط مهمه را دیده (همه اطراف را سنجیده) میگوئیم، که در هیچ نوع ادبیات مفلس و عقب نیست، و گویندگان بسیاری را در هر نوع سخن دارد..."^(۲).

همچنین مستشرق دیگر سرابارهام گریسن Sir. A. Grierson در کتاب زبانهای هند گفته است:

"پستو با وجود خشونت زبانی است مردانه و قوی که هر خیال و مفکوره را بکمال سلاست و صحت ادا کرده میتواند".

اینک ما در سطور آینده از تمام شعراء و ادبای نامداریکه بما معلوم بوده و آثار شان زنده مانده است مختصراً بیان خواهیم کرد، تفصیلات آن وظیفه تاریخ ادبیات است، درینجا فقط نام ادباء بطور لیست گرفته میشود.

شعرای اولیه

راجع به شعرای اولیه زبان پستو بهمان سببهاییکه بار بار ذکر کردیم معلومات مستوفی و وافی تری تاکنون بدست نبوده، تتبع و جستجوی زیادی میخواهد تا بطور حقیقی احوال شعرای اولیه زبان پستو کشف و تدقیق شود. اما آنچه درین باره تاکنون یادداشت گرفته ایم، مختصراً مینگاریم.

^(۱) سیدمحمد امین خانجی مؤلف کتاب منجم العمران مستدرک معجم البلدان عربی ابتدای ظهور و شعر و ادب پستو را بعد از قرن دهم هجری نگاشته، مطلب وی اشعار عروضی و قسم سوم بوده است.

^(۲) دیباچه گرامر پستو.

بعقیدهٔ ما شاعر مشهور و زبردست زبان پنتو خوشحال خان است (رجوع شود بصحفات آینده و بیان مکتب ادبی خوشحال خان) که در دنیای ادب پنتو، علم شهرت و مهارت را افراشته است. خوشحال خان خودش قائل است که تا بعصرش در زبان پنتو شعری مطابق به عروض و قافیه کمتر گفته شده است. تنها افراد ذیل را که در زمانهٔ پیش از او گذشته اند نام می‌گیرد:



میرزا خان انصاری

از قوم یوسف زئی بوده، و فتح خان نام داشته و (میرزا) تخلص میکرده است، مستر ایچ. جی راورتی راجع باو چنین معلومات میدهد:

"شاعریست مشهور و صوفی مشرب که کلامش مجموعهٔ تصوف است و در سال ۱۶۸۶ع مطابق ۱۰۹۷هـ در محاربات اورنگ زیب در دکن خدماتی را انجام داده است"^(۱).

خوشحال خان استاد ادب پنتو راجع باو چنین گفته است:

له چانه په پنتو کښي ما میزان لیدلی نه دی

میرزا په دا زبان کښی ویل کړي دي تللي

یعنی: "در زبان پنتو از هیچکس میزان شعر را نه دیده ام، اگر چه میرزا سخنهاى موزون گفته است" (کلیات قلمی خوشحال خان).

میرزا دارای دیوان اشعاریست^(۲)، که مستر راورتی در مجموعهٔ گلشن روه (۱۸۲۰ع) یکحصهٔ آن را طبع کرده و دیوانش جداگانه نیز نشر شده است. اشعارش عموماً عشقی و دارای مضامین مغلط و پیچیدهٔ تصوف است. میرزا در تصوف بعقیدهٔ وحدت الوجود قائل بوده و اشعارش تماماً پر از مضامین عرفانی و تصوف است وی اسرار و رموز عرفانی را بزبان پنتو خوب ادا کرده توانسته

^(۱) مقدمهٔ گرامر آف پنتو.

^(۲) چنانچه خوشحال خان گوید: "د میرزا دیوان می و مانده په کوډي".

است.

بعضی ها گفته اند که میرزا به پیر روشن (رجوع شود به بیان اخوند درویزه) عقیدتی داشته و افکار وی را در اشعار خویش گنجانیده است، ازین یک بیت نیز این مسئله بوضوح میرسد:

د میزا گمان فانی شو

هر چي وایي میا رو بنان دی

علی ای حال: دیوان میرزا مجموعه‌ای از جذبات عرفانی و تصوف در پنبتو بوده، و کلامش متانتی دارد، و این دیوان از طرف مرحوم ملا قطب اخند قندهاری به پارسی شرح شده است. منجم العمران معجم البلدان (طبع مصر ۱۴۲۵هـ) نیز میرزا را مقدم ترین شعرای زبان افغانی میدانند، و درمستتر فرانسوی را نواسه پیر روشن می نگارد.



ارزانی

راجع به این شاعر معلومات کمی نیز در دست نبوده، جز اینکه خوشحال خان وی را در جمله شعرای پیشین ذکر میکند، که وی از قوم خویشکی زمند بوده است:

د میرزا دپوان می ومانده په گوډي

مسخره می ارزانی خویشکی زمند کړ

ازین گفته خوشحال آشکاراست که ارزانی دارای قریحه شعر و دیوان بوده است. مستر راورتی^(۱) بحواله یک قصیده قاسم علی افریدی^(۲) در جمله شعرای گمنام پنبتو ارزانی را نیز ذکر میکند و میگوید "که اینها کم معروفند"، درمستتر فرانسوی ویرا مقدمترین شعراء میدانند.

(۱) مقدمه گرامر آف پنبتو.

(۲) ذکرش در شعرای مابعد میآید.

دولت

خوشحال خان راجع باو میگوید:

که دولت و که واصل و که دا نوروه

په خبرو مي د هریوه ریشخند کړ

ازین معلوم میشود که در زمانهٔ پیش از خوشحال خان میزیسته، و دیوانی نیز از او دیده شده. مستر ایچ. جی راورتی نگاشته است: "که وی اول هندو بوده و بعد از آن اسلام را قبول کرده است"^(۱). مستر هیوز انگلیسی نیز در (چمن بی نظیر) ویرا در جمله شعرای پنتو آورده است^(۲).

واصل

راجع باین شاعر نیز چیزی بدست نه آمده، جز اینکه خوشحال خان ویرا در جملهٔ شعرای پیش از عصر خویش ذکر کرده است، چنانچه در بیت بالا گذشت: "که دولت و که واصل و ... همچنین میرزا حنان شاعر متاخر قندهاری در جملهٔ شعرای گذشته وی را می ستاید:

بڼه شپږين الفاظ وييلي دي واصل

خوشحال خان و خانواده اش

خوشحال خان در حقیقت معلم بزرگ و مؤسس (مکتب اشعار عروضی)

^(۱) مقدمهٔ گرامر آف پنتو.

^(۲) کلید افغانی پادری هیوز انگلیسی طبع ۱۸۹۳ ع.

پنتو است که قریحه روشن و بلندش شعر پنتورا به پایه عروج رسانیده است، و او را میتوان استاد اولین مکتب ادبیات پنتو دانست.

خوشحال خان سردار بزرگ و شجاع قوم ختک در اکوپی^(۱) بوده پسر شهباز خان ولد یحیی خان ولد ملک اکوپی که سلسله نسب آنها در پدر (۱۸) به کرلان می رسد، که طایفه مشهوریست از افغانان روه^(۲). شهباز خان پدر خوشحال خان که ابا عنجد سردار قوم خود بوده در سنه (۱۰۰۰هـ) تولد و در بین اولس خویش بمروت و مردانگی مشهور بوده. از جمله چار پسرش یکی خوشحال خان معروف است که بسال (۱۰۲۲ هـ) بدنیآ آمده است. پدر خوشحال خان که در عهد شاهجهان از اکابر رجال بوده و از طرف دولت به خانی و سرداری قوم شناخته شده بود. در یکی از جنگهای قبیلوی بسال (۱۰۵۰هـ) مجروح گردیده و وفات کرد. از طرف شاه جهان بعوض او پسر بزرگش خوشحال خان به رتبه اعزاز پدرش نائل آمده^(۳)، وی راست:

د هغه دور پاچا و	ق دردان شاهجهان
د پلار خای ئی ماته راکر	په اول شوم حکمران
که د توري که د ورکړو	هیخ می پرې ننبو ارمان
لکه خرڅ چي د بابا و	د مالا و دو چندان
واړه د پسر زره ختک دي	درست خما دي په فرمان
درست ختک خما په دور	نامور شوه په دوران

(کلیات قلمی)

اما بعد از شاهجهان مناسبات مرکز شاهنشاهی و خوشحال خان خیره گردیده، اورنگ زیب بسبب اهمیت مقام و منزلت قومی از طرف خوشحال خان

^(۱) قریه خوردیست ده میل بطرف شرق اتک که مرکز قوم ختک بوده، و بنام یکی از اجداد خوشحال خان مشهور است.

^(۲) تاریخ مرصع افضل خان ختک نو اسه خوشحال خان.

^(۳) تاریخ مرصع.

مطمئن نبوده. در صدد گرفتاری وی برآمد، و در وسط رمضان سال (۱۰۷۴هـ) خوشحال خان را بلطائف الحیل به پشاور جلب و از آنجا تحت الحفظ به دهلی فرستاده شد بعد از حضور بدربار پادشاهی حکم حبس او صادر و چند ماه در دهلی و بعد از آن تا مدت پنجسال در رنتهپور محبوس ماند^(۱). یگانه عامل ناکامی و حبس خوشحال خان بی اتفاقی و تشتت قومش بوده، که بعضی او خویشاوندان و دوستان نزدیکش بطمع خانی بطرفداری مغولها برخاسته، در صدد ناکامی سردار غیور خویش برآمدند، خودش میفرماید:

په بل غشي بل ټوپک ویشتلی نه یم
 که ویشتلی یم خویا په خپل ټوپک یم
 که خټکوراته شا کړه مخ ئې تورسه
 زه یوازی په تکیه د خدای شیرک یم
 د افغان په ننگ می وتړله توره
 ننگیالی د زمانې خوشحال خټک یم

مامورین حکومت مغولیة هند از طرف دربار مجاز بودند، بهر صورت که باشد این قاید نامور که به طرفداری شاه جهان متهم بوده دستگیر سازند، لهذا از یک طرف دوستان و بستگان حتی بعضی از فرزندان خوشحال خان را به رتبه خانی و ملکی تطمیع داده و از جانب دیگر افراد قومی را ذریعه پول از او رو گردان ساختند:

خزانی د هندوستان دي را خورې شوې
 سره مهران دي ننوزي په کوهسار

خوشحال خان مدت چار و پنج سال در دهلی و بقول مستر راورتی در قلعه گوالیار^(۲) محبوس ماند، و بعد از آن ذریعه جمعی از همراهان قومی خویش

^(۱) کلیات قلمی خوشحال خان، ترجیع بند حبس نامه (تحریر شده ۱۱۴۲هـ)

^(۲) مقدمه گرامر آف پښتو.

در اگره موقعی بدست آورده. خود و متعلقات خود را از آنجا کشیده، بوطن خویش عودت نمود^(۱). وی تمام وقایع حبس را در (۲۲۰) بیت در محبس رنتهپور منظوم ساخته است:

خو کاله بندي کړم اورنگ زېب په هندوستان کي

روغ را غلم تر کوره بيا ئې خلاص شوم له ستمه

خوشحال خان بعد از رهائی و وصول بوطن مألوف خویشتن بمقابلۀ گماشتگان اورنگ زیب که همواره در صدد گرفتاریش بودند برآمده، و بمقابل آنها جنگهای خونینی کرده است! اما در تمام این نهضت های آزادی خواهانه که بقیادت خوشحال خان یا نزدیکانش رخ داده وی از بعضی گندم نمایان جو فروش و بعضی از فرزندان نا اهل خویش شاکي است از حماسیات وی است:

زه غلیم د اورنگ زېب یم

سرپه غره په بیابان

زه په ننگ د پینستانه یم

دوی نیولی مغولان

خوشحال خان بعد از دورهٔ حبس در مسکن ابائی خود ملک پور (مشهور به سرای) سکونت داشته و بیست هزار نوجوان دلاور قوم خود را بمقابل قوای خونخوار دولت مغولیه جمع و ترتیب داده بود:

خای می ملک پور دی چي ئې سرای بولي وگړي

قام اولس می پروت دی تر لکی په غره په سم

شل زره خوانان لرم همه له یوه ذات

واړه یگانه شا په خدمت کښي راته خم

(کلیات قلمی)

این قائد نامدار باتمام معانی یک افغان صحیح و سلحشوری بود، وی فلسفهٔ

^(۱) په دهلي په رنتهپور کي - درې څلور کاله حیران شوم
په اگره کښي می پښې واشوې - خپل وطن و ته روان شوم

زندگانی را اینطور تفسیر و مطابق به روح غرور ملی تشریح میکند:

که په توره ئې جواب ورکې مردی ده

که وجود دي شوک آزار کاندې په چوب

بنابراین تا دقائق آخرین حیات خویش در مقابل جور و جفای قوای استعمار

طلبان مغول برای حفظ آزادی کوهسار خویشتن قیامهای مردانه نموده است.

بعد از اینکه خود را از چنگال دشمنان نجات داده بکوهسار خویش رجوع

نمود، تا اوقات آخرین حیاتش (مدت پنجسال) در پنج موقع با دشمنان

مصافهای شدیدی داده و این محاربات را در یک قصیده حماسیه که در موقع

برمول بسال ۱۰۸۶ هـ نظم کرده چنین می شمارد:

اول جنگ تهنتر که در آن چهل هزار عسکر مغول بقتل و تاراج رفت. دوم

جنگ میر حسینی در دوآبه، سوم جنگ نوشهره که در آن انتقام خویش را خوب

از مغولها کشیده است، چهارم جنگ گنداب، پنجم جنگ خاپس، در آخر این

قصیده پر حماسه که تمام اقدامات جنگجویانه و سلحشورانه خویش را بیان کرده

چنین مینویسد:

ساقی راسه ډکې ډکې پیالی را کره

پښتنو ځلمیو بیلا سونه سره کره

سپینی توری ئې گلگونی کرې په وینو

په هغه لوری چي کېږي پنځم کال دی

چي د میو په مستي کي سم سرشار

لکه باز منگلي سرې کا پخپل ښکار

په اهار کي شگفته شولاله زار

هره ورځ د سپینو تورو خرپهار

خلاصه: خوشحال خان به تقاضای فطرت افغانی و احساسات پرشور

خویش انتقام خود را پوره از دشمن گرفته و باصلاح افغانی دلش را سرد کرده

است، چنانچه در یک قصیده خویش که سال ۱۰۹۱ هـ منظوم داشته میگوید:

تر اورنگ پاچا می ویوست

تاود بند و د زندان

نقش می کښناوه د توری

په هندو په مسلمان

خوشحال خان از شعرائی است که در کلیات ضخیم خویش تمام سوانح حیات را یکایک شمرده و بیان کرده است. شعرش پر از نصائح و اندرزهای اجتماعی و مملو از احساسات و حماسه سلحشورانه ملی است. علاوه بر آن سائو اقسام سخنوری از قبیل شعر عشقی و صوفیانه و اخلاقی و فلسفی و فکاهی در کلیاتش موجود و در تمام اصناف گویندگی چون غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، قطعه، تخمیس، و فنون ادب چون فخریه، هجو، رثاء، و صنایع شعری و استعاره ها و تشبیهات دلکش مهارتی داشته، و گاهی بزبان پارسی نیز شعر سروده، و (روهی) تخلص میکند! خوشحال خان علاوه بر کلیات ضخیم اشعار و آثار ادبی گرانبایش که تا به پنجاه هزار بیت میرسد^(۱) دارای تالیفات دیگریست، که اکنون خیلی نادر و کمیاب است. مستر راورتنی در کتاب (انتخاب شعر پښتو) تالیفات وی را تا به (۲۵۰) جلد می‌شمارد وی (تاریخ افغان) و نیز ترجمه انوار سهیلی پارسی را بنام (عیار دانش) در پښتو کرده است. علاوه برین یک جلد کوچک را در مطالب متفرقه و دینی نوشته است^(۲).

و نیز سفینه یادداشتهای را دارد که افضل خان نواسه اش در تاریخ مرصع بان حواله میکند کذلک کتب دیگر چون فضل نامه و فرحنامه و ریاض الحقیقت نیز بدو منسوب است، که کمتر بدست می آید^(۳).

در حقیقت خوشحال خان اولین ادیبی است که در تمام فنون ادبیه از

^(۱) در سال ۱۰۹۵ هـ در یک قصیده خویش تعداد اشعارش را چهل هزار می‌شمارد، ممکن است تا آخر عمر به (۵۰) هزار رسیده باشد:

د دېوان مي که بیت بیت سره حساب کړې

تر څلور پښت زره به تېر شي په سپر کال

نسخه های کلیات خوشحال خان در حدود هزار صفحه گاهی یافته میشود، در سنه ۱۸۶۹ع یک نسخه آنرا و کتور ایچ د بلیو در پشاور طبع و نشر کرده است.

^(۲) مستر ایچ. جی راورتنی.

^(۳) پادری هیوز مقدمه کلید افغانی، و سراج الاخبار کابل ج ۵.

قبیل بدیع، بیان، معانی، عروض، قافیه دستی داشته و ادبیات را رونقی بخشیده است.

اساس شاعری قسم سوم پنتورا نیز او نهاده است. و پدر ادبیات پنتونیز شمرده میشود. هر چند پیش از خوشحال خان در دوره سوم شعر پنتو شعراء و ادبائی برآمده اند، که بحیث قدامت از خوشحال خان پیشتر اند (چنانچه مادر صفحات گذشته سطور مجملی از آنها نگاشتیم) ولی چون کلام آنها آنقدر دارای مزایای ادبی نبوده بنابراین علوم مقام و عظمت ادیبانه خوشحال خان مسلم است، و آنچه خودش در قصائد افتخاریه درین باره گفته است، حقیقتاً حق بدست بوده است:

چی د شعر و شاعری مذکور و شو
 شه خو غور باسه حماپه حسب حال
 قصیدی لرم غراله هره بابسه
 په حکمت په نصیحت کبني مالامال
 په تعریف د دلبران و غزلونه
 په صفت د سترگو و رځو زلف و خال
 رباعی ده که قطعه که مثنوی دی
 همگي واره گوهردی د رولال
 په پارسی ژبه که نورتر ما بهتر دی
 په پښتو ژبه می مه غواره مثال
 بند و بست د پښتو شعر ما پیدا کړ
 گنه شعر د پښتو و غیر سیال
 نه ئې وزن نه تقطیع نه ئې عروض و
 دوه مصرع ئې د خفیف بحر دوه طال
 د غزل ئې مطلع نه، نه ئې مقطع و
 نه صفت نه ئې تشبیه نه ئې مثال

مگرزه چي ئې گویا په شاعري کړم
 پښتانه ئې پوهوله ذوالجلال
 (کلیات قلمی)

خوشحال خان خودش میگوید که پیش از من شعراء و گویندگان مراعات قافیه و عروض را نه کرده شعر گفته اند. اما وی بار اول توانسته است که در اشعار افغانی تمام اصول ادبیه و قوانین شعر و فنون فصاحت و بلاغت را که در زبان پارسی و عربی موجود است مراعات کند:

پارسی شعری هم زده لرمه دواړه
 پښتو شعری خوښ شو هر څوک خپل گڼي بناغلي

په وزن په مضمون په نزاكت هم په تشبیه کښي
 پښتو ویل می عین تر پارسی دي رسولي
 پښتو ژبه مشکله ده او بحر ئې مونده نه شي
 هم مالره یو څو بحر په ډپر مشود راغلي
 له چانه په پښتو کښي ما میزان لیدلی نه دی
 میرزا په دازبان که ویل کړي دي تللي
 مخزن می داخوند په تمامی په نظر کښپووت
 په ده کښي نه عروض شته نه ئې بحر ما موندلي

دانا به پرې پوهېږي د نادانو کار پرې نشته
 داډر چي دیان په تار خوشحال خټک پیلي

خوشحال خان همان طوریکه در تمام فنون و اقسام سخنوری داد گویندگی و آتش زبانی را داده است، قصاید هجویه را با الفاظ مستهزی و کلمات لاذع و گزند در هجو اورنگزیب مغولی سروده است او میگوید که فردوسی در هجو سلطان محمود بیت چندی سروده، اما خودش در نکوهش و

ذم اور نگزیب جوالهای شعر را دارد:

فردوسی لری شو بیته له محموده

زه لرم د اور نگزیب د ذم جوال

خلاصه: خوشحال شاعر زبردست و آتش زبان ملی است که در تاریخ ادبیات پنتو بحیث استاد و مؤسس مکتب اشعار عروضی و فرد اول شعرای قسم سوم یاد میشود و در دنیای ادبیات آسیای وسطی به نیروی اشعار آبدار و آثار قیمت دار خویش زنده جاوید است:

عشقه ته تر اور نگزیب پاچا بهتری

چی خوشحال دی په جهان کنبی سربلند کپ

وفات:

خوشحال خان پدر ادبیات پنتو و سردار دلاور طوریکه هنجار روزگار بی مروت است باکمال ناکامی بسن (۷۸) بتاریخ ۲۸ ربیع الاول سال (۱۱۰۰ هـ مطابق به ۱۶۹۱ع) در نتیجه نفاق و تفرقه و شرارت بعضی از افراد خانواده و پسرانش (که به تحریک دربار مغولیه در صدد گرفتاری سردار نامدار بر آمدند) بادل خونین و وضعیت اسفناک از دنیا رحلت فرموده و در موضع (سرای) ماورای (اکوپی) در دامنه کوههای بلند و آزادی آرمیده است. وصیت آخرین وی این بود که:

"مرا در موقعی دفن سازید که آنجا گرد سم ستوران مغل راهی نداشته باشد..."^(۱).

دودمان و مکتب خوشحال خان

خانواده خوشحال خان در تاریخ ادبیات پنتو اهمیت زیادی را داراست، این دودمان بعد از اخوند درویزه و خانواده اش دومین خاندانی

^(۱) مجله خیبرپشاور.

است که در دوره سوم به ادبیات پستو خدمات گرانبها و شایانی نموده اند. چنانچه پیشتر هم گفتیم خوشحال خان مؤسس مکتب عروضی شعر پستو است که بعد از آن ادبای نامدار و زبردستی ازین مکتب برآمده و در آسمان ادب پستو همچو اختران تابنده درخشیده اند. خوشحال خان تا به (۳۰) نفر فرزندان و نیز نواسه ها و کواسه های زیادی داشته است، که اینها شعر و سخنگوئی را از پدر و جد به ارث برده اند^(۱). دواوین شعر و کتب ادبی و تاریخی و تالیفات مهمی که بعد از خوشحال خان ازین دودمان علم و ادب بیادگار مانده است، از آثار مهمه و ذخائر ادبی و علمی زبان پستو است، که از نقطه نظر ادب و گویندگی گرانبها ترین آثار بشمار میرود. ما در سطور ذیل تمام آن شعرای زبردستی که باین دودمان یا مکتب ادبی خوشحال خان منسوبند تا اندازه که معلومات داریم معرفی میکنیم:



اشرف خان هجری

اشرف خان فرزند بزرگ خوشحال خان است، که (هجری) تخلص میکند، و پدر بزرگوارش از مردانگی او اکثراً یاد می‌نماید، هجری دارای دیوان شعر بوده و قریحه بلندی دارد:

دامحال دی چي شاعر به په پښتنو کښي

بل هجري غوندي په فن د شعر فردي

از دیوان هجری که یک حصه آنرا مستر راورتی در گلشن روه طبع نموده قوت طبع و جلای قریحه اش ظاهر است. هجری در سواد اعظم هند از وطن خود دور افتاده و مانند پدر نامورش در محاربات اورنگ زیب و در نتیجه

^(۱) خوشحال خان خودش میگوید:

نن زما زوی یو شو دی برخوردار ښه

چي ئې دا هنر (شعر) کښي نه لري همال

شرارت برادرش بهرام خان بدست عساکر مغولیه بسال ۱۰۹۳ هـ محبوس و در قلعهٔ بیجاپور^(۱) و دکن نظربند مانده است، وی همواره در فراق یاران و بیاد وطن عزیزش میگوید:

عند لیب ختک ئی بند په هسی ملک کر

چی طوطا ئی ژبه وایی د غراب

*** **

بی وطنه تنها پروت یم په غربت کبني

نن له ما سره همدم د صنم غم دی

د هواد آشنا په سترگو لیده نه شي

که په خوب راته حاضر شي بس کرم دی

قاصدان له روه نه راضي مدت شو

سلام باد را رسوي سنت ئی تم دی

اشرف خان شاعر مقتدر ما بعد از حبس ده سال در مجلس مغول باکمال ناکامی از دنیا گذشته و اشعار سوزناکش که در دوران حبس و ناکامی سروده نیز تلف گردیده و به آتش بیداد سوخته است^(۲).

﴿۳﴾

عبدالقادر خان ختک

عبدالقادر خان از پسران خوشحال خان است که ادیب زبردست و شاعر شیوا و شیرین زبان بوده، و یک دیوان نفیس از وی یادگار مانده است. علاوه بر آن وی گلستان حضرت سعدی را بنام (گلدسته) با مهارت زیاد در پستو ترجمه کرده، و قوهٔ قریحهٔ خود را در ترجمهٔ نظم و نثر بهمان طوریکه حضرت سعدی گفته نشان داده است. کذلک یوسف و زلیخای حضرت جامی را

^(۱) بیجاپور هجری په خوب لیدلی نه و— آخر پېښ شي هغه کار چي ئی قضا کا

^(۲) مجلهٔ خیبرپشاور— مارچ ۱۹۳۳.

نیز در پستو نظماً در بحر حقیف ترجمه کرده^(۱)، که بعضی حصص این دو کتاب در گلشن روه از طرف راورتنی طبع و نشر گردیده، کتاب یوسف و زلیخای وی بنام عالمگیر است که بسال (۱۱۱۲هـ) از نظم آن فراغ حاصل کرده است:

سلطنت د عالمگیردی

په خپل عهد بی نظیردی

نن ورغ دی دهند پادشاه دی

نوم پرده د ظل اللهدی

همچنین مستر راورتنی در کتاب (انتخاب شعر پستو) وی را مؤلف (۶۰) جلد کتابهای متفرقه می‌شمارد. عبدالقادر ادیبی است زبردست و قادر به هر گونه کلام موزون و دلکش! ...

وی از نزاکت های شاعرانه و حسن تناسب و استعارات دلچسپ و تمام فنون سخنوری دستی دارد، و کلامش دارای متانت و سلاست و شیرینی است. بعقیده ما عبدالقادر در ادبستان خوشحال خان و این خانواده علم و ادب شاگرد نامور و زبردستی است که کلامش دارای هر گونه مزایای ادبی بوده و بر تمام شعرائی که ازین ادبستان برآمده اند، تفوق و برتری دارد^(۲)، وی غزل، رباعی، تخمیس، قصیده طبع آزمائی کرده، دیوانش مملو از نفاّس ادبی است. عبدالقادر نیز مانند دیگر برادران و افراد دودمان انقلابها و تحولات گوناگونی را دیده و از وطن خود دور افتاده، گاهی در هند و گاهی به کابل بوده است. عبدالقادر با پدر خود مشاعره ها و مسابقه های ادبی را دارد، که از لحاظ نقد، شعر خیلی اهمیت و قیمتی دارد. او در مرثیه حضرت پدر قصائدی را نیز داراست. عبدالقادر در یک غزلی که بجواب عبدالرحمن سروده قدرت طبع خود را نشان داده و در آخر آن میگوید:

(۱) ما شبرین بحر حقیف کپ - بی جوابه می حریف کپ
(۲) تا خوبه کپه ترپارسی عبدالقادره - که پنخوا وه ترخه ژبه د پینتو

زه خټک د یار په غم تازه تازه شم
 غوریه خپل رحمان که شو ورځني سترې
 عبدالقادر طوریکه از مضامین دیوانش آشکار است شاعر رند مشرېی نبوده بلکه
 مائل به فقر و درویشی است. وی مطالب اخلاقی و اندرزهای مفیدی را در اشعار خود
 جاداده. از خرافات دنیوی بسوی حیات معنوی بیشتر مائل است و میگوید:
 د نېستی په لاري څه عبد القادره
 گوندي بيا مومي د يار د در سراغ
 عبدالقادر در دنیای ادب پستو شهرت خوبی را داراست. چنانچه شعرای
 متاخر قندهار وی را چنین ستوده اند:

بیا رنگین شعریان عبدالقادر کړ

د اشرف دی هم ترده نه سوزان شعر

(پیر محمد کاکړ)

بل عبدالقادر شاعر د خوشحال زوی دی

بڼه د پوان ئې دی جوړ کړې لکه گل

(میرزا احسان قندهاری)

بڼه مربوط شعریان عبدالقادر کړ

ځکه دی په پښتانه کښې کان د شعر

(شمس الدین کاکړ)

عبدالقادر نیز در هجو و ذم حکمداران عصر و نمایندگان حکومت
 اورنگزب قصائدی دارد که مظلّم آنها را شرح و هجو و ضمناً مردانگی اقوام
 غیوری را که با آنها مصاف داده اند ستوده است:

په نن شپه مهمند و ووهلې توري

چي وھلي نه افغان نه توراني دي

(دیوان قلمی عبدالقادر)

افضل خان خټک

افضل خان پسر اشرف خان هجری و نواسه خوشحال خان است، که طبع خوبی داشته و از یادگارهای علمی وی کتاب تاریخ مرصع است، که مشتمل بر حوادث و وقائع تاریخ عمومی و افغان و قوم خټک و خانواده خوشحال خان و دوره معاصر بوده، و بزبان سلیس پستو نگاشته شده، و میگویند: که اکثر معلومات این کتاب را از تاریخ افغان تالیف مولوی نعمت الله^(۱) که در عصر جهانگیر مغولی (۱۶۰۹ع) نگاشته شده و تذکره اخوند درویزه بدست آورده است^(۲).

پادری هیوز در مقدمه کلید افغانی مینگارد: که افضل خان محرر بلند پایه و نگارنده زبردستی بود و یکی از تالیفات وی را بحروف لاتینی -i-Asmmu Kufi نوشته که خوانده و شناخته نشد، همچنین کتاب کلیله و دمنه ابوالفضل وزیر اکبر پادشاه مغولی^(۳) را در پستو ترجمه کرده است، که به (علم خانه دانش) مشهور است.

افضل خان در اواخر حیات خوشحال خان که قوای قومی افغان در مقابل عسکر اورنگزیب داد شجاعت و مردانگی میداد در کابل بوده، و بعد از وفات جد بزرگوارش بجلال آباد و اقامتگاه خویش آمده است^(۴). وی در خانواده خوشحال خان تا مدت زیادی سرداری موروثی داشته، و در حیات خود مصدر

^(۱) این کتاب بسال ۱۸۲۹ع از طرف برن هارده ذورن پروفیسور دارالعلوم شاهی روس (خاروف) به انگلیسی ترجمه شده است.

^(۲) هیوز.

^(۳) دیباچه گلشن روه مسترراوتری و پادری هیوز.

^(۴) تاریخ مرصع.



کاظم خان شیدا

کاظم خان پسر افضل خان کواسه خوشحال خان است که یکی از ستارگان تابان آسمان ادبیات و خانواده خوشحال است. وی بعد از عبدالقادر درین خانواده مقام بلند ادبی را احراز میکند. دارای دیوان مکمل و مفصلی بوده و کلامش شیوا و سبک گویندگی اش برجسته بدیع است. کاظم خان دارای احساسات آتشین و دل پر شور و شیدائی بوده و همواره از نظاره ادای خوبان هندی نژاد و دلبران دل از دسته داده است:

په هندی ادائی و کړې په ما چاري

زه شیدا په زړه ساده د زړه افغان یم

شیدا در ایام جوانی بسبب منازعات خانوادگی وطن مالوف خود را مجبوراً پدرود گفته، بطرف هند رفته و در رامپور سکونت اختیار کرده و هم در آنجا برای جاودانی شتافته است^(۲).

طوری که رسای پشوری مینگارد: "شیدا بسال ۱۱۳۵ هـ بدینا آمده و از ترس اسدالله خان برادر بزرگش وطن را گذاشته، نخست در کشمیر و بعد از آن در سرهند و رامپور عمری بسر برده است.

هر چند برادر بزرگش چند بار وی را خواسته و مرکه ها فرستاده است، با آنها شیدا بنا بر بعضی وجوه نه آمده است.

کلام شیدا پر از استعاره و تشبیهات بدیع و کلمات پارسی و عربی زیاد است که از درک عوام بالاتر است بنابراین نتوانسته است شهرتی را بدست آورد...".

^(۱) تاریخ خورشید جهان شهر محمد خان افغان.

^(۲) مجله خیبر اسلامیة کالج پشاور - اپریل ۱۹۳۴ ع.



صدرخان خټک

از فرزندان خوشحال خان و دارای قریحه روشن و دیوان اشعار است که کمتر بدست میآید. تنها پادری هیوز انگلیسی در چمن بی نظیر کلید افغانی (طبع ۱۸۹۳ع) چند غزل وی را اقتباس کرده است.

صدرخان نیز مانند دیگر فرزندان و پرورش یافتگان ادبستان خوشحال خان شاعر باذوق و متینی است که بادنمای حرمان آلود عشق سروکاری داشته، و آن را از تمام مشاغل دیگر پسندیده است:

د عشق یو سبق کافی دی
نور د کل جهان دفتر هیڅ



علیخان خټک

در شعرای درجه اول مرتبه واپسینی دارد، و از ادبای خانواده خټک بوده. دیوان نفیسی بیادگار گذاشته است، که بسیار کمیاب و نادر بوده و بدست پشتو شناسان مدقق انگلیسی نه آیده و از و تذکر نه کرده اند.

علیخان گوینده سادگی پسندیست که کلامش سلاست و شیرینی دارد و در ادبستان خوشحال خان همرتبه صدر و شیدا و هجریست، ولی طبعش نسبتاً دارای روانی و ابتکاریست، وی راست:

ټول دي پټه زار و پټه قربان و پټه جان بولي
جان خوزمائي و ايه جانه جان د چائي؟
نور که در لټه خانټه و ايبی لباسی دي
خود به پري پو هپري پټه رشتيا چي خان د چائي؟

زه درپسي درستې شپه پټ ژاړم لکه پرځه
ته صبا خندان لکه گل واز گړپوان د چائې؟

شمس الدين شاعر متاخر قندهار راجع بعليخان چنين اظهار عقیده

ميکند:

علي خان په شعر که خبر شي
هر غزل ئې دی تنها دپوان د شعر
(کليات قلمی شمس الدين)

شعراى ديگر



عبدالرحمن مهمند

از قوم غوريه خېل مهمند^(۱) څرېنى است. در قرية بهادر كلي واقع راه پشاور و كوهات و بعد ازان مدتي در قرية (هزار خانه) سكونت داشته. اهل اين قرية تاكنون درختي را كه اين اديب نامور، زير آن نشسته و اشعار ميسروده ميشاسد و احترام ميكنند^(۲). عبدالرحمن عالم خوبي بوده. در مقبوليت و شهرت عامه از خوشحال خان هم گذشته، و داراي ديوان مشهوريست كه عوام افغانها آنرا خيلي دوست داشته، و نسبت به او عقيدة راسخي دارند.

عبدالرحمن بسبب اينكه اشعارش خيلي سليس و ساده و روان بوده مانند (حافظ در پارسي) شهرت فوق العاده را يافته است. مطالب اشعارش عموماً عشقي و اخلاقي و ديني بوده، و قسمتي را از تصوف نيز داراست. عبدالرحمن در عصر اورنگزېب ميزيسته و در اشعار خود از تجاوزات غاصبانة حكومت مغوليه فرهادها ميكنند و وقائع خانوادگي شاهان مغوليه را به نظر استعجاب مينگرد:

و دارا و اورنگزېب و ته حيران يم

چي ئې څه چاري واقع شولې ترميان

عبدالرحمن شاعر درويش مشرب و فقير و متصوفي بوده كه آلايش هاي

دنيا را بنظر نفرت ديده است:

^(۱) پادري هيوز انگليس در مقدمه كليد افغاني قومش را ابراهيم خيل نگاهشته است ولي عبدالقادر اديب معاصرش گفته:

زه خټك ديارپه غم تازه تازه شوم

غوريه خېل رحمان كه شو ورځني سټري

^(۲) پادري هيوز مقدمه كليد افغاني.

مرداري د دې دنيا خو هم دغه ده
 خکۀ پيرته خني گريزي درو پشان

عبدالرحمن در مسکن خویش (بهادرکلی) وفات یافته و در هزارخانه
 قریب بسبزه زار اخند درویش بخواب ابدی آرامیده است^(۱).

عبدالرحمن بابا در عصر خوشحال خان شاعر جوان و در ریعان شباب بوده
 و مشهور است که یکبار در موقع سرای اکوره (مسکن خوشحال خان) باوی
 ملاقات کرده و بهره از انفس میمونش اندوخته است^(۲).



خواجه محمد بنگین

دیگر از شعرای متقدم پستو خواجه محمد بنگین است، که دارای دیوانی
 بوده. اما شهرتش کمتر است. وی نیز معاصر اورنگزیب مغولی است، که مظالم
 آن دوره شکایت مینماید:

د اورنگ په پادشاهی کي مي نیا و نه شي
 زه خواجه محمد به ووزم و بل لورته

کلام خواجه محمد در فصاحت و بلاغت و مزایای ادبیه درجه وسطی
 دارد، و سبک اشعارش ساده و روان و دارای مضامین عشقی و اخلاقی و عرفانی
 است. یک حصه اشعارش در مجموعه گلشن روه مستر راورتی و کلید افغانی
 پادری هیوز انگلیسی انتشار یافته است.



عبدالحمید مهمند

عبدالحمید قوم ماشوخپل^(۳) مهمند از بزرگترین و نامورترین شعراء و

^(۱) هیوز.

^(۲) هیوز.

^(۳) خودش گفته است:

اساتید بزرگ ادب پښتو است. وی در شهرت و عمومیت کلام هم‌رتبه خوشحال خان و عبدالرحمن بوده و در ادبیات مبتکر سبک مخصوصی است که ما آنرا سبک حمید می‌نامیم. وی بعد از خوشحال خان در شعر و ادب پښتو مکتب جدیدی را گشاده است که بعدها اغلب ادبای این زبان پیرویش را کرده‌اند. حمید از نازک‌خیال‌ترین شعرای افغانی است، که در تلازمات ادیبانه و استعاره‌ها و تناسب شاعرانه به پایه‌او کسی نرسیده و مقام اولیت را احراز کرده است. کلام وی باوجود تلازمات و مناسبات شاعرانه ساده و بلیغ است که در بین عوام نیز شهرتی را یافته است.

عبدالحمید را ما بیدل زبان افغانی نامیده می‌توانیم. زیرا وی سبک مخصوص خودش را به نیروی قریحه‌تابناک خویش ابتکار کرده و شهراه جدیدی در ادبیات پښتو گشوده است، که اغلب شعرای مابعد به استادیش قائل بوده، وی را بمنزلت آموزگار بزرگ می‌ستایند، مثلاً میرزا حنان قندهاری می‌گوید:

بل حمید موشگاف د خیال په شعر
 شه به وایم ناسفته در ئې پپیل
 (دیوان قلمی)

پس له دوی موشگاف عبدالحمید دی
 چي ئې ووی بڼه نازک نکته دان شعر
 (دیوان قلمی پیر محمد کاکړ)

د حمید موشگاف و خیال ته هوبښ و کړه
 گوندي سې د ده په جذب تېز نظر
 (دیوان قلمی عبدالله پوپلزی)

حقیقتاً عبدالحمید طبع موشگافی داشت، که آثار گرانبهای را در ادبیات

چي د عشق طاعوني رنغ د حمید مل شو
 ژر به خښ په هدیره شي د ماشو

پښتو از خود گذاشته و بسبب آن شهرت فوق العاده را کسب کرده و زنده جاوید مانده است. وی دارای دیوان نفیس و گرانبهای است که در بین نویسندگان کلاسیک به (در و مرجان) شهرت دارد. غزلیاتش مملو از احساسات رقیقه و عواطف سرشار عشقی است. گاهی بسوی اخلاق و تصوف نیز تمایل خود را نشان می دهد، مستر راورتنی وی را بر تمام شعرای پښتو ترجیح داده و شیخ سعدی زبان افغانیش می شمارد^(۱)، و درین دعوی خویش حق بدست هم بوده است.

عبدالحمید علاوه بر دیوان نفیس و قیمت دارش آثار دیگری نیز دارد، و قصه شاه گدای را بسال ۱۱۳۷ هـ بفرمایش و اصرار اخندزاده غلام محمدنامی از روی نسخه پارسی هلالی به پښتو باکمال مهارت و زبردستی ترجمه کرده، و اقتدار طبع روان و قریحه سرشارش را نشان داده است:

چي بازي په تېره تېغ کاد خبري
 وښکې ډېرو پښتنو خپلي ډبري
 يو حريف پکښې پيدا د ميدان نه شو
 يو ظريف پکښې پيدا سخندان نه شو
 چي هم چشم د سعدي د نظامي شي
 يا هم جام د فردوسي و د جامي شي
 نه ئې کړې په پښتو ژبه نغمه ده
 نه ئې ايښې په پارسي ژبه نغمه ده
 که هر څو مي د دې کاره کاوه شرم
 ماتاوه راباندي نه شو دا خپل درم
 چي باعث اخندزاده غلام محمد شو
 د نفر په څېر... په خوش آمد شو

(۱) ديباچه گرامر پښتو.

وئی ژر شه قلم واخله تکیه خدای کړه
 په پښتو فارسي قصه د شاه گدای کړه
 هلالی که د هلال په څېر نگار کړه
 ته ئې میاشت د خور لسمې په سنگار کړه

عبدالحمید علاوه برین مثنوی (نیرنگ عشق) مولانا غنیمت و قصه عزیز و شاهد را از پارسی بافغانی ترجمه کرده، که این دو اثرش در پشاور بطبع رسیده است.

طوری که در ابیات بالا به نظر میرسد عبدالحمید به نیروی طبع گوهر بار و مقتدر خویش خواسته است که آثاری را مثل فردوسی و نظامی و جامی در پښتو بوجود آورد، و درین عزم خویش به نظم و ترتیب قصص مذکوره که از لحاظ بلاغت و اهمیت ادبی پښتو خیلی بلند است کامیاب گردیده است:

پارسیانو د حیرت گوتی په خوله کړې

چی حمید سخن سازی کړه په پښتو کښی

حمید درین دعوی خویشان گزاف نگفته و بی جا نه سروده است، حقیقتاً هم کلامش در پښتو به اندازه متین و دلچسپ و مملو از مزایای ادیبانه است، که می توان وی را همسر بانظامی و فردوسی در پارسی دانست. حمید دارای طبع روان و استعداد بزرگی بوده که اگر مصائب وارده و اندوه های زندگانش فرصتی می داد^(۱) زینۀ شعر را به آسمان می نهاد و بطبقات بلند و عالیای ادب ارتقای جست:

و اسمان ته به د شعر زینې کښېږدې

که حمید د غم له سره زنگون و کښ

با آنهم جنبش در دنیای ادب مرتبتی دارد شامخ! که بر آسمان ادب همچون ستارهٔ روشنی میدرخشد، و پایهٔ شعر پښتو را خیلی بلند می برد.

(۱) پر تمام جهان قراره قرارې ده - پر حمید د غم مغول راو خاته

عبدالعظیم سواتی

عبدالعظیم شاعریست که از سوات برخاسته و در درجهٔ اوسط بعد از هجری و صدر قرار میگیرد، وی دیوان مکمل دارد که طبع شده، سبک اشعارش صوفیانه و عشقی است. قسمت اخلاقی آن بیشتر است. وی شاعریست پخته سال و سن که تمام اشعارش همین بطاقت و عدم حرارت می بارد، بنا بر آن در شدت وحدت احساسات شعرای جوان و سرشور طبقهٔ اوسط نمیرسد طرفدار اعتزال و گوشه گیری است.

با آن هم چون ساده گفته، گفتارش از شیرینی خالی نیست، ازوست:

د همه وارو خوبانومنت باریم
 عُمایاره گلعداره ستاله مخ
 لوی سفر راته بنکاره شی د دوو کالو
 چي جدا شم زه له یاره دوه فرسخ

جان محمد

در عصر بعد از اورنگ زیب مغولی در حدود (۱۱۵۰هـ) میزیسته، و کتاب (نورنامه) باو منسوب است. جان محمد طبع روانی داشته که در خاتمه کتاب مخزن الاسلام قلمی اخوند درویزه غزلی چند ازو نقل اند، این ابیات از انجاست:

د وصال له ډېره قدره دي خبر کړم
 چي مي زړه ستا پر هجران باندي لتاړ شو
 د وصال بهار مي توی شو پر زمکه
 چي راپېښ د جدایی تود اهار شو

شپر محمد

از طالب العلم های ننگهاریست، که در عصر بعد از اورنگزب مغولی گذشته، و دارای اشعار است اخلاقی و دینی. که در اخیر نسخه قلمی مخزن بعضی از آن را نقل کرده اند، چگونگی طرز حیات و تخیل شاعرانه اش ازین قطعه روشن است:

یالیتنی کنتُ ترابا

پراسمان باندي سحاب وای	یا گوبنه وای له سپیو
یامعشوق لکه آفتاب وای	یا عاشق وای پرمهرویو
شپر محمد کشکی تراب وای	چی نه دا شوې نه هغه شوې

اخوند عبدالرشید

اجدادش از ملتان بوده و خودش در (لنگرکوت) سکونت داشت، نسباً فاروقی قریشی است. وی کتاب (رشید البیان) را در سال ۱۱۲۹ هـ منظم داشته، و تمام مسائل فقهیه ابتدائیه و عقاید ضروریه اهل سنت را در آن بازبان سلیس و روانی نگاشته که برای مبتدیان خیلی مفید بوده و عمومیتی را یافته است، او را تمام افغانها حتی زنان نیز میشناسند، و از کمالش استفاده میکند.

قاسم علی افریدی

طوریکه ایچ، جی مستر راورتی نگاشته است، قاسم علی از طائفه معروف افریدی بوده. مالک دیوانی است که بیشتر از تصوف در آن مشهود است. وی در شهر فرخ آباد هندوستان در عهد نواب مظفر جنگ تولد شده^(۱)، طوریکه در

(۱) دیباچه گرامر آف پبنتو.

یک قصیده خودش معلومات میدهد.

به افغانی، عربی، تورکی، پارسی، هندی و کمی انگلیسی آشنا بوده و یک قصیده طویلی را در بیان شعرای افغانی که پیش از او گذشته اند سروده است. قاسم علی در اوائل ورود استعمار طلبان اروپا به هند در حدود (۱۸۰۰ع) در آنجا بوده و در یک قصیده خویش ورود آنها را چنین مینویسد^(۱):

نصارا په هندوستان حکومت کاندې
چرته ولاړ هغه ځوانان شمشېرنګي

بقالان وه سپاهي په هندوستان شوه
درویزه کاندې اشراف چنګي چنګي

یک نسخه دیوان قلمی این ادیب نامور که تقریباً دو صد سال پیش ازین نگاشته شده در کتب خانه اسلامیة کالج پشاور موجود است.

﴿ ۱۶ ﴾

فیاض

فیاض شاعریست که در اواخر سلطنت مغولیه هند در قرن هفدهم عیسوی^(۲) میزیسته و افسانه بهرام و گل اندام را به رشته نظم کشیده است. این افسانه از طرف پادری هیوز انگلیس در کتاب کلید افغانی بسال ۱۸۹۳ع نشر و بعد از آن جداگانه نیز طبع و نشر شده است. فیاض از درجه اوسط شعرای افغانی قدری پستر بوده و نتوانسته است در ادب پستوموقع بلندی را برای خود بگیرد. تنها از نقطه نظر ساده گوئی اشعارش ملیح بوده است.

هیوز میگوید: که راجع به او معلوماتی بدست نیست، جز اینکه مطرب خانه بدوشی بوده است.

^(۱) ایچ. جی راورتی.

^(۲) ایچ. جی راورتی.

غلام محمد

بقول مستر راورتنی در قرن ۱۷ عیسوی حیات داشته، و افسانه (سیف الملوک و بدالجمال) را جعل و نظم کرده است. کذک اثری را به نام (معراج نامه) منظوم و (جنگ نامه) منثور گذاشته، که در بین عوام شهرت دارد. همچنین یک تفسیر منظوم سوره والضحی قلمی بنام غلام محمد در مجموعه قلمی نزد نگارنده موجود است، نمیدانم گوینده آن همین غلام محمد است یا دیگر.

بای خان

از قوم بنیر بوده و طبع روانی داشته، و افسانه مجنون و لیلی را در پستو منظوم ساخته است^(۱)، عبدالرحیم هوتک گوید:

که می ناری دپتا تبری کپی ترستونی
پیر کامل به دختک او د بای خان سم

امیر محمد انصاری

از شعرای مقدم پستو بوده و گلستان حضرت سعدی را در پستو ترجمه کرده و بیادگار گذاشته است^(۲). که متأسفانه نسخه از آن دیده نشده و کمیاب است.

نواب محمد مستجاب خان

از ادباء و سرداران افغان است که اثری را به نام (گلستان رحمت) در سال

^(۱) راورتنی.

^(۲) راورتنی.

﴿۲۱﴾

اخوند میا داد

راجع باین شاعر معلومات دیگری بدست نیامد، جز اینکه میرزا حنان شاعر
قندهاری وی را در جمله شعرای دیگر ستوده است:

بل اخند میا داد د عشق په میو مست و
نبه شپږین الفاظ ویلي دي واصل
(دیوان قلمی میرزا حنان)

﴿۲۲﴾

* معزالله *

از شعرای درجه اوسط و دارای اشعار ملیحی است، گفتارش دلچسپ و
تلازماتش بسیط است، درین بیت ناخلف بودن پسر را برای پدر، باچه تمثیل
ساده و دلچسپ تصویر میکند:

پرې کول ئې درد لري پرېنبول ئې عیب دي
ناخلف دي د پدريه مخ کښي زخ

مشاعرة تاریخی:

درین شعرای گذشته و تاریخی افغانی یک مشاعرة بلیغ و شیرینی واقع
شده است که بسی از ادباء در آن اشتراک و مسابقه کرده اند، پدر ادبیات پښتو
خوشحال خان غزلی دارد، که مصراع اول آن این است:

"لکه زه په یار مین یم بل به نه وي مین هسی"

در مقطع غزل میفرماید:

^(۱) راورتی.

* از شماره ۲۲ تا ۴۳ همان شعرائی است که بعضی از غزلیات آنها را پادری هیوز
انگلیسی در حصه (چمن بی نظیر) کتاب کلید افغانی از دواوین آنها اقتباس کرده و
زیاده ازین درباره آنها معلوماتی بدست نیست، دواوین آنها خیلی کمیاب است.

چي خوشحال خټک ئې وایي په پښتو ژبه خبري
 په پارسي ژبه به نه وي که پوهېږي سخن هسي
 عبدالقادر خان پسر خوشحال خان قافیه غزل را تغیر داده و گفته است:

لکه زه په یار مفتون یم، بل به نه وي مفتون هسي
 در اخیر این غزل عبدالقادر بر سبیل افتخار شاعرانه تفوق خود را در
 اقتفای این غزل حضرت پدر و استاد اظهار داشته و گفته است:

دا غزل په پښتو ژبه چي بیان عبدالقادر کړ
 دروغجن یم که بې خانه وایي بل یو پښتون هسي
 معلوم است که افغانها حس رشک و غبطه که از ملکات پسندیده است بسیار
 دارند. بنا بر آن این گفته طعن آلود عبدالقادر احساسات آنها به هیجان آورده
 بمسابقه و مشاعره پرداخته و غزلیات شیوا و رشیقی را بر آن وزن سروده و الحق
 درین مسابقه داد فصاحت و سخنوری را داده اند. معزالله نیز این مشاعره
 تاریخی را استقبال نموده و در آخر غزل میسراید:

معزالله دي جواب و کړ په پښتو عبدالقادره
 اوس ثاني دي ستا پیدا شو په دا دور پښتون هسي
 درین ابیات غزل نیز اقتدار طبع بلیغ خود را خوب نشان داده است:

لېونی کړمه عالم ته ستاد سترگو افسون هسي
 خدای عماتر لاسه را کړ دا دولت د جنون هسي
 جور جفاله اوسه نه دي د خوبانو په عشاقو
 له ازله مقرر دی د دي قوم تپرون هسي
 پرو ناست د تخت د پاسه نن بر منډ پر تخته پروت دی
 د فلک گردش ته گوره چي نن هسي پرون هسي
 دا عماد آه داد خواه دی چي دي حسن دامنگیر شو
 ستاد مخ له خطه ماته معلومېږي مضمون هسي
 (کلید افغانی)

از بیت اخیر مضمون خط محبوب را که حقیقتاً یک مضمون فرسوده و دستخوش تمام شعرای سلف و خلف است باچه ابتکار و بدعات اداء کرده است، میگوید:

"از خط عذار دلبر مضمونی خوانده میشود که آن در حقیقت خط نبوده بلکه آه من است، که بنام دادخواهی دامن حسنت را گرفته است..."

﴿۲۳﴾

کامگار

کامگار نیز شاعر مقتدریست که در رتبه علیای درجه اوسط قرار میگیرد. لسان او بیش شیوا و احساساتش آتشین است و مضامین شعرش عموماً عشقی بوده، و خودش هم زنجیر عشق را پای بند خود میخورد:

آزادی می خوئنه نه شوه له دی پسه

خما پینو لره خنجر د عشق حمات را

کامگار عشق و علاقمندی سرشاری را با محبوب خود دارد، و درینراه آنقدر میگیرد که ابر نیسان نیز برورشک میبرد:

همبره ژارم زه د عشق له دپره غمه

خجالت ابر نیسان را خنجه یووو

کامگار در مراحل جانکاه و واردات اندوهناک عشق آنقدر راست و متین تر است که در شور و شرف قیامت نیز دامن حضرت محبوب را رها نخواهد کرد:

د قیامت په شور و شر کنبی گمان مه کړه

چی کامگار به دی له لاسه لمن پرپرېدی

﴿۲۴﴾

محمدی

از شعرای شیوای درجه اوسط پنتو و صاحبزادگان قومی است، فکرش مبتکر و احساسات ادبیه اش خوبست، درین بیت مضمون کهنه زلف را با چه

نوی دریک تلازم فقهی گفته است:

ستاد زلفو درې ډېر ډېر کاره سم کړه
لا د سپي غماز تعزیر نه دی نصیب
محمدی نیز در مسابقه تاریخی شعراء اشتراک کرده و دُری چند سفته
است که این ابیات از انجاست:

نه یوازي لاله گل دی ډوب د سرو میو په جام کښي
ستاد غم وژلي واره ځي خښېږي گلگون هسي
"تنها لاله غرق خون نبوده، بلکه کشتگان اندوه عشقت همه بالباس گلگون
بخاک میروند".

﴿۲۵﴾

یونس

در شعرای درجه اوست رتبه واپسینی دارد، مضمون "شکوه آشنا" را در
یک بیت چنین بسته است:

گیله طمع ئې له خپله یاره کېږي
دیونس په نا آشنا نشته غرض^(۱)

یک غزلش که قافیه آن (تازه تازه) است مضمون تازه ایست، که این ابیات
از انجاست:

ځکه بلبلان چغار کوي په تازه گلو
نه به مدام گل وي نه چمن تازه تازه
زړه دیونس چري ستاد هجر له سختی
څه خو په خپل مهر کړه غمجن تازه تازه
(کلیدافغانی)

(۱) اگر شکوه است از اشناست - زییگانه حرف شکایت خطاست (بیدل)

صدیق

شاعر حساس و مست سرشاریست، که در ادبای درجهٔ دوم پښتو محسوب است، این غزل مستانه از و است:

نن مي وليده په سترگو هغه يار مست
 سم په لاري نه کا تله هغه ميخوار مست
 په مستي ځما د ميني واره مست شوه
 کور مي مست، محال مي مست، کوڅه بازار مست
 شيخ ځما د يار د ليو شراب نوش کړه
 چمن مست، عمارت مست نقش و نگار مست
 د مستانو مجلس هسي مکان غواړي
 ويل مست کا کتل مست، کاندي هر کار مست
 برندي سترگي چي راپورته په مستي کړي
 ما کا مست روزگار کا مست در و ديوار مست
 زه هم مست دلبر مي مست د گلو سيل کړو
 ساقی مست شرابي مست هم لاله زار مست
 په مستي ځما په رقص فلک گډ شو
 مطرب مست چغانه مست دف مزمار مست
 د صدیق مستي يوازي د ځان نه ده
 قلم مست، قلمدان مست لري اشعار مست
 (کلید افغانی ص: ۳۶۷)

کاظم

از ادبای شیرین گفتار درجهٔ اوسط پښتو است، وی راست:

ستا په دور گلستان شو له ما پاته
 سیرد گلو و د بوستان شو له ما پاته
 له قالبه مرور شو راتله نه کا
 په کوڅه کښې دي یار ځان شو له ما پاته

﴿ ۲۸ ﴾

فتح علی

در سخنگوئی همربته کاظم ویونس بوده، از شعرای اوسط افغانی است، ازوست:

اوس په عشق کي د هجران له ډېره غمه
 په عذاب ځما ژوندون شو الغیث
 د غمازد بد نیتی د سنگ له لاسه
 ډک د وینو مي لرمون شو الغیث
 (کلید افغانی)

﴿ ۲۹ ﴾

غفور

شاعریست که در بین ادباء صاحب درجه میانه ایست، وی نیز مسابقه
 عبدالقادر خان را استقبال نموده و غزل شیوا در آن زمینه سروده. و معلوم است
 از گفته افتخار آلود عبدالقادر خیلی متأثر شده است، این ابیات از انجاست:

بیرون تر تازه لیده شم، درون ډک د زړه په وینو
 د یار غم برگ حنا کرم، درون هسي بیرون هسي
 وکړه تا گوره خټکه، دا خبره ډېره سپکه
 چي به بل پښتون و نه کا دا ځواب په قانون هسي
 که منصف عبدالقادر شي، د غفور په قال نظر شي
 امید دی چي پرې شاکر شي، هریو حرف دی موزون هسي
 (کلید افغانی)

علیم

وی نیز از طبقه میانه سخنوران افغانی است که طبع خوبی دارد، سبک گفتارش عموماً عشقی است، این ابیات ازوست:

چي د عشق په تجارت کښي بهره مند شي
هغه وگهي د هر څه سودا پوچه
خو همه د عشق په لاري کښي تورتم دي
صبري ورپسې بيائي روڼا پوچه
(کلید افغانی)

اشرف

از گویندگانی است که مستر راورتي انگلیسی بحواله یک قصیده قاسم علی افریدی ازو ذکری میکند. معلوم است در عصر نزدیک به خوشحال خان بمیان آمده است، اشرف طبع خوبی دارد، و در مشاعره عبدالقادر نیز اشتراک نموده، غزل غرائی را بجواب وی میسراید، که این ابیات ازوست:

که ژوندون دی خو هغه دی چي د یار په یاد تېرېږي
چي بي ياده د یار درومي په کار نه دی ژوندون هسي
بي سوزنه د موژگانو د زلفینو بی تارونو
په آسان به رفو نه شي زړه مي چاودي درون هسي
څوک ئې شاه در دست جهان کړ، څوک گدا کچکول په لاس کي
د هر چا بخره جدا ده موسی هسي قارون هسي
چي تا وې عبدالقادره کوم پښتون به بي خوشحاله
دا شان وایي اشرف و وې خدای پیدا کړ پښتون هسي
(کلید افغانی، ص: ۴۰)

قلندر

از گویندگان متین و شیوای طبقهٔ اوسط است که غالباً در عصر اورنگزب^(۱) مغولی میزیسته و دارای دیوان مؤجز و کوتاهی است، شمس الدین شاعر قندهاری گفته است:

قلندرو د میرا دیوان مؤجز دی
منتخبئی شو غزل عیان د شعر

فاضل

کلامش در طبقهٔ اوسط برجستگی و دلچسپی داشته و مستر راورتنی بحوالهٔ یک قصیدهٔ قاسم علی افریدی از و ذکر می‌نماید، این ابیاتش مضمون تازه ایست:

گوره ستا له میني زړه ئې ډک دی ویني ویني
رحم کړه شیریني په کوهکن تازه تازه
ساز دی ښه مجلس دی ښه یاران ورسره جمع
وايه اې فاضله هر سخن تازه تازه

هم وی راست:

یار په ستمونو د خپل یار نه زهیر پېري
سترگي د باڼو په درانه بار نه زهیر پېري
ژردی چي خبر به شي د سترو له احوال
هر چي د ویشتلو په آزار نه زهیر پېري
(کلید افغانی)

در بیت اخیر با چه زبان نرم و ایماي ادیبانه جزای تغافل دلبران را اشاره

(۱) د اورنگ و تخت و تاج و ته به شا کا - که غمونه د خپل یار کا تاج شوک

﴿ ۳۴ ﴾

عبدالصمد

گفتارش عاشقانه و جذباتش حرارتی را نشان میدهد، تواضع ها و خاکساریهای جهان عشق، وی را به اسمان عظمت و ارتقاء و از فیض حضرت عشق سودها یافته است، مثلیکه گوید:

د اشنا ماتم چي پٽ ڪرڻ لکه خاوري
سرمي هسک تر نه طبقه د گردون شو

﴿ ۲۵ ﴾

ابوالقاسم

طبع خوبی دارد، احساسات عاشقانه اش آنقدر تیز و لایفنی است که بعد از مرگ نیز به استقبال تشریف آوری حضرت محبوب از عظام رمیمش گلستانی خواهد شگفت:

پسله مرگه که مي يار په قبر راشي
گلستان به مي پيدا شي په تربت کبني

﴿ ۳۶ ﴾

عصام

گویندهٔ ملیح بیانی بوده و عواطف رقیق عاشقانه اش را در پیشگاه حضرت محبوب چنین عرض مینماید:

په طلب به شه کوم د شفا عرض
و دلبرته ڪرڻ د مرگ مدعا عرض
هيڅ احوال مي و دلبروته نه و ابي
که همپش کوم په باد صبا عرض

سکندر

سخنور شیوا و شاعر یست که از کلامش متانت و جزالت میبارد، مستر
راور تی بحوالهٔ یک قصیدهٔ قاسم علی افریدی ذکر ی ازو مینماید و معلوم است
که از شعرای متقدم بوده. این غزل نشانهٔ از ابتکار و متانت اوست:

مغنی گوتی په زیر ږدي په بم هم
هم ساقی شته هم بهار و صنم هم
د خوښۍ پیاله په لاس کښي نن ځماده
درد زحمت راڅخه و تښتېده غم هم
په لذت دي د سرو شونډو کوثر هیڅ کی
د حیات اوبه لاهم د زمزم هم
هغه راز د محبت چي پتله تادی
زړه خبر وړځني نه شو قلم هم
که ناستي دیارد کوی په خاورو مومي
باغ بهارد سکندر دی ارم هم

حسین

درمیانهٔ گویندگان درجهٔ اوسط پښتو مرتبهٔ بلندی دارد، سبک گفتارش
شیرین و در عین زمان ساده و دلچسپ است از غزلیات اوست:

څو بې خود د سرو شونډو په می نه شم
په نظر به د سرو سترگو سپری نه شم

د اشنا د مینې هسي خم خانه ده
چي دیدن لره و رسم ترې تلی نه شم

په دربار د معشوقو کښې نه قبلېږم
 خوله خپلو اشنايانو پردی نه شم
 ته مې هله دروغجن په مینه بوله
 که سپند غوندي تر سر ستالوگی نه شم

در مقطع این غزل حضرت محبوب را با چه حسن طلبی پیش خود
 میخواهد و حالت خود را چه طور تصویر میکند:

که دي نیت د یاری، وي تر ما به راشې
 زه حسین په زکندن یم در تلی نه شم
 (کلیدافغانی)

﴿ ۳۹ ﴾

ابراهیم

از راهروان جاده عشق است، که درین راه تمام ماسوا را پدرود گفته و
 عارفانه گفته است:

تعلق هستي مي واره پس شا کړل
 جريده د عشق په لاس کښې روان فرد یم

ابراهیم چون در سفر عشق درد و اهل درد را مردان راه و همکاران
 صمیمی میپندارد، بنا بران منت آنها را بر خود می نهد و میگوید:

بې دردان د عشق له سوزه خبر نه شول
 ابراهیم ځکه منت بارد اهل درد یم

﴿ ۴۰ ﴾

اودل

از متقدمین شعرای پښتواست، سید امین خانجی در کتاب (منجم
 العمران مستدرک معجم البلدان) طبع مصر ۱۳۲۵ هـ (ص ۳۳۵) وی را در جمله
 ادبای پیشین زبان افغانی، همسلک خوشحال خان شمرده است، اما در عصر

بعد از خوشحال خان میزیسته، و شعرش در دورهٔ اوسط رتبهٔ آخرینی دارد.
 اودل نیز در مسابقه و مشاعرۀ عبدالقادر خان حصهٔ گرفته و اشتراک کرده
 است، مقطع غزلش این است:

ستا خواب عبدالقادره په بڼه شان دی صدر کړی
 هم اودل دي خواب و کړ چي پيدا شو پښتون هسي
 ﴿۴۱﴾

عثمان

در ادبای درجهٔ اوسط امتیازی دارد، شعرش روان و شورانگیز است. وی
 نیز در مسابقه با عبدالقادر خان شرکت ورزیده، و ادعای داوطلبانۀ ختک که
 اغلب حرفاء را متأثر ساخته وی را نیز متهیج میسازد و میگوید:

حریف نه وینې خټکه لافي ډېري وهې ځکه
 چي به هيڅ پښتون ونه که، بل غزل په مضمون هسي
 چي قلم په سپاهي شو، په کاغذ باندي راهي شو
 په عثمان دي آفرين وي چي پيدا شو پښتون هسي
 ﴿۴۲﴾

مهين

از شعرای درجهٔ پائین است. شعرش نسبت بدیگران سست و بی مزه
 است.

﴿۴۳﴾

فضيل

کلامش برجستگی داشته و تاثر ناک است، این غزل را ازو نقل کرده اند:

مینی ستا را باندي و کړ اثر ورو ورو
 چي ئې وايستم له خوب و له خور ورو ورو

ننگ ناموس و ماته څه بڼې ناصحه
 له ما پاتي شو د عقل دفتر ورو ورو
 واره ستا د ميني اوردی چي را لگي
 مدام سول شي په سگرو تپو ځگر ورو ورو
 د غمزې په تېغ دي ووژلم دلبره
 اوس مي وکاره له زړه نه خنجر ورو ورو
 دنارو فرياد فضيله حاجت نشته
 ورد کړه نوم د يار په شام و سحر ورو ورو
 (کلید افغانی)

﴿ ۴۴ ﴾

مولوی حمید اللہ

از نگارندگان پښتو و شعرای این زبان است، که اثری را بنام راحت
 القلوب در پښتو منظوم و بیادگار گذاشته است^(۱).

﴿ ۴۵ ﴾

شمس الفلک

دیوان قلمی پښتو باین نام در کتابخانه اسلامیة کالج پشاور موجود است،
 علاوه بران معلوماتی درین باره بدست نیست، این ابیات از انجاست:

ځیني بڼاخ کي سکونت مرغ زرین کا
 د خالق پر موجوداتو آفرین کا
 ځیني بڼاخ کي سکونت کوي طاوس
 په جلوه په کرشمه لکه عروس
 سره مشوکه سور لباس ولاړ په بڼاخ کي
 کړي طوطي حمد و ثنا په بلند کاخ کي

(۱) سالنامه کابل: ۱۳۱۱ ش.

سرې منگولي سره چشمان په کرشمه کي
زرکي عیش کوي د گلوپه خېمه کي

﴿ ۴۶ ﴾

میان عمر چمکنی

در حدود ۱۲۰۰ هـ حیات داشته از قوم چمکنی است که شعبه ایست از غوریان و بشمال کرم در حدود سپین غر و غیره سکونت دارند. میان عمر شجره اقوام افغان را در پښتو منظوم داشته^(۱) و این قسمت تاریخ ملی را ذریعه شعر زندگی بخشیده است، زیاده ازین درباره وی چیزی در دست نیست.

﴿ ۴۷ ﴾

مهر علی*

ازین شاعر چیزی در دست نیست، جز اینکه مستر راورتی بحواله قصیده قاسم علی افریدی ذکر می نماید.

﴿ ۴۸ ﴾

مخلص

مستر راورتی از قصیده قاسم علی افریدی وی را شناخته و ذکر نموده زیاده بر آن راجع به او معلوماتی موجود نیست.

﴿ ۴۹ ﴾

کریم خان

اثری از او دیده نشده، جز اینکه مستر راورتی ناهش را در جمله شعرای

^(۱) تاریخ صولت افغانی.

* شعرائی که تحت نمرة (۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱) واقع اند، یعنی مهر علی، مخلص، کریم خان، الله داد، مهرشاه را مستر راورتی در دیباچه گرامر آف پښتو بحواله قصیده قاسم علی افریدی ذکر نموده است، و بعصر پیش از قاسم علی یعنی قبل از (۱۸۰۰ع) تعلق دارند.

گذشته پستو گرفته است.

﴿۵۰﴾

الله داد

در جمله شعرای گمنام مستر راورتی از زبان قاسم علی افریدی وی را ذکر میکند، زیاده بران احوالش در پرده خفا و گمنامی مستور است.

﴿۵۱﴾

مهرشاه

همچون شعرای دیگر جز نامش اثری معلوم نبوده، و قاسم علی افریدی در قصیده خودش او را در جمله شعرای گذشته یاد کرده است.

﴿۵۲﴾

میا فقیرالله صاحب جلال آبادی

مرحوم میان فقیرالله صاحب رحمۃ اللہ علیہ ابن عبدالرحمن جلال آبادی ثم الشکارپوری از اعاضم مشایخ نقشبندیه و علمای نامورست، که در عصر اعلیحضرت احمدشاه کبیر میزیسته، و اعلیحضرت علم پرور ارادتی به آستانش داشته است. جنابش در سلسله مشایخ بزرگ نقشبندیه و علم و عرفان اسلامی مرتبه بلندی دارد، صاحب تحقیق و تجرید و دارای تالیفات مهمی است، از آنجمله فتح الجمیل فی مدارج التکمیل و فیوضات آلهیه و براهین النجاة و جواهر الاوراد و طریق الارشاد و ثیقة الاکابر، و منتخب الاصول در فقه، و فتوحات غیبیه و کتاب الازهار فی ثبوت الآثار و محمود الاوراد، و قطب الارشاد و مکتوبات نفیس شان معروف است^(۱).

جناب شان منظوماتی در پارسی و عربی و غیره دارند. از آثار پستوی حضرت میانصاحب کتاب فوائد فقیرالله است، که از آثار دینییه و ادبیه آن عصر

(۱) سکینه الفضلاء.

پنتو است، میانصاحب در شهر شکارپور در حدود ۱۱۹۵ هـ وفات یافته، و مرقد منورش در آنجا زیارتگاه عامه است.

﴿۵۳﴾

امام الدین

گوینده ایست که در کلامش ابتکار و بداعتی دیده نمیشود، و نه دیوانی از وی یادگار مانده است، بلکه قصائد قصصی را بنام (جمجمه) سروده است، مستر راورتنی نیز ذکری از وی مینماید، این قصه جعل کردگی خودش در بین عوام شهرتی داشته و بطور حکایت نقل میشود.

﴿۵۴﴾

مولوی احمد

ساکن تنگی اشغر بوده و یکی از محررین کلاسیک و شعرای افغان است. پادری هیوز انگلیسی در مقدمه کتاب کلید افغانی وی را می ستاید، آثاریکه از وی مانده منظومه (غل و قاضی) و اشعار دیگر است، که کمتر بدست میآید^(۱). گنج پنتو (۴۹) حکایه منثور است، که در کلید افغانی از طرف انگلیس مذکور بنام مولوی احمد نشر شده است، کذلک تاریخ محمود غزنوی را از تاریخ فرشته پاریسی در پنتو ترجمه کرده است.

﴿۵۵﴾

مرادعلی

از دودمان معروف کامه ننگهار ولد مرحوم عبدالرحمن سیلانی (مشهور به فقیر صاحب کاموی است) که تفسیری را بنام (تفسیر یسیر) در پنتو نگاشته و طبع شده است. جنابش در عصر امیر عبدالرحمن خان وفات یافته است.

^(۱) هیوز.

حافظ الپوری

از قوم کاکاخیل و گویندگان طبقه اوسط پستو و صاحب دیوان نفیسی است که در ۱۹۶ صفحه در پشاور طبع شده است. اشعارش عشقی و اخلاقی و متصوفانه است. سبک رحمان را تعقیب میکند. این بیت ازوست:

خود به دازمکه آسمان وی مور به نه یو
لمر سپورمی به درخشان وی مور به نه یو

عبدالرحمن

در گویندگان طبقه اوسط شاعر خوبی است، که اجدادش در رهتاش صوبه بهار هند سکونت داشته و خودش در ننگهار و کابل میزیسته است.

در عصریکه نادرشاه افشار از راه کابل به هندوستان حمله می برد وی در کابل سکونت داشته و اثری را بنام کیمیای سعادت مشتمل بر ادعیه و مسائل دینی در پستو سال ۱۱۵۰ ه منظم داشته است.

ارسلا

از باشندگان سوات و به شعرای طبقه سوم شمار است، وی قصه فتح خان را سال ۱۳۰۳ ه منظم داشته و متأسفانه قصه مذکور را که در عنعنات ملیه اساسی داشته غلط و باخرافات آمیخته است.

در مستتر فرانسوی در جمله شعرای پستو ذکر می نمودیم.

مسعود

مسعود ولد عبدالله از نویسندگانی است که طبع شاعرانه داشته و جامع افسانه

(آدم و درخو) است، خوشبختانه این شخص همچون شعرای قصه سرای دیگر افسانه مذکور را که اصلیت و واقعیتی داشته باخراافات نه آمیخته بلکه تا یک اندازه بصورت اصلی تحریر نموده و در بعضی جاها تحریفی در آن وارد کرده است. با آن هم تحریر این اثر در ادبیات ملی پستو خدمتی بوده و باروایاتی که دهان بدهان نقل شده کمتر اختلافی دارد.

﴿ ۶۰ ﴾

سید بوعلی شاه

در سخن گویان طبقه سوم بوده، و کتاب در محفل قصه فرعون را بسال ۱۲۸۳ هـ منظم ساخته که طبع شده است.

﴿ ۶۱ ﴾

مطیع الله

در شعرای طبقه سوم دارای منزلتی است، طبعش روان و اشعارش ساده است، وی راست:

عاشقان پروا د مال و د سر نه کا
چي ربنتي ني وي نور خه بي دلبر نه کا
که مي سل خله رتي تري به وانه ورم
خو مرگی مي خاورو لاندي بشر نه کا

﴿ ۶۲ ﴾

سید حسین

از گویندگان طبقه سوم است که جنگ نامه را از کتاب ارشاد الطالبین پارسی ترجمه و منظوم ساخته است، اما شعرش چندان متانتی ندارد.

﴿ ۶۳ ﴾

غلام محمد خان پوپل زئی

از پوپل زائیه‌های چارسده پشاور و شاعر متجدد و روشن خیالی است، طبعش متانی بسزا دارد، وی مسدس مدوجزر اسلام مولانا الطاف حسین حالی

پاني پتي را از اردو به پشتو ترجمه نموده و آنرا از برای خدمت و بيداری عامه طبع و نشر کرده است.

کذلک کتاب (تربیة اولاد) ادیب نامدار مذکور را بنام (د پلار و زوی قسه) در پشتو بسال ۱۳۱۵ هـ منظوم و نشر کرده است، وی در نهضت فکری جدید پشاور رکن ممتاز و عامل فعالی است که حیات خود را در راه بيداری و خدمات اجتماعی قوم وقف کرده است.

﴿ ۶۴ ﴾

ملا احمد جان

از مردان پشاور و از شعرای طبقه سوم است، افسانه را بنام شیرویه در سال ۱۳۳۲ هـ از پارسی بافغانی ترجمه و منظوم ساخته است، وی راست:

د ژوندون طمع مي ورکه شي له ځانه
سره گلونه چي اور بل باندي قطار کړي
چي غولسپړي په وفاد مهرويانو
لپونيه احمد جانه ځان به خوار کړي

﴿ ۶۵ ﴾

نوروز

از شعرای طبقه سوم بوده و اشعارش بر مقامات موسیقی هندی گفته شده، و ازین رو متانت ادبی را باخته است، از و است:

سیلاب مي د اوبنکو پر مخ ځي همپشه
بهسپري له سترگو مي نم داسي داسي
نوروزه مشال د عمل ځان ته بل کړه
سته ځای د خطر په تور تم داسي داسي

﴿ ۶۶ ﴾

اعظم الدین خرقی

شاعریست سنجیده گوی و متین که بسبب جزالت و سلاست اشعار خویش

از طبقه سوم به صنف دوم ادبای پستوارتقاء میکند، کلامش پر از جذبه و حرارت است:

زړه مي بيا راته د غم وايي سندرې
 رانه غواړي د اشناد خولې خبرې
 تور بښامارد تور و زلفو يم خوړلی
 پارو پاڅه عبث مه وايه منترې
 نن آشنا بيا ما نېجن دی اعظم دینه
 ځکه بل مي په کوگل شو او رد سري

﴿ ۶۷ ﴾

عجب خان

در شعرای طبقه سوم کلامش برجستگی داشته و اثرناک بوده است، وی در یکی از قرای نزدیک پشاور پجگی سکونت داشته، داستانی بنام (نوشاد) نظم کرده است، وی راست:

له چشمانو نه نم ځي سپلاب ځما
 اندرون شولو په اور کباب ځما
 تاود عشق ئې دم په دم پر ما زیاتېږي
 ځکه سترگو ځني ځي خوناب ځما

﴿ ۶۸ ﴾

نعمت الله نوشهری

از شعرای افسانه سرای طبقه سوم است، که کلامش نسبتاً متانتی دارد، وی قصه های زیادی را جعل کرده که از آن جمله لیلی و مجنون، و شهزاده رعنا بوده و قصه واقعی موسی خان و گللمکی. سواتی را نیز منظوم ساخته است. وی نیز همچون ارسلا که قصه فتح خان را نظم ساخته در نظم داستان موسی خان تحقیقی نه کرده و عنعنات را تدقیق و کاوش ننموده. با آن هم شعرش خوب

است، اثری بنام مناقب پیرمانگی نیز از او است:

خما دلبران سیمین پیکر چي په بوستان لگي
 په نارو سرپسي بلبیل او شنه طوطیان ولگي
 صحت به وشي په حکمت د پارو گرو چيري
 چي په زرگي د چاد هجر بناماران ولگي

﴿ ۶۹ ﴾

قاضي عبدالرحمن سواتی

از قوم بابوزئی ساکن قریه کاتیلی سوات بوده. چون خواسته است بر مقامات موسیقی اشعاری بسراید، بنابراین از نزاکت های ادبی و لوازم زیبائی کلام دور افتاده و متانت کلام را باخته است.

﴿ ۷۰ ﴾

افضل خان

از شعرای طبقه سوم و دارای غزلیات متفرقی است، که این ابیات از آنها است:

صنوبر چي په چمن کښي ولاړ لوی دی
 اوچت شوی ستا د قد په جستجوی دی
 چي آئینه شي ورته آب له خجالته
 رانه وړی زړه یو هسي ساده روی دی
 د خپل زړه په وینو ډوب شوم افضل خانه
 له لېمونه مي روان د وینو جوی دی

هموراست:

جوړ په غوږئې د خزان د راتلو برغ شو
 چي د باغده د بلبلو ژړا راغله
 وازه خوله لکه پرهاړله درده خاند
 ستا جفات له حيرته خندا راغله

خانمیر

اشعارش نسبتاً در طبقه سوم متین تر است، و افسانه بنام خرم از پنجابی در پښتو ترجمه و منظوم داشته، ازواست:

د جانان کړو مژگانو ته دي گوري
که نشتر و هلی شي د زړه په سر خوک
چي تشارئي د سيم تنو په تنه کا
نور به څه کا په دنيا کي سيم و زر خوک

شاه عالم

از گندا پور دیره اسمعیل خان و از طبقه سوم شعرای پښتو است، وی راست:

چي له خياله دي په مخ زلفي خورې کړې
زړه مي خور شو له هيبته مي نارې کړې
چي په سرو شونډو دي و خندل رقيب ته
په ژړا مي له غيرته سترگي سرې کړې

امان گوجراتی

در قرای پشاور سکونت داشته، شاعریست که در طبقه سوم داخل است، افسانه مقتول جفارا از اردو بنام (افسانه غم آلود) در پښتو منظوم ساخته است.

سفیدشاه

در قریه سرای پشاور سکونت داشته، و کتابی بنام هدایة الاعمی راجع به

اشارات تشهد در قعده منظوم ساخته و از شعرای طبقه سوم است.

﴿۷۵﴾

محمد دین

در طبقه سوم از شعرایی است که اشعارش را بر مقامات موسیقی هندی ساخته و پرداخته است، ازینرو وقعت شاعرانه را از دست داده است، ازواست:

تگه زمانه شوه و فانه کوي جفا کوي
 یوئی وي په غېر کبني سل ئې نور نیولي دي
 نشته طبییان چي دارو را کړي زه کړ پرمه
 غوښي مي د زړه په سور انگار سپڅلي دي
 زه محمد دین زړه صبروم کله صبر پرمه
 غشي مي د زړه نه تېرو پېر ختلي دي

﴿۷۶﴾

شهنواز

از ادبای درجه سوم است. طبعش روان و شعرش شیرین است. ازواست:

هر چه زړه ئې ناقرار وي څه به خوب کا
 ډوب په غم د خپل دلدار وي څه به خوب کا

څوک آرام دیوه داغ له سوزه نه کړي
 چي داغونه صد هزار وي څه به خوب کا
 غمزده وو ځني خوب و راحت تنبتي
 بیا لېمه چي ئې خونبار وي څه به خوب کا

خوب خندا دي بي دردان که شهنوازه
 هر چي ما غوندي افکار وي څه به خوب کا

عبدالله*

شعرش غالباً رزمی و قصصی بوده و جنگ کابل و انگلیس را در چاربیتی ملی منظوم ساخته است (دارمستتر).

احمد گل

از سکنهٔ تاکرائی سرحد آزاد است که بسال ۱۸۸۶ع فوت گردیده، جنگ انگلیس و سکها را منظوم ساخته و به یادگار گذاشته است (دارمستتر).

اکبر شاه

عالمی است که در جنگ بنیر شامل بوده، و وقائع محاربه را در پښتونظم کرده است (دارمستتر).

عبدالغفار

شاعر نعت سرای است که چیزی از او معلوم نیست (دارمستتر).

عجم

از باشندگان بنیر است، که پیشه دویی گری دارد، اشعارش عشقی است (دارمستتر).

* از نمره های ۷۷ تا ۱۰۸ همان شعرائی است که دارمستتر Darmestetere مستشرق معروف فرانسوی در قرن ۱۹ آثار آنها را دیده و نام شان را در جملهٔ شعرای نامدار پښتون ذکر کرده است، و در سالنامهٔ ۱۳۱۳ کابل نیز از آنها ذکری رفته است.

امانت

اشعارش عشقی است، در موضع هزاره چهچھ سکونت داشته و باغبانی بوده است (دارمستتر).

امیر

وقائع جنگ رنجیت سنگھ را در پښتو منظوم ساخته و بسال (۱۸۸۶ع) فوت شده است (دارمستتر).

عنوان الدین

در علاقۀ ابوتبا و پلیسی بوده و کیفیت جنگ سوات را بصورت مثنوی بمسک نظم کشیده است (دارمستتر).

جلاد

قصۀ جلاد و محبوبه را در پښتو منظوم داشته و گذاشته است (دارمستتر)

بهرام

سبک کلامش عشقی است و غزلیاتی دارد (دارمستتر).

یار احمد

ساکن جلال آباد بوده و کلامش عشقی است (دارمستتر).

برهان

از شعرای متقدم پستو است، از سکنه هردوز، که جنگ مهم احمدشاه بابا را با مرأته در میدان پانی پت منظوم ساخته است (دارمستتر).

غزل دین

منظومه در باب ایفای عهد و ایجاز تول در پستو دارد (دارمستتر).

غریبی

از بتی کوت جلال آباد است که داستان مجاهد معروف وطن محمدجانخان غازی وردگ را نظم کرده است (دارمستتر).

حمید گل

برادرزاده سخنور معروف و عالمقدار پستور حمن بابا است، که در پلوسا نزدیک پشاور سکونت داشته و بسال ۱۸۸۶ع (؟) وفات یافته است.

عیسی گل اخندزاده

از دودیال (چهل هزاره) است سبک گفتارش صوفیانه و خودش نیز صوفی مشرب است (دارمستتر).

محمود

ساکن مرغاز علاقه مردان پشاور است که منظومه در باب وفا بعهد دارد

﴿ ۹۴ ﴾

مقصد گل

کلامش رزمی و پیشه اش جولائی است (دارمستتر).

﴿ ۹۵ ﴾

مجیدشاه

از شعرای عشقیه سرای پنتواست (دارمستتر).

﴿ ۹۶ ﴾

میر عبدالله

کلامش عشقی است (دارمستتر).

﴿ ۹۷ ﴾

میرافضل

سبک گفتارش تنقیدی و وصفی است (دارمستتر).

﴿ ۹۸ ﴾

میرا

از قوم آفریدی و شعرای ملی است که سبک اشعارش عاشقانه و غیره است
(دارمستتر).

شمس الدین شاعر قندهاری وی را در جمله شعرای صاحب دیوان چنین
می ستایید:

قلندر و د میرا دیوان موجزدی
منتخب نئی شو غزل عیان د شعر
(دیوان قلمی شمس الدین)

میان رجب

دارای اشعار عشقی است (دارمستتر).

محمدجی

از شعرائی است که سبک شعر آنها عشقی است، در موضع پگلی سکونت داشته و بسال ۱۸۸۶ع وفات یافته است (دارمستتر).

محمدجان

غزلیات عاشقانه را سروده است (دارمستتر).

ناصر

از شعرای نعت سرای پبنتو است (دارمستتر).

نورعلی شاه

وقائع محاربه بنیر را منظوم ساخته و اشعار عشقیه از او مانده و بسال ۱۸۸۶ع وفات نموده است (دارمستتر).

نورالدین

ساکن بربر علاقه پشاور و شعرش عشقی است (دارمستتر).

شاه گل

اشعارش عموماً عشقی و تفکراتش صوفیانه است، وی در پشاور سکونت داشته، و از آنجا برخاسته است (دارمستتر).

سوراج

هندوئی است که دلاشاخان سردار افغانهای بنون را مدح نموده و ستوده است (دارمستتر).

سوگیه

از جملهٔ هنود ساکن سوات است، که بسبک مسلمانها در پشتو شعر گفته است (دارمستتر).

توکل

از شعرائی است که لهجهٔ ملی را پیروی نموده و مطابق بر آن اشعاری را سروده است، و از شعرای قرن ۱۹ حساب میشود، که در جلال آباد می زیسته است (دارمستتر).

یادداشت:

علاوه برینها در لر پشتون شعرائی گذشته اند که ما بسبب اینکه از شعرای معروف و زبردستی نیستند از ذکر آنها صرف نظر نمودیم، و شعرائی که بحوالهٔ دارمستتر فرانسوی نام برده شدند غالباً از شعرای درجهٔ سوم میباشند که از حیث ادب چندان قیمتی را ندارند، و نمیتوان آنها را در ردیف اساتید و ادبای عالی‌مقام درجهٔ اول و دوم قرار داد.

شعراى بر پښتون

بسبب هائیکه پیشتر ذکر کردیم آثار اولیة بر پښتون از عصرهای قدیم بسیار بدست نه آمده و غالباً تلف گردیده و به آتش انقلاب و کشمکش های خویش و بیگانه سوخته است. بنا برآن آثار ادبیة بر پښتون آنچه تاکنون بدست آمده و بما معلوم بوده است در قدامت از آثاریکه در صفحات گذشته در جمله شعراى اولیة لر پښتون ذکر کردیم نمیگذرد، بلکه بهمان عصر اخوند درویزه و معاصرین وی میرسد.

در وقتیکه نهضت استقلال بر پښتونها بقیادت مرحوم حاجی میرویس خان هوتک در قندهار آغاز شد در آنوقت آثار ادبیة زیادی بدست آمده و زنده مانده است که ما در صفحات آینده ایجازاً ذکرى از آن خواهیم نمود.



ملا الف هوتک

از علمای عصر خویش است، که در علاقه کلات و قرای اتغر سکونت داشته، و در آنجا زائیده و پرورش یافته است. ملا الف قدیم ترین شعراى بر پښتون و قندهار است که طبع خوبی داشت، و دو اثر قلمی وی در دست نگارنده است:

یکی نصیحت نامه که بلهجة رباعی ملی گفته شده، و شعر نیم مصنوعی و نیم عروضی شمرده میشود و به دوره ادبیاتیکه پیش از اشعار عروضی وجود داشت تعلق میگیرد. دوهم مثنوی بحرالایمان در بحر خفیف پښتو که عقاید اسلامیة را در آن شرح کرده و این کتاب ظاهر میکند که وی عالم جامعی بوده و

در علوم شرقیه دسترسی داشت.

تاریخ آغاز تالیف کتاب بحرالایمان چارشنبه ۴ محرم سنه ۱۰۱۹ هجری است^(۱). که بعصر مقدم ترین شعرای پستواعنی اخوند درویزه ننگهاری میرسد. ملا الف عالم جهان دیده ایست، که سفرها کرده و در کتاب خود نیز اشاره بدان مینماید، مثلاً:

زه غریب پر بل و طنوم پر هغه وطن مسکن وم
په دغه ملک یو ملا و ملایانو کنبی اعلی و
عالی شاننه و فهیم نوم ئی و محمد عظیم

خلاصه: ملا الف در بر پستون مقدم ترین شعراست که گفتارش هم به عصر میانه اشعار پستویی یعنی نیم عروضی و هم بدوره عروضی تعلق دارد و آثارش نیز در جمله آثار اولیه این زبان محسوبست، چون از شعرای حدود قندهار است ما وی را در آثار اولیه ذکر ننموده، در راس ادبای بر پستون قرار دادیم، ولی از حیث قدامت همسلک اخوند درویزه و قدیم ترین شعرای پستواست.



ملا شبر محمد

ملا شبر محمد اخند هوتک از علمای معروف عصر خویش است، که در قندهار بسال ۱۰۹۲ هجری تولد یافته^(۲)، و اوقات جوانی را در عصر صفویها و شاهان هوتکی قندهار بهرات و دیگر شهرهای ایران به تحصیل علوم گذشتانده و بعد از آن در قندهار به تعلیم و تصنیف مشغول بوده است. ملا صاحب در علوم دینی و منطق و علوم شرقی دستی داشته و آثاری از خود گذاشته است. یکی از تالیفات و آثارش کتاب منظوم پستو اسرار العارفین

(۱) سن د هجرو سوه کاله - زره نونس عمالاله (۱۰۱۹هـ)

(۲) عصریست که پدر بزرگوار ادب پستو خوشحال خان علم سخنوری را در لر پستون افراشته بود.

است، در علم اخلاق و عرفان که طبع شده است. عمرش ۸۳ سال و بسال ۱۱۷۵ هـ در قندهار وفات یافته و بسمت مغربی شهر در تکیه ملا شاهواخند مدفون است^(۱).

ملا صاحب نیز از شعرای متقدم پښتو در قندهار و بر پښتون است که لهجه اش عارفانه بوده و اشعارش مشتمل بر اخلاق و موعظه و مضامین عرفانی بوده است.



عبدالرحیم هوتک

نسباً قوم هوتک و از بنه بولان کلات بود، و در عصر پادشاهی هوتکی ها در قندهار کهنه و در حدود آن می زیسته، و در آنجا دوستان و علاقه مندانی داشته است^(۲). عبدالرحیم پس از نهضت شهنشاہ محمود هوتک یا بعد از فتح قندهار بدست نادرشاه افشار (۱۱۴۵ هـ) در جمله هوتکی هائی که بجرم وطنخواهی و آزادی طلبی از وطن نفی و فرار شده اند^(۳)، از وطن مالوف خود جدا افتاده و بسن ده سالگی^(۴) مفارقت وطن را دیده، و زهر غربت را چشیده است. حیات این شاعر غربت زده و دور افتاده وطن دارای نشیب و فرازیست که خیلی اندوهناک بوده، و تا آخر عمر در فراق وطن باکمال محبت و مشقت بسر برده است.

بعد از قندهار عمری را در نسابور و تهران ایران و بخارا و سمرقند تورکستان بایکجهان اندوه و غربت و تنهائی بسر برده است:

(۱) مضمون مسلسل (علمای قندهار) طلوع افغان شماره ۲ سال ۱۱.

(۲) هغه ښه نیازمن چي ما لیدلي ونه - په پوهېرم یو به نه و ی پر قرار

(۳) د هر چا مینه ښکاره ده پر پراته دي - بې هوتکه در په در سوه خواران حیف!

دوه درې پر هر وطن باندي مېشته دي - په ژړا ژړا مدام غریبان حیف

(۴) لس کلن له ملکه و وتم بیرون سوم - په سراغ د مهوشانو جگر خون سوم

وم هلك دلسو كالوزيات و كم
 زما وطن و قندهار پكنبي زوكړي
 له وطنه وم وتلى په ماتم
 ... وايستم په زور ستم
 يوشو كاله په خوارۍ كي هلته وم
 په هزار غمو خوړلو و وتم
 ترمقصد او مدعا ورسېدم
 له تهران ورامى راغلم بخارا ته
 (ديوان قلمى عبدالرحيم)

عبدالرحيم شاعريست كه سبك گفتارش بيشتر به رحمان بابا ميماند،
 كلامش ساده و بليخ و در عين زمان پرمعنى و نشاط آور است، مضامين شعرش
 عشقى، اخلاقى و تصوفى است.

وى داستانهائى جانسوز فراق و عشق را باكمال حرارت و تاثير مى سرايد، و
 به ياد وطن خود اشك گرمى از چشم نثار ميكند:

بنايسته قندهار ډېر ډېر يادومه

نه هېرېرېي كه هر خوئې هېرومه

عبدالرحيم در ابتدائى مسافرت رفيقى چند از وطن عزيزش همراه داشته
 در اواخر جفاى روزگار وى را از آنها نيز دور انداخته و يك و تنها مانده است:

زه پردې وطن غريب بې قدره يمه

قدردان ياران مي دي په قندهار كنبى

عبدالرحيم علاوه بر فراق ياران و دوستان و غربت وطن در شهرهاى
 تركستان (۵۰) سال را در يك عالم سوز و گداز عشق و محبت گذراننده و سراغ
 حضرت محبوب بوده است:

پنخوس كاله زيات و كم وسوه رحيمه

په سراغ د اشنا ناست په توركستان يم

حوادث جانگداز و حسرت ناك دنياى عشق وى را چنان از خود بيگانه
 ساخته است كه گاهى وطن عزيزش بخاطر نمى گذرد، و در يك جهان تنهائى و
 غربت سرگرم گذارشات و وقائع سوز ناك محبت و عشق است و ميگويد:

تراویاوو کالورا غلم که باور کړې

سره سوځم نه سوم خلاص د عشق له اوره

درین ایبات نیز حالت اسفناک پیری خود را تصویر میکند:

غائب می توی سو د کتو قوت می نسته

تور وېنسته می سورا سپین په زړه افکاریم

د یار مینه می له زړه نه جلا کړې

خالی نه یم که په خوب یم که بیدار یم

عبدالرحیم عالم عالی مرتبتی بوده و علوم فقه، تفسیر، صرف، نحو، فلسفه،

منطق را خوانده و عمری را در مدرسه و مطالعه بسر برده است، ولی بعد از آنکه

در دنیای سوزناک عشق قدم گذاشته و توجهی بجهان معنویت و روحانیت کرده

تمام اینچنین ظواهر را پدرود گفته است:

صرف و نحو، فلسفه، تفسیر او فقه

ټول می هېر کړه چي می زړه په عشق خبر سو

عبدالرحیم دارای دیوان مدون و مفصلی است که تعداد اشعار آن تا به

شش هزار بیت میرسد. نسخه ناقصی که پیش نگارنده موجود است در حیات

شاعر در بخارا نگاشته شده و یک نسخه دیگر آن در کتابخانه اسلامیة کالج پشاور

موجود است.

وفات عبدالرحیم معلوم نیست که کجا بوقوع پیوسته. غالباً این شاعر

دلسوخته بعد از سن (۷۰) سال در عالم غربت و سوز و ساز عشق و محبت

باناکامی و تاسف زیادی از دنیا رفته و ناله های شورانگیز و سوزناکی را بصورت

یک دیوان از خود گذاشته است^(۱).

^(۱) شرح و تبصره مفصلی تحت عنوان (شاعر پردپس) راجع بسوانح و اشعار عبدالرحیم

در شماره های سال ۱۱ جریده طلوع افغان قندهار نشر یافته است، شوقمندان تفصیل به

آنجا رجوع بفرمایند.

سردي ځما وي ياره ستا تر قدم لاندي
 خو ژوندي يم ستا منت دي وي راباندي
 يابان گرد يم له مجنونه سره گوزم
 ستا و لور ته مي اوږدې دي د زړه مراندي
 ته چي شپه و ورغ ريا کوي زاهده!
 نه شرمېږي چي ځما په ژړا خاندي
 زه که ژاړم هره اوښکه مي گوهرده
 ته خپل کار و ته نظر و کړه د وړاندي
 (ديوان قلمي عبدالرحيم)



احمدشاه بابا

شهشاه اديب و فاتح نامدار و شهير افغان اعليحضرت احمدشاه بابا از شعرای بزرگ پښتو است. اعليحضرت احمدشاه سدوزئی پسر زمان خان ابدالی پادشاه هرات یکی از پادشاهان ادب پرور و علم دوست و اديب نواز افغان است (۱۱۶۱-۱۱۸۶هـ) که بهره از تصوف داشته و یک ديوان نفیسی در پښتو بيادگار گذاشته است.

کلام اعليحضرتش بليغ و ساده بوده، و بلندی افکار عرفانی و ادبی اش از آن اشکار است. مستر راورتي مینويسد: که اشعار اعليحضرتش در پيرايه عشقی ماوراء الطبیعه بوده و دارای مضامين مشکلی است، که تعلق به تصوف دارد. در حقيقت اعليحضرت احمدشاه چون شخص متصوف و متدين و صاحب تقوی و نفیس و پاکیزه بوده و بهره از عرفان اسلامی داشت بنابراین کلامش نیز مملو از نکات بلند عرفانی است، که شور عشق و محبت حقیقی از ان می بارد. هر چند سبک گفتارش ساده و بليغ است، اما بلندی مضامين و علو احساس و افکار عارفانه اعليحضرت آنرا قدری مشکل ساخته است، ديوان اعليحضرت

احمدشاه در انجمن ادبی کابل^(۱) و همچنین یک نسخهٔ ناقص آن در موزیم قندهار موجود است.

مستر راوتری یک حصهٔ آنرا در گلشن روه و پادری هیوز انگلیس غزلیات منتخبهٔ آنرا در کلید افغانی طبع و نشر نموده اند. بعضی از غزلیات اعلیحضرتش از لحاظ ادب و محاوره و بدخطی کاتبها از قالب اوزان عروضی کشیده است، ازین سبب برای تدقیق اشعار این شهیار ادیب نسخهٔ که نزدیکتر بعصر اعلیحضرت باشد ضرور است.

مثلاً این غزل اعلیحضرت از نقطهٔ نظر فصاحت پستوخیلی بلیغ و شیرین

است:

هی توبه د پلټانه بده کرکنده
 چي همپش کا پر مینو زړونو منډه
 بڼه یاران څله تار په تار جدا کا
 د هجران شپه دي تل خدای ولري لنډه
 چي دا هسي بې ارمانه غشي ولي
 د اشناى خونه خالی د ري گورنډه
 بې ژړا ئې بل راحت د زړگي نه وي
 لوند گرېوان آهونه کاږي لکه کونډه
 زړه به څرنگ غوښي وينې ژړانه کا
 د فراق او بڼي پر سترگو تړي ډنډه
 فراق هونبري و عاشق ته وار ورنه کړي
 د زړه وينې ئې تر سترگو ئي کنډه کنډه
 و هيڅ خوار ته ئې اميد نه وي چي گوري
 خپل صورت شي پرده باندي د غم پلنډه

^(۱) دارای سه هزار بیت و سه قسمت: قصاید، غزلیات، مخمسات و رباعیات است.

که غم زور درباندي و کړي احمد شاه
له اخلاصه ته و خدای ته و کړه منډه
(گلشن روه: ص ۲۰۴)

از حماسيات اعليحضرت است:

چي بر کړي مي خدای لاس پر رقيبانو
ترو به زه د هند پر لور په تماشه ځم
چي د هند د ملکو فتح مي روزي سوه
نور ايران لره په توغ په نغاره ځم
(کابل - ج ۱)



اعليحضرت تيمور شاه

اعليحضرت تيمور شاه (۱۱۸۶ - ۱۲۰۷ هـ) فرزند احمد شاه بابا که بعد از پدر نامور به تخت شاهنشاهی افغانستان جلوس فرموده همچون شمشير، ادب و قلم را نیز از او به ارث برده، و شهریار ادیب و سخنگوی مقتدری بوده است.
اعليحضرت تيمور شاه یک ديوان نفیسی را در پارسی از خود گذاشته^(۱) و غزلیاتی در پښتو نیز از او دیده شده است. شعر پښتوی اعليحضرتش همچون اشعار پارسی خیلی بلند و متین و بلیغ است. وی راست:

هی هی دیار صورت لکه گلونه
چي وهلي ئې پر مخ دي شنه خالونه
تپر شو عمر د وصال په انتظار کښي
اوس په زړه مي د هجران لگي اورونه
په رخسار باندي ئې زلفي تار په تار کړي
د عاشقو آوېزان په هر تار زړونه

^(۱) تقریظ و تبصره مفصلی راجع به این دیوان در شماره ۷ - ۸ جلد سوم مجله (کابل) انتشار یافته است.

د پټن پټه دود د یار پټه غمو و سوم
 د باڼو ناوک ای پر د ی پټه زړه زخمونه
 توکل د ی پر خپل خدای کړه ټمور شاه
 شه پټه کار د ی د فانی دنیا کارونه

(دیوان قلمی اعلی حضرت تیمور شاه ۱۱۹۹ هـ)



پیر محمد کاکړ

پیر محمد کاکړ از بزرگترین ادبای عصر و شعرای بر پښتون است، که در سلاست و بلاغت و متانت کلام، گوی سبقت را از ادبای سلف و خلف می برد. گفتارش آنقدر جزیل و رشیق و پر شور است که در جمله گویندگان پښتو مثیل آن نادر است. پیر محمد عالم بزرگواری بوده که از پرورش یافتگان دربار شهریار ادب دوست و علم پرور احمد شاه بابا است، و سمت معلمی و استادی شهزاده سلیمان فرزند اعلی حضرت احمد شاه را داشت، در عصریکه بعد از وفات اعلی حضرت احمد شاه شهزاده سلیمان در قندهار بر تخت افغانستان جلوس فرمود پیر محمد چون استاد شاهزاده بود، کتابی را به نام معرفه الافغانی در قواعد صرف و نحو و لغات و محاوره پښتو برای شوقمندان و آموزندگان این زبان بنام شاه موصوف تالیف کرده و نوازشی از طرف شاه دیده است (اولین کتاب گراماتیکی پښتو است) در ابتدای آن میگوید:

پس له حمده له دروده سوه د شاه مدحه مقصوده
 شاه سلیمان د حکم نمردی کل عالم پرې منوردی
 د شاه تخت سلیمانی دی عجب لطف یزدانی دی

پیر محمد شاعر مبتکر و بدیعی است که در شعر پښتو علاوه بر غزل و رباعی و مخمس و ترجیع و مسدس اقسام معشر و مربع را از طبع جدت پسند خود ابتکار کرده است، کلیات اشعارش مشتمل بر قسمت های مذکور تا پنج هزار میرسد، و

در سنه ۱۱۹۶ هـ از ترتیب آن فارغ شده است:

زرسل شپړنوي کلونه د هجرت تېر شوي وونه
 ما انشاد عشق دېوان کړ په پښتو مي ښه بيان کړ
 په دې طمع چي پادگار شي بيا منشور په هر ديار شي

چنانچه گفتم پيرمحمد تائر کلام و مضامين سوزناک و بدیع خویش در جمله شعراى طراز اول پښتو شمار است. وی در سادگی و متانت و سلاست کلام باخوشحال و رحمان و در نزاکت های شاعرانه و تلازمات وادبیه با عبدالحمید و عبدالقادر و شیدا همسلک و همپایه است. بعبارت دیگر: تمام مزایای سخنوری در گفتارش جمع و اشعر شعراى پښتو گفته میشود. زیرا که توانسته است با فراهم کردن تمام محسنات ادبی و مزایای شعر و سخن کلامی ساده و بدیع بگوید، و یا شعر و گفتاری سوزناک و پرتاثری بسراید. کلام پيرمحمد تماماً پر از سلاست و ابتداع شورانگیزی بوده و قسمت های اخلاقی و عشقی و تصوف و عرفان، مدح و رثاء و غیره آن همه دلچسپ است.

پيرمحمد بسن پیری^(۱) در قندهار وفات یافته و در مقبره عمومی نزدیک حضرتجی بر لب جوی شاه دفن است. نسخه های دیوان این استاد سخن کمتر بدست می آید. فقط نسخه های محدود آن موجود است، که از آنجمله یکی بسال ۱۲۰۳ هـ از طرف ابراهیم خان کاکر شاگرد شاعر نامور استنساخ شده است. ما برای اینکه نمونه از کلام این شاعر حساس و عالی منزلت ملی را بخوانندگان محترم بنمائیم، ذیلاً چندی از آن را اقتباس میکنیم، از غزلیات اوست:

شنه خالونه چي د پاسه پر جبین ږدي
 دا ځمپا پر زړه دا غونډه آتشین ږدي
 د عشق اور مي ویلوي د زرگي شمع
 بپهوده مي پر موم نقش د نگین ږدي

(۱) ښه موسم د شباب تېر پر پيرمحمد شو - بوالهوس هنوز هوا د گل و مل کا

شین طوطي دي کړي محروم د شکر لېبو
 و مگس ته خو پيال له د انگبین ږدي
 ما دي خیال لره فرش کړي تور لېمه دي
 ته بې نیازه قدم ولي پر زمين ږدي
 اوس نقاب له مخه واخله په خندا شه
 ترڅو غم مي پر خسته خاطر حزين ږدي
 په شپه حال د مهجورانو په یاد راوړه
 په راحت چي سر له نازه پر بالين ږدي
 ازرده به دي له جوړه پير محمد شي
 چي اغيار سره بناد آن و این ږدي

رباعي

جفا د یار کړم خاطر نانباده
 زهره مي چوي له آه فریاده
 روح مي تازه کړه په بوی د زلفو
 د خدای دپاره د صبا باده

مور له هواده تنهارا غلي یو
 د بن طوطیان یو په دام وتلي یو
 غمازه! ظلم را باندي مکړه
 د بنویارانو فراق تتلي یو

معشر

په لمبوئی کړم نسکوره	بېلتانه دي کړم سرتوره
هیڅ څوک نه لرم غمخوره	زړه مي سوئي لور له لوره
تر خوله نه سم کښای په زوره	آه د خلکو له پېغوره

راشه نن د زړونو جوړه یو ځل بیا ځماتر کوره

بې له تامي او بڼي گوره

پر مخ درومي لاري لاري

فلک تل جوړو جفا کړي کله مهري او وفا کړي

بېگانه سره اشنا کړي بيا هم دوی ځله جدا کړي

هر يو بېل په اوويلا کړي په ډېر غم ئې مبتلا کړي

ولي چاري چي په ما کړي هغه کله په نور چا کړي

نن پر حال زما ژړا کړي

چي مي ويني بوري وراري

مسدس

هجران انبار کړه پر ما غمونه

اور مي بيا بل شو د زړه په خونه

اوبني مي څاڅي له ځگر خونه

ضعيف نحيف شوم په تن زبونه

گهي ژړا کړم، گهي آهونه

رنځ مي زياتېږي له دې تاخونه

پتن چي مينه پردې څراغ کا

زړه دي له بنکليو عاقل فراغ کا

غای د محنت به د دنيا باغ کا

آخر سينه به ورباندي داغ کا

فراق را درومي فتور به چاغ کا

دا مرگ خزان دی خوبان گلونه

مربع

فراق ئې او رو راباندي بل شو

اوبني سېلاب دي صورت مي شل شو

زړه مي نادان و د ميني غل شو

راحت مي واړه په غم بدل شو

ثنا صفت کا د تازه گلو

چي باندي جوړ د بېلتانه چل شو

په باغ کي شخول دی بيا د بلبلو

رضا دي کښېږدي آخر په سولو

مخمس

بپلتانه په سرو لمبویم کړولی
مدام ژیرپه گونه گرزم نښتېځلی
شپږین خوب می له چشمانو دی وتلی
تر مژگانو می خونا ب دی اور پدلی
د غم سپل له مخه یو وړم لکه خلی

یار آشتی راسره نه کړي په جنگ راغی
بیا می قتل وته ځیر شوخ و شنگ راغی
خراب زړه می له دې غمه په تنگ راغی
گویا تنگ له خپله غمه پتنگ راغی
اوس به درومی دل سوخته سینه داغلی
(کلیات قلمی پیر محمد: ۱۲۰۳ هـ)

استادی و مقام بلند ادبی پیر محمد را شعرای مابعد نیز تسلیم کرده، و وی
را در جمله استاذین چین می ستایند:

د اخوند ملا پیر محمد نظم که واورې
هر گفتار ئې دی په مثل د بلبل
(میرزا حنان قندهاری)
پیر محمد کا کړ په شعر کښي نامدار و
یو وړ قبر لره ده ارمان د شعر
(شمس الدین کاکړ)



ملا حسن اسحق زئی

مرحوم ملا حسن اخند ساکن قریه تلوکان (۲۲ میل بطرف غرب قندهار
واقع است) و از قوم اسحق زئی بوده. عالم فاضل و زاهد بزرگوار است که طبع

شاعرانه داشته و یکدیوان پارسی نیز از وی یادگار مانده است، که بسال ۱۲۰۱ هـ تکمیل شده است. مرحوم بعمر ۶۸ سالگی در سنه ۱۲۴۵ هـ وفات یافته، و در تلوکان قندهار مدفون و مرقدش زیارتگاه و مرجع عمومی است^(۱).

ملا حسن عشق سرشاری به آستان نبوی و ائمه کرام داشت، و تمام اشعارش عبارت از ناله های سوزان و شور انگیز است که از اعماق دل در مندش برآمده و بصورت شعر بر صفحه دیوان نقش بسته است.

دیوان پستوی حسن خیلی کمیاب است. تنها بر زبان عوام منتخباتی ازان نقل شده، که خیلی اثرناک و بدیع است. عشق سوزان و پرسوز حسن را نگذاشته که از زیارت مقامات مقدسه و مرقد مطهر نبوی ﷺ محروم ماند بنابراین بعزم زیارت بیت الله، اماکن مطهره را بسته، زیارت نبوی ﷺ مشرف گشته است. از یادداشتهای این سفر عشقی است:

که یون دی یون دی زرگیه یون دی د فانی سرای آخر بیلتون دی
 راسه زیارت به د مدینې کو په مدینه کبني حضرت مدفون دی

زه چي پرلوري د خپل دلبرم سترگي نعليني او پاس پر سرم
 لکه جهاز چي پرلوی دریاب ځي داسي تېزرو پر بحر و برم

کلام پستوی ملا حسن آنقدر اثرناک و درد انگیز و مهیج است که گویا شاعر قلب خونین و افکار خود را در لف آن پنهان کرده است، ناله هایش رقت آور، و اشعارش پراشک و خون است. که ازین سبب در جمله شعرای درجه اول پستو قرار میگيرد و گوی سبقت را از همگنان می برد، مخصوصاً رباعیات شورا انگیزش که ابتکار و سلاست فوق العاده ازان می بارد:

د سهار باده قرار مه اوسه په شتاب درومه احوال مي يوسه
 ورته مي عرض که د خدای دپاره فارغ له حاله مامه اوسه

(۱) علمای قندهار، طلوع افغان سال ۱۱، شماره ۱۰.

د سهار باده خوشبو نسیمه! احوال می یوسه دیار ترسیمه
ورته می عرض که د خدای دپاره په صورت ایری شوم په زړه دوه نیمه

ماغزه می ایشی د سر له تابه! صورت می وسو، سینه کبابه
بل خوبه نه وی په دې وطن کبني لکه چي زه یم خانه خرابه

یاره چي ته ئې پر هغه لوري غم خو دي نه وی بنادي دي اوري
د عشق برېښنا دي یو وار بنکاره که چي ښه جمال دي خواران وگوري



حبیب الله اخندازه کاکړ

عالم متبحر و فاضل معروف دانشوریست که در اواخر سلطنت اعلیحضرت
زمانشاه سدوزئی بسال ۱۲۱۳هـ در یک خانواده علمی قدیم قندهار قدم بعرضه
وجود گذاشته و از قوم کاکړ بوده است. وی ایام جوانی را در تحصیل علوم
شرقیه بسر برده و در تمام علوم مروجۀ عصر از قبیل فقه، تفسیر، حدیث، اخلاق،
تصوف، منطق، فلسفه، هیئت، الهیات، هندسه، حساب، خلاصه در معقول و
منقول بدرجۀ شهرت یافته که وی را استادالکل شمرده اند.

حضرت علامه در ممالک هند و ایران سیاحت های علمی را نموده و
بامشاهیر علمای ملاقات ها و مفارقات علمیه کرده است. جنابش در علوم فقه و
منطق حساب، ریاضی، اقلیدس، اخلاق، حدیث، فلسفه و غیره علوم متداوله
تالیفات گرانبهای دارد، که از انجمله لسان المیزان در (نقد منطق) و معتنم
الحصول فی علم الاصول (۱۲۵۷هـ) بر کتاب مسلم محب الله بهاری و شرح
مقامات حریری، و تحقیق سمت القبله و مجموعه رسائل و روضات الهندسه و
غیره دیده شده است.

فاضل کتاب منهاج العابدین حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ را بامر مرشد زاده بزرگوارش مرحوم شیخ محمدشفیع بن شیخ فرح الدین مشهور (مدفون شهر قندهار) در پښتو ترجمه و بسال ۱۲۳۶ هـ منظوم ساخته است، سبک نگارش و گویندگی علامه روزگار عالمانه و خیلی متین بوده، و در عین زمان پر تأثر و رقت انگیز است. که از طراز اول ادبیات پښتو شمرده میشود. حضرت علامه علاوه بر پښتو قصائد غرا و اشعار متینی در عربی و پارسی دارد، این یک معما باسم (مجید) در پښتو از و نقل شده است:

چي لاس پوري سي په مخ د گلبدن

له خجلته خال پرپوزي پر لمن

کلمه لاس (ید) را با (مخ) پیوند بدهید، (مخید) میشود، اگر خال (نقطه) خ) بدامن بیفتد (مجید) نتیجه میدهد.

حضرت علامه بسن ۵۲ سالگی در رمضان سنه ۱۲۶۵ انتقال نموده و در مقبره عمومی قندهار نزدیک عیدگاه آرمیده است.

صیت شهرت و علم و دانشمندی این نابغه علمی هر طرف افغانستان را فرا گرفته است، در خاتمه منهاج العابدین می گوید:

کتاب شکر دی تمام شو	نا آرام خاطر آرام شو
زړه له فکړه آسوده شو	د غم زنگ ترې زدوده شو
قلم خلاص شوله تراشه	کاغذ خلاص شوله خراشه
تگ و تاب چي قلم پرپښو	دوات مهرپه خوله کښپښو
ښه کتاب مشکین ختام	په ښه شان ئې سرانجام
تمام دک له ښو نکتو دی	له نفیسو مسئلو دی
کل مقصود له ده عمل دی	نه چي تش بحث و جدل دی
نوم ئې ښائي چي تعیین	شي معراج السالکین
یا اخلاق التائبین شي	چي تاریخ خني مبین شي

عبدالنبی

مرحوم ملا عبدالنبی قوم بیتنی ساکن قریهٔ ذاکر شریف قندهار و از شعرای بلیغ است که در اوائل قرن ۱۲ هجری حیات داشته و شخصی عارف و بزرگواری بوده است.

وی از مریدان جناب میان عبدالحمید صاحبزادهٔ ذاکر قندهار است که عالم سالک و زاهد عابدی بوده و در جوار کوه ذاکر مدفون است، جنابش طبع روانی داشته و دیوانی در پستواز خود بیادگار گذاشته که نسخه‌های آن کمتر بدست می‌آید.

از مزایای ادبی اشعار وی این است که غالباً لغات پستورا زیاد تر مورد استعمال قرار میدهد. کلامش نیز بدرجهٔ اوسط فصیح بوده و مضامین آن عرفانی و عشقی و عابدانه است. این غزل از دیوان قلمی اوست:

راسه و کړه د ناسوت له سرایه کړه
 بنایسته شها و گوره رډه بډه
 که دي نور د معرفت مینده په زړه کښي
 د صورت کلابه ژر کړې گډه وډه
 که ئې زڼی د عرفان په وجود نه وي
 گویا تش کډو بې مغزه سینه ډډه
 د عشق می په پته نه خورم بلند وایم
 د شهاد عشق د عوه کوم په رډه
 چي د عشق پر براق سپوم شوم خیال مي بل شو
 د فنا په لوی دریاب مي کړه ورگډه
 چي مي خپله هستي ورکه کړه په عشق کي
 د عشق بولی مي نمایان له پوست و هډه



عبدالکریم اخندزاده کاکړ

وی از قوم کاکړ و علمای معروف عصر خویش است، که در سنه ۱۲۴۴ هـ کتاب عین العلم را به نام زین العلم در پښتو ترجمه و منظوم نموده، که تاکنون طبع نشده و نسخه های آن کمتر بدست میآید.

وی بعمر ۸۴ در سنه ۱۲۳۵ هـ وفات یافته است^(۱)، سبک گفتار این عالم خوب بوده و در درجه آخرین شعرای طبقه اوسط قرار میگیرد.



ملا صالح محمد داوی

از علماء ریاضت کش و زهاد قوم داوی قندهار است که در طریقت خلیفه میان نورمحمد صاحب (مشهور به پوتی میاه که قریه خیل اخند بنامش مشهور و فیض یافته حضور میان عبدالحکیم صاحب معروف کاکړی است) بوده است. جنابش طبع روان و خوبی داشته و یک دیوان پارسی و پښتوازو بیادگار مانده است.

اشعارش غالباً حمد و نعت و بسبک ملا حسن تلوکان بوده، و از طبقه اوسط شعرای پښتو شمرده میشود^(۲)، ازوست:

دغه پسه ئې بیا خاوري د دربار سواى	کشکي زه نن د دلبر تر روضه جار سواى
په ژړا مي اوپاشي در او دپوار سواى	په باڼو مي کړاى جارو د حرم غولى
د بلبل په شان د شوقه په چغار سواى	طوافونه مي مدام پر پنجرو کړاى
په لېښى د خپل محبوب د ميني ښکار سواى	په شهپر د عشق طائر د لا مکان سواى
مشرف د همه واړو په مزار سواى	چي روزي مي سواى زيارت د حرمينو

^(۱) شماره ۷ سال ۱۲ طلوع افغان مضمون علمای قندهار.

^(۲) شماره ۷ سال ۱۲ طلوع افغان مضمون علمای قندهار.

زه "صالح" په زړه کي نه لرم آرمان بل
 که روزي مي د دلبر د مخ دیدار سواي
 (دیوان قلمی صالح محمد)

﴿ ۱۲ ﴾

ملا گل محمد کاکړ

از علمای عصر خویش بوده و حیات زاهدانه داشته است. وی کتاب
 راحت القلوب پارسی را بنام شمس العابدین در پښتو منظوم و ترجمه کرده، که
 به طبع نرسیده، و نسخه های آن خیلی کمیاب است.

علاوه برین کتاب غزلیات دیگری نیز در اخیر کتاب ازو نقل شده^(۱)، که
 وی را در درجهٔ اخیر شعرای طبقهٔ دوم قرار میدهد، وی راست:

زما د سرو لېو د میو تمنا ده	داد زهرو ډک جامونه دي پرڅه
ولي نه گوري دلبره داڅه حال دی	زما سوي آوازونه دي پرڅه
که شیدا نه یم دلبره راته وایه	داد اوښو دریا بونه دي پرڅه
گل محمد له هغه غمه نه خلاصېږي	ستالا نور سوي داغونه دي پرڅه

(خاتمهٔ شمس العابدین قلمی)

﴿ ۱۳ ﴾

شمس الدین کاکړ

از قریهٔ قلیچ آباد^(۲) قندهار و قوم کاکړ و طلبهٔ علم بوده، طبع روان و
 مقتدری داشته است. شمس الدین دارای کلیات اشعاریست که تا به (۷) هزار
 بیت میرسد. و عبارت از غزلیات، قصائد، رباعیات، ترجیع، معشر، مثنی،
 سدس، مخمس، مثنوی، و تمام فنون سخنوری و ادب است.
 تاریخ اتمام کلیات اشعار را در اخیر کتاب ۱۲۳۸ هـ چنین منظوم داشته:

^(۱) شمارهٔ ۱۱ سال ۱۲ مضمون علمای قندهار - طلوع افغان.

^(۲) لکه لعل په ایرو کښي وي بې قدره - هسي پروت دی شمس الدین پر قلیچ آباد

له تاريخه دهجرت کړم و تاته روايت
 دهجرت کلونه شه و؟ دوولس سوه دپرش اته و
 ماتمام دوهم دفتر کړ تر اول مي مختصر کړ
 د عروض په لوی بحرونه د غزل دي اوزانونه

از کلمات فوق بر می آید که شمس الدین علاوه برین کتاب دفتر اول که مفصل تر بوده نیز داشته، و در ایام حیاتش گردآورده است.

دفتر دوم اشعار وی که دارای (۲۰۷) صفحه کلان است، بخط عبدالواحد ترین در قریه مستنگ بسال ۱۲۱۴ هـ تحریر شده، بمطالعه نگارنده رسیده است. شمس الدین در تمام فنون سخنوری دستی داشته، و اشعار گوناگونی از قبیل غیر منقوط، قبیح و ملیح، پستو و پارسی آمیخته دارد، سبک گفتارش بلیغ و نشاط آور است.

شمس الدین از پیروان پیرمحمد محسوب میگردد، و در دیوان خود تماماً اوزان و اقسام شعر وی را پیروی و اقتضا مینماید. چون طبع روان و پرشوری دارد، از عهده آن خوبتر برمیآید، و در درجه پائین شعرای طبقه اول قندهار و بر پستون قرار میگردد. شمس الدین دارای احساسات سرشار و جذبات عمیق عاشقانه بوده و از ایام جوانی بدرد عشق مبتلا و مصائبی را دیده است:

په ځواني کښي د فراق غمونو زور کړم
 خاوري مه شه په ځواني بهار د چا

آلام جانگداز اندوه های عالم عشق وی را تا بسال ۵۰ عمر خیلی فسرده و پریشان ساخته است:

نه سوم پتپه تانسته زه د خپل عمر
 که رسېږي تر څلو پښتو تر پنځوس

وی محنت های ایام پیری و عشق خود را چنین بیان میکند:

له پیری مي روښنایي د سترگو ولاړه
 نور د شمع تغیرېږي په صبا کښي

سپینه بریره زما عشق کوته روپی کره
نه چلپری اوس د بنکلیو په سودا کنبی

شمس الدین شاعر غم‌دیده و فراق کشیده است که در راه عشق، مشقت‌ها کشیده و محنت‌های فراوانی را دیده است. وقتی از جور و جفای روزگار جنگ آمده به ترک بوم و زاد مالوف خود وادارش میکند و میگوید:

نن خپل زړه راته ویل قندهار پرېږده
د خزان له ظلم و جوره گلزار پرېږده
د غم بار چي اخیستای نه سې پر لېڅه
خپله لېڅه ځني و کاره بار پرېږده
مخ سپېره کره په ایرو درومه و هند ته
آئینه غوندي خاکسار شه سینگار پرېږده
چي هیڅ قدر د بلبل ورڅخه نه و
په خپل لاس و هغه گل و ته خار پرېږده

طوریکه خواهش داست و آرزو می‌کرد اخیراً عشق سرشارش مجبور به ترک وطن نموده و از قندهار بسوی هند رهسپار گردیده و وادیهای هولناک و بی پایان عشق را نور دیده است:

په هوا پسي د بنکلیو وطن پرېږدي
گوره هسي بد هوا دی ځما روح

شمس الدین بسابقه عشق و علاقمندی و روح پرشور و ناآرام خویشتن در هند و پنجاب و کشمیر عمرهائی بسر برده و در یک‌عالم غربت و پردیسی شبهای سیاه فراق را بسر رسانیده است:

په هوامی د کشمیر د تورو سترگو
له زړه ویاسته نیازمن د خپل هواد
پردېسی تش نفس لکه جباب کرم
نه می صبر نه سکون شته نه بنیاد

په خکول مي د هر شيخ گربوان پاره کړ
حاصل نه شو د زړه مراد ځمانا مراد

شمس الدين در محاربات سکها و سرداران افغانی در پنجاب و کشمير و تمام مستملکات افغانی که در هندوستان داشتند، شرکت ورزیده و ننگ افغانی را بجا کرده است. وی در یک قصیده درازیکه در مدح سردار محمدعظیم خان مرحوم والی پشاور سروده کوائف محاربات آن عصرها را بیان کرده و ضمناً ازینکه قوای افغانی روز بروز در مستملکات هندی ضعیف شده میروند، شکوه کرده است، که این ابیات از آنجاست:

ربه ته پر پښتانه و کړې نظر
په عزت د خپل حبيب خير البشر
اتفاق، صلاحيت ئې کور پر کور کړې
چي به يوله بله بولي برادر
هر سپاهي ئې و غزاته هوادار کړې
چي وړ درومي پر زرگوني برابر
په تاراج کړې د لاهور محکمه ښهر
مشرف کړې په اسلام هند و پسر
که رشتيا وایم اوس دوی سوه بي همته
که نه شه د مسلمان او د کافر؟
که ملتان و که ډېره وه که کشمير و
ځیني و نیوه سکانو په ...
صد رحمت لاد ملتان پر سدوزو شه
چي پر ننگ و ناموس تېر شوه تر خپل سر

پادشاهي ئې منحصر شوه پر درو ښارو
دی کابل و قندهار و پېښور

علاوه پردې وړپاته یو بنکارپور دی
 هغه هم دی نیم د دوی نیم د تال پر
 پیشینه خلکو گتلی ځني ولاړه
 ناخلف مه شه لوی د چاپردر
 خاتمه د پښتانه محمد عظیم دی
 لکه ختم د نیانو پیغمبر
 نه ئې سیال د شجاعت نه د تدبیر شته
 نه ئې سیال شته د جرأت نه د هنر
 درست پنجاب به په یو دم کړي لاندې باندي
 که یو ځله ئې سي هند و ته گذر
 په جلو کښي که ئې څوک په جهاد و مري
 هغه دم به وي پېشکه بختور
 (کلیات قلمی شمس الدین ص ۵۹)

شمس الدین در فراق وطن و عالم غربت اشکهای گرمی را میریزاند، و ناله
 های سوزناکی دارد، جنگهای غلو هند، راه وطن را ازو گم کرده و همچون
 طوطی شیرین نوائی دران محبوس است:

مدام ژړا کړم په ناري ناري
 یار مي ياد پږي وهم کو کاري
 دهند زنگلي راته قفس سوې
 ورکي له ما شوې د وطن لاري

باران (برسات) هند بشدت می بارد، شمس الدین محبوب نازنین خویش
 را به یاد آورده و بباران خطاب میکند:

د هند بارانه آهسته اوره!
 یار مسافردی درسړې ژغوره

د سائې گل دی په نازلوی سوی
 وتلی نه دی هرگز له کوره
 (کلیات قلمی ص ۱۸۳)

هوای گرم و سوزان وادیهای جهنم آسای هند بلبل شیرین نوای گلستان
 وطن را به فغان آورده، سایه بوته خار وطن را باچه تاثر و محبت میخواهد:

د هند هوا کرم خوار و حزین زه
 له حرارته یم آتشین زه
 سایه د خوزود وطن غواړم
 چي زړه خنک کړم په ترنجبین زه

عندلیب دلباخته و جان سوخته گلزار قندهار در جنگلهای انبوه و نامالوف
 هند گم است. سحرگاهی که نسیم صبا از غرب هند می وزد، رائحه گلهای زیبای
 وطن را به عندلیب غربت زده ما میرساند آنگاه بانوای دلسوزی فریاد میکند:

د سحر باده! له کومې خواراځې
 چي په دا هسي کبر و ادا راځې
 نن الوتلی د چاله خوائې؟
 ته په نظر ځما آشنا راځې

"ای نسیم سحرگاهی! از کدام سو با این غنج و ادا می آئی؟ از کدام طرف
 وزیده که بنظر من آشنا می آئی...".

شمس الدین در افغانی یک معشری دارد که در حدت و شدت احساسات و
 تاثر به واسوخت مشهور وحشی کرمانی میماند، بلکه ازو هم در اظهار عواطف
 قلبی خویش مقتدر بنظر می آید.

کذلک در یک یک مسدس و مثنی و مخمس های (فراقیه) کیفیت رقت
 انگیز و اشک آور فراق دلبر و وداع جدائی وی را آنطور تصویر میکند که حقیقتاً
 گریه آور تر و تاثرناک است، نمونه از آن این است:

مسدس

وخت د سحر دی مرغان چغېږي
 جرس آواز که زړه مې ويلېږي
 سترگي غوڅېږي باڼو رپېږي
 اثر د غم دی رامعلومېږي
 کم بد خبر به راوړسېږي
 ديار د تللو خبري کېږي

برايي شپه لاله ما سره و
 په خاص خلوت کي سره پراته و
 خلاص له اغياره هم دوه په دوه و
 شونډي پر شونډي او خوله په خوله و
 قدر د وصل راڅخه نه و
 نن جدايي که له ما بېلېږي

پرون په بهر نن به پر بټ وي
 پر لار بې کاني او که به مټ وي
 ملاستی د شپې بې د چا پر هټ وي
 نه بې پوزی وي نه به ئې کټ وي
 له ستومانۍ به په لټ د پټ وي
 هر دم بې ورېږي په ځان خرڅېږي

پر مخ بې پروت وي سپېره گرزونه
 خولې به درومي باندي رودونه
 حلق به ئې وچ وي له ځيگر خونه
 شونډي به زېښني لکه لعلونه

تہاڪي پڻبني بي لڪه گلونه
چي شگوفه شي بيا ورڙپڙي

از افراد بديع اوست:

هر قدم چي ستا پر محڪه لگبدلي
وايمزه "يا ليتني كنت تراب"

د طفلانو په لاس بله تخته نشته
نړوي په هره ورځ د مجنون شنخته

چي په سره خوله ئي خندل دا ئي سزاده
كه لاله د غم د باره تار په تار لار

ته چي تل پر لاس و پښو باندي حنا ږدي
گويا عين دا سورا اور پر زړه حُما ږدي

شمس الدين عالم جامعي بوده كه كتابي را بنام سراج الموتى در پښتو
نكاشته و نسخه قلمی آن پيش نگارنده موجود است، ازین كتاب تبحر وی در
فقه اشكار است. زیرا كه از تمام كتب فقه و اخلاق مسائلی را راجع به اموات و
تجهیز و تكفين و غیره باكمال استیفا گرد آورده است، كه بر وسعت معلومات
فقهی وی دلالت میكند.

﴿ ۱۴ ﴾

محمد امان داوی

پسر ملا زمره ولد ملا علی بیگ از نواده ملا علی اخوند قوم داوی است، كه
سال ۱۱۹۶ هـ در بند تیمور قندهار متولد و بعمر ۹۱ سالگی در كشكنود بسال
۱۲۸۷ هـ وفات یافته است. جنابش از صاحبزاده شهید میربازار استفاضه نموده و با

برادر میان عبدالحمید صاحبزادهٔ ذاکر نیز قرابت و رابطهٔ عرفانی داشته است. محمدامان عالم و عارف و سالک راه طریقت بوده، و عشقی به آستان نبوی داشت و دیوانی در پښتو بنام مفتاح العاشقین از وی یادگار است. کلامش پخته و در طبقه اول شعرای افغانی درجهٔ آخرین را دارد، از و است:

په هغه نفس چي و خپږي راښي يم
چي مي بي ديار له ياده سره نغږي
مرده دل دي د سيني نه زړه پيرون كي
يو ساعت په كور كي نه پرېږدي څوك مړي
په خاكونو به ئې دا گل صد برگ شي
چا چي زړه پاره پاره و گورته وړي
كه درست عمر د يار غم محمدامان كه
خدای دي نه كا چي به شي ورځني سترې

هموراست:

د همه بناديو سرد يار الم دی
چي فرياد ورځني کاندې هغه گرم دی
څو دي زده همري ستم کوه دلبره
په تندي موقبول کړی ستا ستم دی
شکسته په شکسته باندي عزيزوي
ځکه زړه مي ستا و زلفو و ته خم دی
مگر ستا د مخ لمر و خپږي روڼا شي
اوس خو درست جهان پر ما باندي تورتم دی
عاقبت به مخ تورن لکه قلم شي
هرسړی چي دوزبان لکه قلم دی
تر ايذائي لاپخوا سزاد کړوده
په معنی كي ظالم ماردی یا لرم دی

منت بار دیارد خیال محمد امان دی
چی ہمیش ورسره مل په غره په سم دی

﴿ ۱۵ ﴾

میرزا حنان

از ادبای شیرین مقال و پخته گفتار درجه اول است که از ادبستان مرحوم سردار مهردل خان مشرقی در قندهار در حدود (۱۲۵۰هـ) برآمده و شعر پښتو و پارسی گفته است. میرزا حنان پسر محمد حسن و از سکنه قریه مروت کلا قندهار است، که دیوان مردف و مرتبی از او در پښتو مانده و تعداد اشعار و ادبیات آن تا به (۴) هزار بیت میرسد، تمام غزلیاتش (۷) فرد و در آخر دارای ترجیع، مخمس، رباعیات، مثنوی سراپای معشوق است، میرزا حنان شاعر بدیع و مبتکر است که سبک استاد بزرگ ادب پښتو عبدالحمید مهمند را تعقیب و پیروی میکند:

د حمید د خوش نظمۍ په زراعت کښي
دا حنان ئي دی د شعر خوشه چین

شاهباز تخیل شاعرانه میرزا حنان خیلی بلند پرواز و بداعت پسند است. وی چون حمید تلازمات جدید و استعاره های نو و تشبیهات قشنگی را از خود ابتکار میکند، مثلاً جزای دل غافل را اینطور بیان میکند:

دا غفلت نیولی زړه به رېز مرېز کم
ماتېده د زنگ و هلي قلف کيلي ده

لاله بنظر ادبای یک مخلوق مدعی بگراف و شوخ چشمی است، زیرا وی بار خسار شفق گون حضرت محبوب دعوای همسری و زیبایی دارد. شعراء جزای این دعوای پوچ و جسارت کارانه اش داغ خونین وی میداند، این مضمون را شعراء خیلی فرسوده و کهنه ساخته اند، ولی میرزا حنان با استدلال خیلی ساده درین زمینه ابتکار کرده است:

په رخسار دي که لاله د عوه که خه شو
تل نصیب د صحرا شینو جاهلی ده

یعنی: "اگر لاله مدعی همسری رخسار تو است، چه پروا دارد زیرا که
نصیب صحرائشین ها همین جهالت است و بس".
از غزلیات اوست:

هغه څوک چي جام د لبو د دلبر خوري
هم هغه په دا دنيا آب کوثر خوري
چي سيالي کوي د يار له شوخو سترگو
همپشه لکه بادام کاني پر سر خوري
چي ارمان د يار د خولې لري په زړه کښي
د غنچې په شان مدام خون جگر خوري
دلنشين چي ئې سي خيال د باڼو گانو
هغه هر ساعت په زړه باندي خنجر خوري
چي سياه بخته شي په عشق کښي مقصود مومي
لکه زلفي د زرخ د سيب ثمر خوري
گرداگرد ئې پر خوله خط نه دی حنانه
مورچه گان سره ټول سوي دي شکر خوري
(ديوان قلمی: ص ۱۰۸)

نسخه های دیوان حنان در قندهار کمتر بدست می آید، یک نسخه آن که
در سنه ۱۲۷۵ هـ نگاشته شده از نظر نگارنده گذشته است.

﴿ ۱۶ ﴾

صديق اخندزاده

صديق اخندزاده هوتک در بازار شکارپور قندهار در حدود ۱۲۵۰ هـ
سکونت و حیات داشته، و شاعر فکاهی و هزل گوی معروفی است که اثری بنام

(مهملات صدیقی) ازو مانده و بعد از وفاتش تلف شده است. اما اکثر مهملات غریبه و هزلیاتش بر زبان عوام جاری و نقل شده. وی نیز در ادبستان سردار مهردل خان مشرقی راهی داشته. و گاهی که از هزل به جدمیل فرموده غزلیات غرائی را سروده، و مقام شامخی را در جرگه ادبی شعرای بر پستون اشغال داشته است. اشعارش رقت انگیز و طبعش گواراست، ازواست:

د عاشقی په کور کښې دومره دسترس لرمه
سربه قربان تر خپل جانان کم دومره وس لرمه
که د دیدن حج اکبر کوي تلوار راو که
پر سپین رخسار باندي د زلفو تور اطلس لرمه

در بیت دوم صلاى عام حضرت محبوب است برای باریابی دلباختگان جگر سوخته ولی با تلازم حج اکبر و خانه کعبه و اطلس سیاه زلف چطور شیرین ادا شده است. این خود کمال شاعر و ابتکار طبع اوست، میرزا حنان ادیب معاصرش وی را در یک غزل در جمله شعرای نامی قندهار چنین می ستاید:

اوس صدیق اخندزاده ښه شعر وایي
ډېر ښه پوه دی د بیتو په نښلول

﴿ ۱۷ ﴾

ملا جمعه بارکزئی

ملا جمعه از گویندگان پخته و متین پستو است که در قریه ماشور کهنه قندهار در حدود (۱۲۵۰ هـ) سکونت و حیات داشته. از قوم بارکزئی گرجی زئی است. وی حیات عارفانه داشته و در حدود ۱۲۵۹ هـ به زیارت مکه معظمه و مرقد منور نبوی ﷺ فائز گشته و بعمر ۷۰ سالگی در ارض مقدس وفات یافته و آنجا آرامیده است، تاکنون نواده وی در قریه مذکور موجود است و سکونت دارند.

ملا جمعه دارای دیوان مردف و مکملی است که نسخه های قلمی آن کمتر بدست میآید، ازوست:

پر سپین مخ ئی زلفی دام خالی دانه کڙ
 پکښې کاندې تل د زړو گرفتاري
 هر چي دي له خپله خانه رارسېږي
 دلگيري ناقاراي او ييماري
 چي په ظرف کښي ئی د متن معنی نه وي
 څه په کار دي مات د خاورو کتوري
 لکه وپيښي کوډي زاړه هلوونه
 داسي زېب کاد نابابو شاعري
 ما جمعه دي په زينت سره پيودلي
 د معنی په تار نايابي مرواري

میرزا حنان قندهاری ملا جمعه را استاد شعر می شمارد و میگوید:

ملا جمعه په شاعري کښي ډېر استاد و
 په هر بیت سره ئی زړونه سولول

﴿ ۱۸ ﴾

ملا جان محمد کاکړ

حافظ ملا جان محمد از قندهار و قوم کاکړ بوده. در حدود ۱۲۳۰ هـ حیات داشته و شعری در مدح و نعت نبوی ﷺ همچون ملا حسن تلوکان می گفته است. راجع به او معلوماتی بدست نیست، جز اینکه میرزا حنان وی را در جمله شاعران پیش از عصر خود چنین ستوده است:

جان محمد... کاکړ په نعت و مدح

سیال ئی نه و په پښتو کښي په ویل

﴿ ۱۹ ﴾

سردار مهر دل خان

از سرداران معروف افغان و ذات ادب دوست و معارف خواهی بود که در

پنتو اشعار گرانبهائی دراد، و در پارسی کلیاتی از خود بیادگار گذاشته و مشرقی تخلص میکند. دیوان پنتوی وی جداگانه دیده شده، اما متأسفانه اکنون نمونه از آن در دست نیست.

﴿ ۲۰ ﴾

اخوند گدای

از علمای عصر خود بوده و حیاتی زاهدانه داشته است، وی در پنتو کتابی را بنام نافع المسلمین منظوم داشته است، طبعش پخته و مقتدر است، از و است در بیان مظاهر قدرت:

سوی مخ د مَحْکِی شین لکه بهار که
 د خزان لمبو وهلی لاله زار که
 په قدرت سره که و چي لنبتي تاندي
 لکه زلفي د خوبانو پر مخ باندي
 سره گلونه له بناخونه را بیرون که
 تور خالونه ئې په زړه کبني اندرون که
 دیوه په سردستار د سعادت که
 په گردن د بل زنار د شقاوت که
 عیني عیني دیوانه عیني عاقل که
 عیني عیني ناقابل عیني قابل که
 هر یو کار ئې پر حکمت واره په خای دی
 هر چه که هغه به و که هسی خدای دی

ته که یو خله نظر په حقیقت کړې
 له دې حقه به روزي ښه معرفت کړې
 (نافع المسلمین قلمی)

علیخان اخندزاده

راجع به این ادیب گمنام نیز چیزی در دست نیست، تنها میرزا حنان وی را در جمله شعرای پیشین بقلم داده است:

علیخان اخندزاده هم بنه شاعرو

بنه ابدار دُرئی له ژبی تو یول

عیسی اخندزاده

از معاصرین میرزا حنان است، اشعارش بدست نیامده، حنان نسبت به او چنین مینگارَد:

د عیسی اخندزاده شعر که واورې

آفرین به باندي وایې تل تر تل

شیرمحمد هوتک

ملا شیرمحمد ولد ملا ولی محمد هوتک ساکن قریه مندلی سار قندهار است که از علمای عصر خود بوده، و حیاتی منفردانه و عارفانه داشته است، جنابش به خانواده صاحبزادگان ذاکر اخلاص عقیدتی داشت، و بعمر ۶۰ سالگی بسال ۱۳۰۴ هوفات یافته، در قریه خود مدفون است. جناب ملا صاحب طبع روانی داشت و دیوانی از خود گذاشته که نسخه های آن کمیاب است، شیرمحمد از شعرای طبقه اوسط پستواست، وی راست:

نام و ننگ په عشق کبني خومره لو گناه ده

په مذهب د عاشقانو دی دروهلی

هسي غم نه دی چي څوک ئې پرسر واخلې
 دغه باردی د عاشق پرسر ترلی
 که دي چیري په خیال گزري چي هوس دی
 د عشق اور دی تر تمام جهان وتلی
 که لمبه د بېلتانه دي پرسر راسي
 بیا به نه وکړې هوس مادی لیدلی
 مال و ځان مي د اشنا پر مخ فدا سو
 شېر محمد دی دغه سود و زیان منلی

﴿ ۲۴ ﴾

خدایرحم اکاڅپل

در حدود ۱۳۰۰ هـ به قریه (ملیزو) علاقه سیوری کلات میزیسته، و زندگانی ساده و غریبانه داشته است، تمام عمر خود را بفرغت و سبکروحي گذشتانده و در فضای آزاد وطن همچون بلب شیرین نوائی، به ناله های طبیعی و دلچسپ خویش شور افکنده است. وی در اوائل سلطنت امیر عبدالرحمن خان وفات یافته و در کوهسار سیوری کلات غنوده است.

خدایرحم از شعرائی است که گفتارش لهجه طبیعی داشته و اثری از تصنع در آن دیده نمیشود باوجودیکه امی بوده باز هم اشعار و گفتارش دارای سلاست و رشاقتی است، و مزایای ادبی مخصوصی بخود دارد. ...* غزلیات و اشعارش را بلهجه ملی در مجالس نشاط و سرور میسریند، و شهرتی ازین راه یافته است، احساسات و عواطف شاعر ملی ما خیلی ساده اما شورانگیز و مهیج است. خوانندگان محترم ازین غزل قیاس کرده میتواند^(۱):

* دغه کلمه نه لوستل کېده (رو هیال).

(۱) شماره ۲۰ سال ۱۲ طلوع افغان، مضمون: شعرای پښتو.

خونخواري سترگي دي نن بيا کوي د زړه بڼکارونه
 زلفو دي واچول پر غاړه د سپوږمۍ دامونه
 پر صبحدم د باغ و لورته گذرو کی جانان
 گلانو واغوستل د شرمه د غنچو سترونه
 صنمه جوړو جفامه کوه آزار به واخلي
 تر پولادي غشو بتر د نيمو شپو آهونه
 د دې دورنگ فلک له لاسه سوړو شين گرز مه
 که ماته راکې سپينه خوله سوړکي لبان لعلونه
 ماچي د خپل خيرن بدن غسل په اوبڼکو وکی
 وه ناروا ماته روا داستاد مخ سيلونه
 که د جنت په باغ کي گرز مه خوشحاله نه يم
 ماته بې ياره څه په کار دي د جنت گلونه
 غم دي سته په خپل زړگي رسوا به سپې خدايرحمه
 پر مجلسيانو اورپاشي داستاد سوزيتونه

ازین غزل که بر لهجۀ ملی بالحن سوزانی خوانده میشود قوت طبعش
 ظاهراست. تناسب و تلازمات ادبیانۀ آن خیلی ساده و بسیط اما دلچسپ و
 شیرین است. اگر فرضاً کسی ما را در دام بکشد چه یک واقعهٔ عجیبی خواهد
 بود! ولی شاعر ملی این خارقهٔ فوق العاده را باسادگی و بساطت شورانگیزی
 تصویر کرده است، زیرا در بیت اول روی زیبای حضرت محبوب را ماه و زلف
 های سیاهش را دامها می انگارد که بر گردن ما پیچیده است! چه یک تصویر
 ساده، اما خیلی دلچسپ ... در بیت دوم میگوید: چون یار من سحرگاهی
 بسوی گلشن بگذشت، گلهای شرم (همچون دو شیزگان زیبا) نقاب های غنچه را
 پوشیدند.

در بست سوم میسراید: یار من جوړ و جفا مکن! آزار خواهی یافت، زیرا
 که آه های نیشی گرم عشاق از تیرهای فولادی نیز تیز تر و رساتر است.

در بیت چهارم صنعت سیاق الاعداد را به اجتناع الوان مراعات کرده میگوید: از دست آسمان دورنگ (دورو) سرخ و سبزم (یعنی کوبیده و مجرم) اگر جواهر سرخ لبان و دهان سپید (بوسه) را بمن بدهی چه خواهد شد؟ در بیت پنجم تماشای رخسار گلگون یار را به سند فقهی بخود روا میکند: "چون بدن خود را باشک گرم خود غسل کردم تماشای روی یار را که ناروا بود روا شد". در بیت آخرین احساسات سوزان و پر شور خود را چطور خوب اظهار میکند، بخود میگوید: "غمت را در دل اندوهگین خود نگهدار زیرا ناله های سوزناک بر دوستان و همشینیان آتش را میپاشد". حقیقتاً این شاعر ملی ما مرتبه بلندی در گروه شعرای پښتو دارد.

﴿۲۵﴾

عبدالودود ستریانې

از قوم ستریانې و پدرش میر هزار نام داشت. در شهر قندهار میزیست. پیشه اش تجارت و رخت فروشی بود. گاهی به هرات نیز رفت و آمدی داشته. عبدالودود دارای طبع روان و دیوان پښتو و پارسی است. اشعار پښتویش غالباً طبیعی و بر لهجه ملی بوده که در مجامع طرب و نشاط سروده میشود. این شاعر ملی در حدود ۱۳۰۰ هـ در قندهار میزیسته و در آواخر عمر خویش بسال ۱۳۲۳ هـ عزم سیاحت هند را نموده، چون به حدود پشاور رسید در یکجهان غربت و ناکامی از دنیا گذشته، و دیوان نفیس وی در نتیجه بیباکی اخلاف با یک حالت اسفناکی ضائع گردید، که جز اوراق پریشانی از آن مجموعه گرانها چیزی نمانده است^(۱).

تخیلات شاعرانه عبدالودود خیلی ساده و طبیعی است، اما نزاکت ها و صنایع آن نیز استادانه و بلیغ است. مثلاً همشینی محبوب را بارقیب و اغیار چنین تصویر کرده است:

(۱) شماره ۱۶ سال ۱۲ طلوع افغان مضمون شعرای پښتو.

اغيار پريار باندي بسته کړه خارگيري پر گلو
دا خوار و دود د بېگانه په شان له دره شپي

در قندهار رسم است که برای حفاظت گل بر دو را دور آن خارها می
بندند، تا محفوظ بماند. عبدالودود میگوید: وجود اغیار نزد محبوب من مثل
خارگیری گل است، که مانع از وصال عاشق است.
ازوست بلهجه ملی:

زلف دسته خوله دي پسته لب دي شورونه کوي
چشمان تورکان ایرغ بسته، ظلم و جبرونه کوي
مخ دي بوستان خط دي ريحان دا مشکين خال دي باغبان
شکر طوطي دي زبان ښه گفتارونه کوي
لکه فرهاد کوم فریاد په دیدن نه سومه ښاد
دا شپړين روح مي نامراد کوچ له اندرونه کوي
لکه مجنون پروت يم محزون لیلی آخر شو ژوندون
يو وار بېلتون که بېلتون، چي مرگ وارونه کوي
راغی جلا دپه څه بېداد په زړه کې هيڅ نسته داد
عالم سو ټول په فریاد پر ما ظلمونه کوي
پروت دی خوږمن پر زکندن دود و خوار دی رفتن
يو وار ئې وکه دیدن بیا ارمانونه کوي

﴿ ۲۶ ﴾

ملا میران

پیش از سال ۱۳۰۰ هـ در قرای دامان سمت شرقی قندهار میزیسته، و
شاعر نامداری بوده که دیوانی در پستون نیز از او مانده است، که خیلی کمیاب و
نادر است.

راجع به او زیاده ازین چیزی در دست نیست، عبدالله شاعر مابعدش وی

را در جمله شعراء چنين ستوده است:

ملا میران که بیا و گورې بنه شاعر دی

﴿۲۷﴾

حاجي عبدالله پوپل زئی

ولد عطاء محمد خان در حدود ۱۲۶۰ هـ در قریهٔ بلدی قندهار متولد گردیده و ایام طفولیتش در شهر و قریهٔ مذکور بکار زراعت و فلاحت گذشته، و در ادبستان سردار مهردل خان مرحوم راهی داشته با سردار مرحوم طرزی افغان در قندهار رفیق بوده و عمری را در کابل بخدمتش سپری نموده و به زیارت بیت الله شریف نیز چند بار مشرف شده است. حاجی عبدالله آدم جواد و بلند فطرتی بوده که عمری را در نهایت سادگی و آزادی گذرانده و بسال ۱۳۳۳ هـ وفات کرده است.

عبدالله در پارسی و پښتو طبع خوبی داشته و دیوانهای مردفی در هر دو زبان از او مانده است، علاوه بران مثنوی در بیان اخلاق و مثنوی دیگر بنام عبرتنامه راجع بحوادث زندگانی خودش از ویادگار است.

اشعار حاجی عبدالله عموماً عشقی و اخلاقی و متصوفانه است، خودش میگوید:

په مذهب کښني گاه گاهي اخلاقي يم
په مشرب کښني له صوفيانو ملاقي يم
کتابونه مي د عشق ياد اخلاق دي
بخيلان مي په مذهب واره طلاق دي

از غزلیات اوست:

په څه غم شوم مبتلا د زړه له لاسه
چي کمی نه کړي ژړا د زړه له لاسه
په سرو وینو کښني د زړه غوټې و همه
راته ملک شو کربلا د زړه له لاسه

په ظاهر که ساز و باز کوم له خلقو
 په باطن کړم و او یلا د زړه له لاسه
 هر چي طفل په شرمپري هغه کاندې
 ځکه هسي شوم رسوا د زړه له لاسه
 په هوس د هر گلرخ شم ترموم نرم
 عزت پرولم بې بهاد زړه له لاسه
 د بابا تر منزله تېر شولې نیکه شوې
 لا وټېرې عبدالله د زړه له لاسه
 (دیوان قلمی عبدالله)

﴿ ۲۸ ﴾

رحمت داوی

از شعرای صاحب دیوان پښتو است، که عبدالله پوپل زئی وی را چنین معرفی میکند:

بل رحمت داوی کتاب لري دلکشه
 گمان نه کړم چي بې څوک لري دفتر
 ﴿ ۲۹ ﴾

ملا محمد کریم

از اساتید حاجي عبدالله است، که شاعر خوبی بوده و دارای اشعار پښتو است، و زیاده ازین درباره وی معلوماتی موجود نیست.

﴿ ۳۰ ﴾

عبدالکریم

از شعاری خوب پښتو است که عبدالله راجع به وی چنین اظهار کرده است:

د عبدالکریم غزل می اور پدلی
زړه د بېخه پرې کوي لکه خنجر

معلوم است که پیش از عصر او گذشته است.

﴿۳۱﴾

فیض الله ارغندابی

در قریهٔ مرنجان ارغنداب قندهار میزیسته، و طبع روانی داشته، و اشعارش تماماً بلهجهٔ ملی است، در حدود ۱۳۰۰ هـ در آنجا وفات یافته و اشعارش بر زبان عوام مروج است، و در مجالس طرب خوانده میشود، حاجی عبدالله یادی از او مینماید.

﴿۳۲﴾

کمال دهر اوت

شاعر امی و ناخوانی بوده، که اشعارش طبیعی و بلهجهٔ ملی است و در بین عوام شهرتی ازین راه دارد، در جملهٔ اشعار ملی غزلیاتش شور انگیز است در مستتر فرانسوی نیز ذکری از او مینماید.

﴿۳۳﴾

بر خوردار

از شعرای طبیعی سرای گذشته است، که اشعارش بر زبان عوام نقل آمده و بلهجهٔ ملی سروده میشود.

﴿۳۴﴾

امیر نورزئی

از قوم نورزئی قندهار و صاحب دیوان است که خیلی کمیاب و نادر میباشد چون اثری از او دیده نشده معلوماتی زیاده ازین درباره اش بدست نیست.

ملا حفیظ قندهاری

وی نیز از شعاری گمنامی است که آثارش نادر بوده، و معلوماتی ازو بدست نمی آید.

طالب قندهاری

اشعار سوزناکی بلهجه ملی دارد، از طبقه طلبه علم بود و بدرد محبت گرفتار بوده است، ازوست:

نن دي ولي سترگي سرې دي ته واډېر دي دي ژړلي
 ياره كور بانو دي غشي عاشقان دي په پييلي
 زيارتو لره به ځمه خپل آشنا به يادومه
 د ژوندومي لاس پرسرسو، تنگوم دلحد مړي
 زه طالب غريب فرياد كم، چي دا خپل جانان په ياد كم
 د غماز دي كور خراب سي نن ئي بيا دي څه ويلي؟

ملا نظر محمد كاکړ

از علمای عصر خویش بوده، و در حدود ۱۳۰۰ هـ در زنگی آباد قندهار سکونت و حیات عارفانه و مجرد داشته است، نظر محمد در پستوو پارسی شاعر شیوائی بوده، که دیوانی بهر دو زبان ازو مانده و متاسفانه خیلی نادر و منحصر بفرد است، از غزلیات اوست:

که ته یو دم د خپل حسن لمراظهار کړې
 عاشقان به د منصور په دود په دار کړې

زه یونه یم چي له غمه در بدر شوم
 خلقې دي له دې غمه تار په تار کړې
 بې له یاره خندا کار دی د هلکانو
 که ته خاندې په دنیا کښي ځان به خوار کړې
 اې نظر محمده سر په زنگون کښې پرده
 په اشنا پسي تل ژاړه چي ئې یار کړې
 (از سفینه قلمی نظر محمد)

﴿ ۳۸ ﴾

ملا عبدالباقي کاکړ

از علمای متورع و پاک نفس و متصوف قندهار بوده که در علوم فقه و عقاید و اخلاق اختصاصی داشت، جنابش خیلی ریاض و زحمت کش یک عالم ربانی و صوفی مشرب کهن سالی بوده، که عمرش تا بصد سال میرسید، وی تلخ و شیرین روزگار را بسیار چشیده و دانشور پخته فکری بوده است. که بارها از راه بر بزیارت بیت الله شریف مشرف گشته و در ممالک عربیه سیاحت ها کرده است.

جنابش عشقی به احیای سنن نبوی ﷺ و اوامر دینی داشت، و دقیقه از امر معروف فرو گذاشت نمیفرمود، و همواره میخواست مزایای امر معروف و نهی عن المنکر را ب مردم بنماید، وی تمام عادات فاسده و رسوم غیر مشروعۀ که بدین اسلام بمرور قرون آمیخته شده، زیر تنقید میگرفت و میخواست شریعت مطهر و دین اسلام را از چنگال آن برهاند، برای این مطلب مهم کتابی را بنام (تهذیب الواجبات لتخريب العادات) در بحر طویل پښتو (مثنوی) تخمیناً در ۶ هزار بیت در اواخر سلطنت امیر عبدالرحمن خان منظوم داشته و تمام اوضاع خلاف شرع نبوی را کلاً و جزواً تحت انتقاد دیندارانه گرفته است. جناب مرحوم متخلص به افغان و یک مجسمۀ تفکر و در اسلامیت و غیرت افغانیت بوده سبک گفتارش خیلی متین و عالمانه و اثرناک است.

درین کتاب مسائل ضروریه فقه و اخلاق اسلامی را به اقتضای حضرت امام
 همام غزالی رحمته اللہ علیہ بیان فرموده و ضمناً ناله های درد انگیزی را برای اصلاح
 ملت از دل غیور مجروح خویش کشیده است، در ابتدای کتاب میفرماید:

را اخیستی می شهباز دی د خپل عشق رباب و همه
 نغاره د اسلام کوک سوه دواړه برېته تاوومه
 بنه شراب ساقی له عشقه عالم ټوله سو گلرنگه
 خوشحالی پر حال د هغو چي ئې زړه پاک سو له زنگه
 شه نغمې شه ترانې دي قسم قسم آوازونه
 قمریان پر بناخو ناست دي مطرب نوي کړه سازونه
 خم په جوش پیاله په دور قلقل شو د صراحی
 مستانه په رقص راغله درب و درب د پاکوبی
 خورا پسته پښتو وایه بلند مه درومه افغانه
 که قلم بو الفضولي که ټینگ ئې نېسه له بیانه
 التماس د سعادت کړه پښتانه لره د خدایه
 د نږکی خښته ئې کښېږده بنه محکمه له تهدایه

این عالم مغفور روز چارشنبه ۶ دلو ۱۳۰۴ شمسی وفات یافته، و در مقبره
 عمومی قندهار مدفون است.

﴿ ۳۹ ﴾

سید محسن آقا

از ادبای قندهار است، که در عصر امیر حبیب الله خان در قندهار سمت
 مدیریت مدرسه حفاظ قندهار داشت. سید مرحوم بعربی و پارسی و پښتو
 نگاشته میتواندست و یکشخص فکور و منوری بود. مقالات و اشعار در مجلدات
 سراج الاخبار کابل، و طلوع افغان قندهار نشر شده، و در پښتو طبع روانی
 داشت.

جناب سید در همان عصر رساله در چند هزار بیت در بیان مزارات متبرکه قندهار و سادات گرام منظوم داشته و بیادگار گذاشته است این رساله نسخه منحصر بفرد و بخط خود مرحوم موجود بوده، و مثنوی است در بحر حقیف پستو. سید مرحوم بعمر ۵۵ سالگی روز دوشنبه ۱۷ شوال سال ۱۳۴۱ هجری وفات یافته و بطرف شمال قندهار بر کنار جوی شاه مدفون است.

شعرای معاصر یا دوره تجد ادبی پستو

شعر قدیم و سخنوری جدید

شعر پستو در دوره های قدیم طوریکه پیشتر دیدیم متضمن همان مضامین عشقی و اخلاقی و تصوفی و حماسی و دینی و غیره بوده، و سبک گفتار و میزان و اصولی آن تا یک وقتی تابع الحان موسیقی ملی و لهجه وطنی بوده، و بعد از آن در قالب عروض ریخته شده، و دارای قافیه و وزن شده است. ولی زبان هر ملتی با اوضاع اجتماعی و کیفیات روحی و معنوی وی دستخوش تغییر است. طوریکه دانشمند معروف فرانسوی گوستا ولوبون میگوید: "هر ملت و قومی مدام در کار تغییر و تبدیل دادن زبان خود میباشد، و علت این امر همانا متابعت کردن است. از ترقیات معنوی ملل و افرادی که بدان السنه متکلمند هر قدر افکار و خیالات جماعتی جلو برود، زبان او نیز بهمان نسبت مجهزتر و بلیغ تر میشود. مفهومات تازه، مستلزم کلمات تازه است، و با ظهور و بروز خرده کاریهای عوام احسی و ذوقی، تغییرات دقیقه و لطیفه بالمال بوجود می آید، اگر صفت بارزه قومی حدت و شدت در قوه تصودیه باشد، بالطبع اصطلاحات شاعرانه و استعارات و تشبیهات در زبان او وفور حاصل مینماید، و بر عکس تمایل او بعلوم مثبت و اختیار و استدلال زیاد باشد مصطلحات فنی، بالاخص در نزد او زیاد میشود، هکذا قومی که باصطلاح مادی است، و دارای اخلاق و افکار علمی می باشد، قهراً سخن او موجز و کلامش

مختصر و مفید میشود، و برخلاف اگر جنبهٔ عرفانی و عادت به مراقبات و مکاشفات داشته و از سیر در عوالم عرشی و فرشی متلذذ باشد، در کیفیت سخن راندن و بیان مقصود او نیز نوعی رخوت و ابهام پیدا شده. و عموماً الفاظ جمل در لفافهٔ اطناب و اشباع جلوه گر خواهد گردید، بر سبیل مثال باید نظری بزبان فرانسه انداخت، که باصراحت و رشاقت و اعتدالی که از صفات ممتازة آنست بدرستی مظهر روح ملت فرانسه است، و زبان المانی، با مفردات دراز و جمله بندیهای پیچ در پیچ کاملاً نمونهٔ روح عمیق و عرفان پرست ملت المان است و زبان انگلیسی که ادغام معانی و ایجاز و اختصار از خصائص مبرزة آنست بالتمام آئینهٔ ضمیر نمای جماعت عملی و فعالی است که ساعات و دقائق برای افراد آن بهای زر مسکوک را دارد...^(۱).

دوره شعرای معاصر پستورا ما (دورهٔ تجدد ادبی) این زبان می دانیم، زیرا درین دوره طوریکه در بالا ذکر شد افکار مضامین جدید و سبکهای تازه و تبدلات محسوس و نوینی در ادبیات این زبان بوجود آمده و عصر نو ادب و شعر نوی را بمیان کشیده است.

خصائص و مزایای شعر جدید

دورهٔ تجدد ادبی از عصری آغاز میشود که آثار مدنیت اروپا باین سرزمین سرازیر شده و انقلابی را درسرخ تفکر و حیات و اطوار معاش و زندگانی اقوام مشرق افکنده است. این دوره و این تحول و تبدل تدریجی ادبیات و سخنوری زبان پستورا از دو ناحیه زیر اثر گرفته، و رنگ نوی داده، و بسبب تازه ریخته است. اول از نقطهٔ ادبیت و وزن و عروض و قافیه یعنی سبک ظاهری و طرز نگارش و اسلوب مادی. دوم از ناحیهٔ معنی و مضمون و احساسات و عواطفی که

^(۱) مبحث نشو و نمای زبانها. از کتاب (تمدن های نخستین) تالیف گوستاو لوبون، طبع پاریس: ۱۸۸۹ع.

دران نهفته شده و افکاری که دران از جنبه معنوی جا داده شده است بعبارت واضح میگوئیم: که ما درین دوره تجدد دو نوع گوینده و نگارنده موجود داریم: یکی آنهایی که سبک سخنوری را به اسلوب قدیم پیروی دوم همان ادبائی است که نوی احساسات و عواطف و افکار خویش را با تجدید سبک گفتار توأم ساخته، یعنی هم نوفکر کرده و هم بطرز نوسروده و گفته اند.

ادبا و گویندگان دوره جدید ما دو طبقه اند:

اول: آنهایی که (مطابق به تقسیمات جغرافی موجوده) از وطن عزیز و خاک پاک افغانستان برخاسته اند.

دوهم: آنهایی است که از سرحدات مشرقی افغانستان (صوبه سرحد شمال مغربی هند) یعنی پشاور و اطراف آن برآمده اند، که ما مشاهیر ادبای هر دو طبقه را ذیلاً نام می بریم:

سخنوران معاصر افغانستان

شعراء و گویندگانی است که افکار جدیده را بسبک قدیم و اصول کلاسیک گفته و سروده اند، یعنی سبک نوی را ابتکار ننموده و بهمان بحور و عروض و قوافی کهنه اشعاری بمیان کشیده اند، که حاکی از احساسات و افکار عصر نو است^(۱).



غلام محی الدین خان افغان

از ادبای فکور و فضلی دانش دوست افغان است، که در عصر امیر حبیب الله خان در کابل سمت مدیریت مکتب دارالمعلمین را داشت، و در مکاتب

^(۱) چون آثار اغلب این ادباء در مطبوعات وطن نشر و اشاعه یافته و بمطالعه خوانندگان رسیده است بنابراین بلحاظ اختصار نمونه های اشعار آنها را ننویشتم.

هند تحصیل نموده به اغلب السنه هند واقفیتی داشت. جنابش یک افغان غیور و روشن فکری بوده، که جمعی از همراخان و شاگردان خود را در کابل بفکر وطنخواهی تربیه داده است.

غلام محی الدین خان مرحوم عشقی بزبان ملی داشت، و شعری در آن زبان میسرود و (افغان) تخلص مینمود که بعضی از اشعاری در دوره های سراج الاخبار کابل انتشار یافته است.

افغان ادیبی است که سبک گفتارش خوب و دارای جذبات وطن خواهانه بوده و در اسلوب گویندگی بشعرای کلاسیک پستو اقتفا میکند، اما افکارش نو است. از دردهای نوی می نالد و عشقی بوطن و علاقمندی بجامعه دارد.

افغان در وصایای آخرین خویشتن بشاگردان و همراهان رشید خود اندرز داده که شاید آنها مساعی خود را به احیای زبان ملی پستو وقف بسازند.

خلاصه: افغان مرحوم از مفکرین عصر خود و ادیب بزرگوار زبان پستو است.



مستغنی مرحوم

مرحوم عبدالعلی مستغنی از شعرای نامور و ادبای معروف افغان ولد ملا رمضان ولد ملا قضا ولد ملا رسولداد قوم هوتک است که در ۱۷ ذیحجه ۱۲۹۳ هـ در بالاحصار کابل متولد گردیده و در دوره معاصر زبردست ترین ادبای افغانستان است.

مستغنی در پارسی شاعر عالی مرتبتی است که آثار گرانبهای دران زبان دارد همچنین اشعار روان و آبداری را در پستو میسروده است، که در سراج الاخبار کابل و مجله کابل و تمام جرائد و مطبوعات وطنی نشر شده است.

مستغنی اشعار خود را در پستو برویه کلاسیک میسرود، و عشقی به احیای زبان پستو داشت، موضوع گویندگی وی درین زبان همان افکار نو، و احتیاجات عصریه وطن و ملت است که برشته نظم کشیده و مواعظ بدیعی دران

بارہ سرودہ است.

مستغنی مرحوم در اواخر عمر خود عضویت انجمن ادبی کابل را داشته و بعمر ۶۰ سالگی بتاريخ ۲۱ حوت سنہ ۱۳۱۲ شمسی در کابل وفات یافته است. اشعار آبدارش جز همان قسمتی که در ایام حیاتش ذریعہ مطبوعات وطنی نشر و اشاعہ یافته بصورت جداگانہ تاکنون طبع نشده است.



سید حسن خان فرقه مشر

از جوانان منور و فکور عصر حاضر است، که در وزارت حربیہ افغانستان رتبہ فرقه مشری ثانی را در ریاست حرب داشته، و در پستو از ادبای بدیع و مبتکری محسوبست. جنابش افکار بلند و عالی دارد، گفتارش متین و جزیل و دلچسپ است.

جناب سید حسن خان از سخنوران عالی مرتبتی است که مطالعات بلند علمی و فلسفی در سخنانش اثر بارزی را دارد، و هر چند کم گفته اما پر معنی و متین و گرانبها است.

جنابش پسر سید حسین پاچای کنری است که علاوه بر فنون حربی در حکمت آلہی و علوم اجتماعی و تاریخ و منطق و فلسفہ مطالعاتی دارد. قریحہ شاعرانہ اش متین و سبکش مخصوص بخود شان است. این غزل از اشعار بلند اوست، و متانت سخنوری از آن اشعار است:

پہ نغمہ لکہ بلبل کرپدل زدہ کپہ
پتہ خولہ ویناد گل لہ ویل زدہ کپہ
رخت پتہ سر کپہ د غنچہ نہ را بہر شہ
پہ ہوا لکہ و پمہ چلپدل زدہ کپہ
د از غی پتہ چہر د گل سرہ ہمراز شہ
پہ زیرہ صورت د گلو ساتل زدہ کپہ

نسترن شه پشه آغوش سرو آزاد کړه
 په هر بوتي د گلشن تاو پدل زده کړه
 رږ پدوله وپري نه غور پېړي ولي؟
 اندېښنه پر پرېده غوتي. توکل زده کړه
 رمزد مرگ او د حیات په منع کي زور دی
 د ژوندون دود و دستور الول زده کړه
 کورني مرغه په شان به خومره ژوند کي
 د شاهين په دود آزاد الوتل زده کړه
 که د نورو آسایش او آرام غواړي
 گهواري په شېرد خان گړول زده کړه
 د خلیل د نخلستان سرو آواز کي
 خان قربان که د بسمل تپیدل زده کړه
 گړندی شه کاروان هی که منزل لنډ دی
 د جرس په آواز تلل او راتلل زده کړه
 راحت پر پرېده زحمت واخله حسن گله!
 د وطن په درد و غم ژر پدل زده کړه
 (جریده انیس کابل: ۱۳۰۹)



مخلص قندهاری

جناب حاجی ولی محمد خان مخلص از ادبای مقتدر زبان پښتو است در
 قندهار! جنابش یکذات جهان دیده و فکوریت، که کلامش را به چاشنی
 (فکاهت) شیرینی داده و مقبول عامه ساخته است. مخلص شاعر زبردستی
 است که اصول ادبای کلاسیک را تعقیب میکند، در غزل و قصیده و تخمیس و
 اقسام شعر پښتو دستی دارد، مخلص علاوه بر پښتو در پارسی نیز طبع روانی

داشته و وقائع یکسفری را که در حدود ۱۳۰۹ شمسی بسوی هزاره جات نموده بزبان و لهجه هزارگی باسلاست و رشقت شورانگیزی (بطور رباعی وطنی) نظم و یادداشت گرفته است که از لحاظ ادب وطنی و ملی خیلی قیمت دار و گرانها و شیرین است.

مخلص در پستو به لهجه ملی نیز اشعاری را سروده و بر مقامات موسیقی طبق داده است، که در مجالس طرب و سرود خوانده میشود، اشعار مخلص که در دوره های متفرقه طلوع افغان قندهار نشر شده تماماً راجع به اوضاع اجتماعی و احتیاجات عصریه ملی بوده، و نداهائست که از قلب دردمندی برای ایقاز ملی برآمده است. جناب مخلص در عصر حاضر در وطن عزیز ما از گویندگان بلیغ و عالی منزلت درجه اول پستو است که عشق سرشاری به احیای زبان و ارتقای شئون ادبیه پستو دارد. ذریعه منظومات مهیج و نشاط انگیز و شیرین خود، خدمتی بس عالی و مهم باین زبان نموده است برای دیدن نمونه اشعارش رجوع شود بشماره های سال ۱۰ و ۱۱ جریده طلوع افغان.



عبدالعلی کاکړ

از گویندگان پخته و کهن سال پستو و از قوم خانوزی کاکړ بوده پیشتر در قندهار میزیسته، بعد از آن در حدود کویته و پشین و کاکرستان سکونت اختیار کرده است. وی در قندهار در حدود سی سال پیش به اشعاریکه بلهجه ملی سروده شهرتی را کسب کرده، اگر چه در اواخر شعر و شاعری را پدرود گفته باز هم در جرگه ادب پستو موقع مهمی را اشغال میکند، کلامش سبک ادبای کلاسیک را دارد، اما پختگی و متانت از آن می بارد، و بلندی افکار و احساسات شاعر از آن آشکار است، کلامش عموماً مضامین عشقی را داراست، افکار جدید عصر نو در سخنانش اثری را نکرده، از غزلیات وی است:

عجب راجي له دلداره په هر ساعت ستم پر ما
 نه کي راباندي دلسوزي که هر خو راسي غم پر ما
 که هر خو کړم غمو خازه د گل په شان به سم تازه
 بڼه خوشبوئي د زلفو ستا چي راسي صبحدم پر ما
 که سم فاني د دې دنيا په گورستان مي سي اعضا
 دوهم ژوندون به کم پيدا که راسي شاه صنم پر ما
 سحر راتلم په گلشن کي ژړل راباندي مرغانو
 گلانو تويول په ورو سراسر د زړه نم پر ما
 کوي عبدالعلي هر دم گيله پر خه له خوبانو
 رقم ظلم و ستم کش کي پخوا لوح و قلم پر ما

هموراست:

مخ گرزوي په بيرته ستمگرو لي له ما
 جهان په لمررونان پتوي لمر ولي له ما؟
 مدام وم ثناگوي د خوبانو د جمال
 نن سپل د بنايستو ځي لرو برو لي له ما؟
 تر شو به ته له ما سره کوي جور و جفا
 منزل دي د رقيب کي برابر ولي له ما؟
 سرې لبي دي جدا کړې د عبدالعلي له لبو
 نامراده جام دي توي کي د کوثر ولي له ما

﴿ ٦ ﴾

مولوی صالح محمد خان

مدیر معارف قندهار و از ادبای است که بسبک شعرای کلاسیک سخن
 میگوید، وی به احیای زبان ملی عشقی داشته و از مدت سی سال بدینطرف در
 پښتو قلمفرسائی دارد و کتب کلاسیکی پښتورا در عصر امیر حبیب الله خان

تالیف و طبع نموده، و از معلمین و مبلغین احیای آن در کابل بوده است. از مزایای کلام وی سادگی و سلاست است که همواره میخواهد، گفتارش از نقطه نظر اصطلاحات و محاورات معموله زبان افغانی بلیغ و منسجم باشد. آثار و اشعارش در مجلدات سراج الاخبار کابل، و طلوع افغان قندهار انتشار یافته و یک اثر نافع اجتماعی شان بعنوان (هر سپری اړي لري) یعنی هر شخص احتیاجی دارد یا (کارهای جامعه) منظوماً قریب هزار بیت در سالنامه سال ۱۳۱۱ شمسی جریده طلوع افغان قندهار انتشار یافته که در آن اثر از زبان تمام طبقات جامعه از قبیل مامور، دهقان، کاسب، عالم، مرشد، خیاط، بناء و غیره احتیاجی که جامعه همان طبقه دارد سروده و روابط هیئت اجتماع بشری و احتیاجاتی که باهمدیگر دارند خوب تصویر کرده است.



ملا رحمت الله قندهاری

ملا رحمت الله ولد حاجی عبدالله پوپل زئی از گویندگان کهن سال و پخته گوئی است که سخنوری را از پدر بمیراث برده است، ملا رحمت الله حیات ساده و بسیطی دارد، عریضه نویسی میکند. سبک گفتارش تابع ادبای کلاسیک مخصوصاً حمید است، اما افکارش تازه و موضوعهای جدیدیست، که عبارت از اندرزهای اجتماعی و حیاتی بوده، و رنگ مورالیست را بخود میگیرد. آثار و غزلیات و اشعارش در دوره های چند ساله جریده طلوع افغان قندهار نشر و در قسمت ادبی آن جا گرفته است که پختگی و متانتی در خور تحسین دارد، وی کوشان است که محاورات، ضرب الامثال و لغات مهجوره پستورا در کلام خود تحت استعمال بگیرد، که زنده گردیده و نورواج نه افتد، و ازینراه خدمتی به ادب پستومینماید گاهی ممکن است که برای نشان دادن طرز و موقع استعمال یک یا چند لغت پستو غزلی بسراید، و آن الفاظ را همچون عقیقی که با مهارت تمام زرگر در زیور نصب گردیده باشد در لف کلام به

خادم کاموی

مولوی قیام الدین خان خادم کاموی از اعضای انجمن ادبی پستو و شاعر خوبی است که طبع روانی دارد، وی در شعر سبک کلاسیک را تقلید میکند و گاهی اشعاری را بلهجه ملی میسراید.

خادم به علامه اقبال هندی عقیدتی دارد، و میخواهد افکار بلند و عقاید اجتماعی و فلسفی آن ادیب نامور آسیا را در پستو و شعر افغانی بیاورد، کاموی مجموعه اشعارش را بنام (د مرغلو و امیل) داشته و اشعارش عشقی و اخلاق اجتماعی ملی است، منظومه ها و نگارشات وی در جریه طلوع افغان و مجله پستو در قندهار انتشار یافته، چون با سخنوری علاقه زیادی دارد روزمره اشعار پخته تر و فکرش متین تر شده میروند.

معاصرین صوبه سرحد و پشاور

نهضت ادبی جدید

چنانچه در صفحات گذشته دیدیم لر پستو و باشندگان پاختیای شمالی (روه شمالی) در ادوار قدیم به ادب پستو خدمتهای نمایان و برجسته نموده اند.

گویا خاک پاک آنسرزمین را به آب ادب و شعر سرشته اند، که آن کوهسار با عظمت خیلی مردزا و ادب خیز بوده است، زیرا از عصر پدر ادبیات پستو خوشحال خان و اخوند درویزه تاکنون قرنی نگذشته و دوره نه آمده که گویندگان زبردست و اساتید سخنوری از ان بوم وزاد مردزا و ادب پرور نخواست، و همچون اختران تابنده در آسمان ادبیات پستو نه درخشیده اند.

مخصوصاً در عصر جدید که مطبوعات و معارف نو بعد از آمدن اروپائی ها در آنها زیادتر گردیده، و به ادبیات اروپا آشنائی پیدا کرده اند. نهضت ادبی جدید پنتودر پشاور و اطراف آن با نهضت آزادیخواهان هند توأم بوده و از آنرا آب خورده و نشو و نما یافته است. بنابراین اغلب منظومات و آثاریکه این نهضت ادبی بمیان کشیده راجع به وطن و ملت بوده است، این نهضت نو غالباً دو مرکز عمده و مهمی دارد: یکی اسلامیة کالج پشاور که از طرف صاحبزاده عبدالقیوم مشهور بنا یافته و آثار ادبیّه آن ذریعۀ مجله سه ماهه خیبر بمعرض نشر و اشاعه گذاشته میشود. دیگر جمعیت خدمتگاران خدا است که ازین دو مرکز ادبای مبتکری بمیان آمده و میتوان آنها را پیشوایان نهضت ادبی پنتودر آن حدود بدانیم. ما در سطور آینده تمام ادبای معروف و نامدار و نگارندگان مبرز و گویندگان شیوا و مجدد آن اطراف را نام می بریم:



سید رسول رسا

از طلبای جوان (ایم، ای) اسلامیة کالج پشاور است که در بزم السنه نیز عضویتی دارد و رسا تخلص میکند از (بدر شو) پشاور است. سید رسول ادیبی است متجدد و فکور! که به ادبیات اروپائی از راه زبان انگلیسی آشنا است، وی اسلوب های بدیع و طرز های جدیدی را در ادبیات پنتو ابتکار کرده است، و گاهی میخواهد که شعر پنتورا بطور ادبیات اروپا بسراید. رسا در پیروی شعرای کلاسیک و سبک اساتید گذشته نیز عقب نیست. اما علامۀ فارقه و امتیاز رسا در بداعت تخیل و اقتدار فوق العادۀ قوۀ تصویر است که اشعار و آثار وی را بدرجۀ شاهکار میرراند. نمونه های برجستۀ کلام وی در مجله های خیبر و غیره جراید پشاور نشر

شده است، و از مطالعه آن می‌براید که دارای دیوان و مجموعه جداگانه اشعار نیز بوده است. رسا در نظم و نثر پبنتو بسبک قدیم و جدید آشنا بوده و از ادبای نامدار درجه اول دوره معاصرین در پشاور است، و بعقیده ما رکن رکین نهضت ادبی پبنتو درین عصر شمرده میشود.

رسا را ما سرمایه و ذخیره پر قیمتی در ادبیات پبنتو می‌انگاریم، زیرا دوره تحصیل و جوانی نگذاشته خواهد بود، که استعداد او و قریحه خدادادش را برای خدمت ادبیات بر روی کار بیاورد، البته پختگی سنین عمر و فراغ از مشاغل تحصیل قریحه وی را پخته تر و اشعارش را رنگین تر و متین تر خواهد نمود. از شاهکاریهای رسا در ادب پبنتو یک منظومه طویلی است که بعنوان (د خیر له خوا ما بنام) یعنی منظره شب از طرف دره خیر سروده است. رسا درین منظومه تمام مزایای شعر و قدرت طبع و تخیل بدیع خودش را بمیان گذاشته و با مهیج ترین اصول خواسته است، منظره غروب و برآمدن شب را از فراز کوهسار با عظمت خیر، بذهن قاری بسپارد، و ضمناً حوادث تاریخی این دره را که جهانکشیان افغانی ازین راه بسوی هند حمله برده یادی نماید که از عهده این کار بخوبی برآمده و شهکاری را بمیان کشیده است.



مولانا خانمیر هلالی

از نگارندگان زبردست و شعرای نامدار پبنتو، که چندی جریده بنام (همدردان افغان) از پشاور منتشر میساخت، و بعد از آن حبس ها دیده و محنت ها در راه وطن کشیده است. هلالی شاعریست، که در رویه و سبک شعر تماماً پیرو اصول کلاسیک است، اما افکارش نو و احساساتش پر شدت و حرارت زیاد است، که اکنون مجله ماهواری را بنام آزاد پبنتون از طرف جرگه ملی افغان در پشاور نشر مینماید، اشعار و افکار و آثار هلالی در همدرد افغان و آزاد پبنتون و تمام مطبوعات پشاور متفرق است.

هلالی بسال ۱۹۲۹ع در ایست آباد صوبه سرحد زیر توقیف بوده و در محبس اثری را بنام (شهنشاه نامه اسلام) راجع بتاریخ و سوانح راد مردان و دلاوران و جنگجویان اسلام در ۲۵ هزار بیت و ۱۲۰۰ صفحه در دو جلد منظوم داشته که یک اثر قیمت داریست در ادبیات زبان ملی پښتو، این کتاب تاکنون طبع و نشر نشده است.

اشعار هلالی تماماً ناله های جانکاه و بیداری آوری است، که از اعماق خاطر اندوهگین وی برآمده است، مضامین آن تاریخی، وطنی، اجتماعی، نهفتی و موعظه است.



فضل حق شیدا

شیدا (بی، ای، انرز) یکی از ادبای جوان فکر و خوش قریحه است که از اسلامیة کالج پشاور برآمده، و در پیروی سبک کلاسیک اقتداری داشته و از راه زبان انگلیسی به ادبیات اروپا آشنا است، بنابراین در شعر پښتو گاهی بسوی تجدد ادبی می گراید، و اشعاری را بر سبک نو از قریحه تابناک خویش میسراید. اشعار و کلام شیدا دارای روح ابتکار و اختراع موضوعهای بکر و تازه ایست که ازین رو در قطار اولین ادبای زبردست و ارکان نهضت ادبی جدید قرار میگیرد. آثار و افکارش در مجله خیبر و غیره مطبوعات پشاور نشر شده است.

شیدا در نظم و نثر پښتو دارای اقتدار و قلم نیرومندیست، گفتارش تماماً اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و حاکی از درد و علاقمندی شدیدست، که به ارتقای وطن و ملت خویش دارد، علاوه بر آن شیدا دارای تخیل قوی و دقیقی است که میتواند باکمال اقتدار و نیرومندی آنطوریکه شایسته مقام یک نفر ادیب شیوائی است موضوع جوان و تازه را به نیروی قریحه سلیم و بدیع خویش ابتکار نموده، و در اطراف آن خیال بندی نماید.

عقیق زاخیلی

صاحبزاده حقیقت الله زاخیلی متخلص به عقیق از نامورترین ادبای دوره حاضر است که بسبک قدیم مضامین جدیدی را میسرآید، عقیق از شعرای صریح اللهجه و راستگواست قدرت بیان و بلاغت کلامش بدرجۀ اعلاست، وی را میتوان مجدد و نماینده روح سخنوری و بلاغت اساتید قدیم دانست.

اگر خوشحال خان پدر بزرگ ادب پستو میتوانست در قرن بیستم برخاسته و بصورت شاعر متجدد توانا و بلیغی درآید همانا طبع روان و عذوبت بیان و اقتدار سخن و بلاغت کلام را همچون عقیق می داشت.

زیرا وی نماینده همان قدرت گویندگی و احساسات سرشاریست که بسبک افکار قرن بیستم ریخته شده و همان روح قدیم با عصر جدید تطور کرده است.

آثار و اشعار عقیق از مدتی است که در مطبوعات پشاور نشر میشود، و در مجلات سرحد، پستون، خیبر و غیره متفرق است، عقیق تا زمان حاضر در قید حیات بوده، و قریحۀ تابناکش مهبط فیوض ادبی روح اساتید و ادبای نامور قدیم است.

برق کاکاخپل

میان داود شاه برق کاکاخپل از ادبای جوان و شیوای اسلامیة کالج پشاور و در نهضت ادبی جدید بیش از دیگران سهمیم است.

برق از شعراء و نویسندگان متجدد و مبتکر قرن معاصر است که تاثیر ادبیات اروپایی در آثارش بیشتر هویدا است، وی شاعریست که قطعات کوچکی را بطور شعر منشور، تتبع و اقتفای ادبیات اروپا، در پستو انشاء نموده و در نتیجه قوت قریحه و استعداد خداداد ادبی آنرا خیلی دلچسپ و شیرین و

سلیس گفته است.

احساسات شاعرانه برق خیلی درخشان و برقنده و گرم است، متانت و نیروی قلم و برجستگی کلام و انسجام سخن و اقتدار قوه تخیل آثار وی را در دوره جدید بدرجه شهکار ارتقاء می دهد.

برق هر چند کم گفته و زیاد ننگاشته باشد اما آثاری که از او دیده شده سنجیده و متین و منقح است. بنا برآن وی را از ارکان مکتب جدید ادبیات پنتو باید شمرد، و درین راه پیشرو و مؤسس باید دانست. آثار و نگارشات برق کمتر در مجله خیبر پشاور طبع و نشر شده و مدتی سمت نگارندگی قسمت پنتوی مجله مذکور را داشت.



سمندر بدرشوی

از ادبای سنجیده گفتار و شعرای متین پنتو است، که در نهضت ادبی جدید مقام شامخی دارد، و وقتی از شعر پنتو در دوره معاصر ذکری بمیان آید نمیتواند وی را فراموش نمود. سمندر باآنکه قیافه وقور و پرمتانتی را در پیروی سبک قدیم و کلاسیک نشان می دهد، از تجدد ادبی نیز برکناره نمانده و اشعار دلچسپ را بطرز جدید میسراید، و طرزهای نوینی را از قریحه تابناکش ابتکار میکند.

سمندر را میتوان از ارکان مهم مکتب ادبی جدید پنتو شمرد، زیرا که آثار جدید و اشعارش چه از حیث وزن و رویه ظاهری و چه از جنبه و معنی و هویت فکری پر از جدت و متانت و نوی و تازگی است.

سمندر اشعار زیادی دارد که در مجله های خیبر، و آزاد پنتون پشاور انتشار یافته، گاهی غزل و رباعی میسراید، و گاهی طرز نوی از خود ابتکار میکند.

از شاهکارهای ادبی وی ترانه های (ارمان دی حلمیتوبه) یعنی ارمان

ای جوانی و (دالم پر خوک ناست یم زه د ټول جهانہ پورته) است.

﴿ ۷ ﴾

سید راحت زاخیلی

از ادبای ماندگار و گویندگان فکور و زبردست پشاور و از ارکان بزرگ نهضت جدید ادبی است، سید راحت الله زاخیلی متخلص به (راحت) قریحۀ بلند و عالی اشعار پر معنی و خیلی متین و پر حرارتی دارد، وی در سخن سرای شیوۀ استادان قدیم و گویندگان کلاسیک را تعقیب و تقلید میکند. مخصوصاً در غزل و رباعی مهارتی دارد، یعنی از روی شیوۀ ظاهری متجدد نیست اما افکارش تماماً پروردهٔ عصر نواست، و برای سعادت نژاد نومی کوشد.

گفتارش تماماً وطنی و پر از اندرزها و نصائح گرانبها است، گاهی بسبب اساتید کهنه نوای جانسوز عشقی را نیز سر میکند.

راحت بنام (اقبال افغانی) مسمی است، زیرا که وی زبور عجم علامه اقبال را با مهارت و زبردستی و اقتدار ادبی در پستو ترجمه و منظوم داشته است. راحت دارای جذبات گرم و عواطف رقیق و افکار بلند و قریحۀ سرشاریست، که در تقلید سبک کلاسیک همچون عقیق استاد است. اشعار راحت تماماً پاکیزه و رشیق و مجموعهٔ احساسات شدیده و عواطف رقیقه است که روح مخصوص دارد.

و بهمین وجه است که ما راحت را یکی از پیشروان مکتب ادبی عصر حاضر میشماریم. آثار و اشعار راحت در مجله‌های خیر و سرحد و پستون و غیره نشر گردیده و زیاد است، و وقتی مجلهٔ را بنام (ستری مشی) نشر مینمود.

﴿ ۸ ﴾

محمد اکبر خادم

محمد اکبر خادم اتمانزئی نیز از گویندگان کافی است که افکار و خیالات جدید را بشیوۀ قدیم می‌سراید، و در غزل مهارتی دارد.

خادم بکلام مهیج و غزلیات شورانگیزش مشهور است. گفتارش جنبه اجتماعی و وطنی و اخلاقی دارد، گاهی مضامین عشقی را نیز میسراید. خادم شاعر فصیح و شیوایی است که افکار اجتماعیون دانشمند در گفتارش اثری دارد، مثلاً:

ما دنیا توله گتلی خیل وطن دی
 راته بنایی زمانه شیندلی خلق

خادم از آزادیخواهان وطندوست غیور است، اشعار و منظوماتش تماماً راجع بوطن و دردهای ملی است، و میخواهد که مزایای استقلال را به هموطنان عزیزش بنماید، آثار و اشعارش در مجله خیبر و جراید پشاور نشر گردیده، و در نهضت بیداری عامل موثری بشمار رفته است.



میان احمدشاه

میا احمدشاه (بی ای) بیر سترایت لا چار شده از رجال علمی و معروف پشاور و صدر جرگه ملی افغانها است، بیشتر در (جمعیت خدمتگاران خدا) نیز رکنیتی داشت.

میان احمدشاه یکی از رجال ملی و آزادیخواهان عصر خود است که در امور ملیه و تنظیمات قومی و خدمات عمومی مصدر کارنامه های درخشانی شده است. وی شاعر برگزیده و متین و سنجیده گوئی است، کلامش پر از افکار عالی و اصلاحی و وطنی و اجتماعی و اخلاقی است، و در شعر رویه قدما را تقلید می کند.

میان احمدشاه از رجال علمی و طرفدار کار و روح عمل است، وی کار را بر سخن ترجیح میدهد و عملاً در راه ایقاز عامه و تنظیم اصلاح شئون قومیه کوشانست. قلم سیاسی وی متین دیده میشود. میان احمدشاه در نهضت بیداری ملی، در رجال درجه اول قرار میگیرد و فضیلت علمی و قانونی از مزایای این ادیب پخته و سنجیده سراست، اشعارش در مجله های سرحد و

خیبر و غیره انتشار یافته و سمت نگرانی پالیسی سیاسی مجله آزاد پستون را نیز داراست، و در آن مجله مقالات متین و مضامین اصلاحیه قیمت داری مینویسد، از نمونه های برجسته کلام اوست، ازین منظومه عقیده و مسلک اجتماعی و فلسفی وی اشکار است:

د دنیا حقیقت

دنیاستاده نه عماده	خو معلوم شی پری نیتونه
خوک لا اوس ورته رادرومی	خوک ترې اخلی رخصتونه
چی ئې و خورې یائې ورکړې	دغه ستادی دولتونه
بل عزت ئې په کار نه وی	چی خدای ورکړې عزتونه
که آرام په دنیا غواړې	خپل دی کم کړه حاجتونه
خدای یوازی ورله بس دی	چی خوک صاف لری نیتونه

(مجله آزاد پستون: ۱ ج ۲)

میان احمدشاه طوریکه پیش گفتیم افکار و گفتارش تماماً بر محور وطنیت و ملیت دور می خورد، و مضامین نوراً پسندیده و سنجیده می سراید، ولی گاه گاهی که از عشق و محبت سخنی بمیان آید درین موضوع نیز سنجیده تر می گوید، و قیافه شاعر کلاسیکی شیوا و وقوری را بخود می گیرد که دوره شباب ادبیات و ارتقای بلاغت و سخنگویی پستورا بیاد میدهد.

﴿۱۰﴾

عبدالرؤف عندلیب

از گویندگانی است که بشیوه کلاسیک تقلید میکند، اما افکارش نو و تازه است. مولوی عبدالرؤف عندلیب از نوبهر پشاور است که زبان ناقدانه و شیوائی دارد اشعارش پخته و متین و احساساتش گرم و آتشین است، اشعار و ناله های عندلیب در مطبوعات پشاور و مجله آزاد پستون انتشار یافته است.

یکی از خوبترین و اثرناک ترین ناله های عندلیب منظومه ایست که

بعنوان "گریه بر احوال مسلمانان" شهرت یافته علاوه بر آن اشعار مؤثر دیگری نیز دارد، که تماماً اخلاقی و اصلاحی است.

﴿ ۱۱ ﴾

مولانا غافل

گفتارش سنجیده و متین است و افکارش پخته و گرم از نگارشات مجلهٔ خیبر می برآید، که دارای دیوانی است که تماماً سبک قدیم را پیروی کرده است.

﴿ ۱۲ ﴾

بیزاری

چنانچه از تخلص اشکار است بیزاری شاعر نو فکر و نو قریحهٔ حساسی است که دارای دیوانی در شعر پستو است و بشیوهٔ قدیم سخن میسراید، افکارش عشقی و فلسفی است از دنیا و مافیها بیزار است.

﴿ ۱۳ ﴾

مهجور

بسبک کلاسیک سخن میسراید، پختگی و متانت از اشعارش می بارد، دارای دیوانی است که پر از منظومات عشقی و اخلاقی و فلسفی است. مهجور در بیان عقاید فلسفی خویش صریح اللهجه است، گاهی بمسلك صوفی گری می گراید، و کائنات را جلوه گاه یكذات لاشریك میدانند:

شین چمن روان رودونه سره گلونه

نمر، سپورمی ستوری او زمکه اسمانونه

دا جلوه د اشنا می پر هر لوری

چی ترې ساز دی چر چاپیره تول خپزونه

مهجور حیات و زندگانی دنیا را بشبی که در آن افسانه ها بسرایند و پس

بنخواب روند تشبیه میکند، و مرگ را مرکز آرام و سعادت می انگارد:

چي زه پروت په خواره خوب وم را بیدار شوم
 که په خوب کښي بل خوب وینم په ژوند شمار شوم
 ژوند یوه شپه ده پکښي ناست عالم قصه کړي
 جوړ ځما قصه ختمېږي په قرار شوم^(۱)

مهجور زندگانی را قفسی می شمارد، چون ازین محبس نبرآمده است.
 بنابراین نمیداند که فضای آزادی و پرواز و داستان گل و چمن چطور است.

آزادي شه وي الوتن شه وي؟

د گلو خوا کښي نشيمن شه وي؟

پيدا پنجره کښي لوی په پنجره کښي

زه ترې خبر شه شين چمن شه وي؟

مهجور بادنیای عشق و الفت بی علاقه نیست ولی چون جایگاه حضرت
 عشق بنظرش خیلی بلند و عالی است، ازین رو شرمش می آید که نام حضرت
 عشق را بنخود به بندد و یا عنوان عاشق را حقاً بگیرد (این خود مرتبه تحقیق و
 کمال وی است):

ما هم ځان دی په شرمونو شرمولی

ما هم سراو مخ په خاورو دی لړلی

اوس په زړه زړه کښي کچه شم چي رایاد شي

ما هم چرته عشق دی کړلی غلی غلی!

﴿ ۱۴ ﴾

گمنام

از شعرای گمنام و ادبای عالیمقام سمت پشاور است که خوشبختانه اشعار

^(۱) شوری شده از خواب عدم دیده کَشودیم - دیدم که باقی است شب فتنه غنودیم
 (امام غزالی)

پخته و استادانه، وی را از گمنامی میکشد، گمنام شاعر نازک خیال و بلند پایه و دارای دیوانی است که منتخبات آن گاه گاهی در مجلهٔ خیبر نشر میشود. پرواز خیال گمنام از تجلیات حضرت عشق به اندازه ایست که وی را به اسمانها می برد، و می گوید:

په وینا حُما مخلوق چرته پوهپری
 لپونی حُکه په خیال د جهان را غلم
 عشق را پورته کرم د زمکی پورته لارم
 په پرواز د خیال په لورد اسمان را غلم

﴿۱۵﴾

عبدالاکبر خان

اکبر عمرزئی از گویندگان شیوا و مشاهیر رجال وطن خواه پشاور است که در امور ملی و تنظیم حیات قومی و تحریکات نهضت و بیداری دستی و در مراکز نهضت خواهان آبرو و وقاری دارد. عبدالاکبر خان هر چند در سخنوری بسبک کلاسیک میگراید، ولی نهضت جدید سخن وی را زیر اثر گرفته، به اصول نو افکار نوراً بکمال قشنگی و دلچسپی سروده و در ادبای متجدد درجهٔ اول قرار می گیرد.

عبدالاکبر خان نگارندهٔ فاضل و زبردستی است که در نهضت مطبوعات پشاور نیز عامل مؤثریست و حالاً در جملهٔ نگارندگان مجلهٔ آزاد پستون محسوبست.

اشعار وی تماماً راجع به وطن و کشور پرستی بوده و دارای جنبه های اصلاحی و نهضتی و اخلاقی و سیاسی و مدنی است.

﴿۱۶﴾

عمر دین مردانی

مرحوم عمر دین عمر از مردان پشاور و شاعر مفلق و چیره دستی است که

مقلد سبک کلاسیک اما مبتکر و بلیغ است، متانت و بلندی که در گفتار عمر بنظر می آید در ادبای متاخر نایاب است ازین جهت وی را بزرگترین شعرای درجه اول عصر حاضر میتوان خواند.

عمر حقیقتاً مجدد بلاغت قدماست، اشعارش بیشتر رنگ فلسفه را بخود گرفته، دنیا بنظرش تاریک و خالی از هر گونه مزایائی است که شاعر خواهان و جوینده آنست، آثار و اشعار عمر کمتر انتشار یافته، چند غزل غرای وی را جریده پیغام سرحد محفوظاً نگاشته است.



بلبل پکهلی

از گویندگان بلیغ و نامورست که قریحه روان و طبع سرشاری دارد، اشعارش بیشتر اخلاقی و اجتماعی است، هر گونه مضامین را بدون هیچگونه تکلف باکمال روانی و بلاغت سبک کلاسیک میسراید، اشعار بسیار وی در جراند سرحدی از قبیل پیغام و غیره انتشار می یابد. وی موضوعات عصری و احتیاجات روزمره را تحت تفصیل می گیرد، و در اطراف هر گونه لوازم عصریه بحث و بیان می راند. خلاصه: بلبل از شعرای مشهور عصر حاضر است.



فضل محمود مخفی

مخفی از جمله مجاهدین سرحدات آزاد و از شعرای خوش قریحه شرر گفتار پنبتو است. مخفی پیرو سبک کلاسیک و شاعر شیوائی است که فکرش بلند و کلامش پخته و سنجیده است.



امیر نواز جلیا

امیر نواز جلیا (فروزان) از شعرای متجدد و آتشین فکر دوره معاصر است

که با حرارت احساس و گرمی عواطف سخن می گوید، و از اعماق دل دردمندش ندهای سوزانی میکشد، جلیا گوینده زبردست و آتش زبانی است که گفتار و کلامش تماماً بر محور وطنیت و نهضت ملی دور می زند و از رجال غیور وطن دوست سرحد است. امیر نواز جلیا وقتی جریده را بنام (انگار) در سرحد منتشر می ساخت، و بسلیقه ادبیات و افسانه اروپائی رمانهای را نگاشته و نشر نموده است، که یکی از آن بنام درد مشهور است.

﴿ ۲۰ ﴾

محمدشاه رنج

ایم محمدشاه رنج کاکاخیل از شعرائی است که آثارش کمتر بما رسیده اما از یکدوسخنش بداعت افکار و اقتدار قریحه وی روشن میشود.

رنج در اشعار خود بمسلك بدبینی Pessimisme می گراید، و افکارش را منبع فلسفه شوپنهاور معروف آب خورده است، زیرا که رنج را مایه حقیقی حیات می شمارد، لسان افاده رنج، شیوا و سلیس و پاکیزه است. نمونه اشعارش اینست:

فلسفه حیات

بلبل فریاد کړي دغه رایاد کړي
صیاد به کوم خای غورولی دام وي
پرون زه بل خای او نن دلې یم
صبا به چرته خما مقام وي

بلبل ژړا کړي داسي وینا کړي
خه تعجب دی که ساه مي خپږي
گل ته چي گورم پرون غوتی. وه
نن تازه گل دی سبا رږېږي

فضل احمد افغان

ابو سعد فضل احمد خان متخلص به افغان پسر عبدالله خان ساکن پربهني حیدرآباد دکن اصلاً از ضلع سور دپری پشاور است، که از جمله ادبای معاصر و شعرای شیوا و بلند مرتبت عصر حاضر شمرده میشود. افغان شاعر پخته گوی و پسندیده گفتاریست که فکرش بلند و اشعارش دلچسپ جزیل است.

افغان نیز از مقلدین سبک کلاسیک و شاگردان ادبستان قدیم است، اما مضامین سخنوریش تماماً وطنی و اصلاحی و نهضتی و در عین زمان انتقادی است، آثار فکریه و اشعارش در جراید سرحدی انتشار یافته، و یک اثر جامعش را بنام د غره گل (گل کوهی) بسال ۱۹۳۰ع در اوائل عصر درخشان نادرشاهی بنام آن شهید جنرال قونسل جوانمرگ و حساس افغان مرحوم غلام احمد خان افغان از بمبئی طبع و نشر کرده و مقدمه فاضلانه و عمیقی را بران نگاشته اند. مرحوم جنرال قونسل جوان گل کوهی را نتیجه غلیان احساسات و چکیده جراحات های شاعره می پندارد، و در مقدمه کتاب این ادیب بزرگوار را چنین معرفی میکند:

"اگر روح افغان در هوای آزاد وطن تریبه نشده و توطن وی در سرخ دهری علاقه مردان ضلع پشاور است، ولی حس ملیت و فکر اصلاح زبان ملی چنان او را شیفته و متهیج کرده است که فریاد آزاد و بیدار خود را در فضای محصور مولد حبس نتوانسته است ... احساسات منبع و افکار حکیمانه در بند اشعار خودش و بن گل کوهی تا جائیکه من فهمیده ام فی الحقیقت روح افغانیت را خوشنود میسازد و ناشی از یک ذوق خاص و درد درونی اوست که پس از تحصیلات اولیه خویش در لاهور و آموختن زبان اردو، پارسی و قدری انگلیزی این حس وطن خواهی را پرورش داده و احیای زبان ملی را وظیفه و مسلک خود قرار داده است ... چنانچه در ملاقات اولی که من او را بایک وضع

شکسته حیثاً مغرور که خاصه افغانهاست در روزهای اخیر ماموریتیم به بمبئی یافتیم مشار الیه اظهار کرد که جز از شنفتن احساسات شورانگیزی که بزبان ملی خویش در رشته اشعار کشیده ام از شما انتظار و توقعی ندارم...".

از بیانات بالای جنرال قونسل نوجوان مرحوم، قارئین اهمیت مقام افغان را در ادبای حاضر اندازه کرده میتوانند، افغان در مضامین عرفانی نیز دستی دارد، ازوست:

د معشوق رنگ دي اخیستی دی په گل کښي
د عاشق په جامه ته ئې په بلبل کښي
اشاره ممکنه نه ده ستا طرف ته
تماشه دي د جزوینمه په کل کښي

مضمون آیه کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم را چنین ادا میکند:

چا چي خپل قدر په خپله وکړ گله!
ستاره د هغه قوم په عروج شوله
خدای هم نه بدلوي حال د هغه قوم
چي څوک نه بدلوي خپل حالت په خپله

خاتمه و خلاصه این تاریخچه

شعر پښتو در ابتداء پیش از هفت و هشت قرن عبارت از اشعار غنائی و روائی و حماسی بوده، که وزن آن تابع غنا بوده است، اینچنین اشعار را در اتڼی ها و محافل سرود و طرب یا در حین غلیان احساسات عاشقانه با آهنگ دلکشی میسروده اند، که اقسام آن لندی- و ناره های اتڼی و سپرې بدلي است و یا قصص و حکایاتی است که ناره ها در بین خود دارد و باهنگ موسیقی ملی گفته و سروده میشود.

بعد از دوره مذکور دوره اشعار نیم مصنوعی می آید، که اشعار طبیعی رنگ صنعت بشری را گرفته و طور نیم مصنوعی را اختیار کرده است، این دوره حد فاصلی است بین شعر خالص طبیعی و شعر مصنوعی و عروضی! درین طور اشعار مضامین دینی و فقهی و اخلاقی و غیره گفته شده است، و آثار اولیه که در پستو از زمانهای قدیم بمانده نیز درین گونه شعر بوده است.

درین دوره مکتب اخوند درویش ننگهاری که بعدها شعرائی از آن برآمده است اهمیتی بسزا داشته و سمت اولیت را دارد، درین جمله ۸ نفر شاعر ذکر شده است.

بعد از اشعار نیم مصنوعی دوره شعر پوره مصنوعی و عروضی می آید، که مهمترین مکاتب ادبی این دوره مکتب خوشحال خان و رحمان و حمید در لر پستون و مکتب ادبی پیرمحمد در بر پستون درین دوره هر قسم اشعار از قبیل عشقی، اخلاقی، دینی، فکاهی، فلسفی، اجتماعی، حماسی بمیان آمده و اقسام شعر و سخن غزل، رباعی، مخمس، مسدس، ترجیع، ترکیب، قصیده، مثنوی، معشر، مربع و غیره وجود دارد فنون سخنوری از قبیل بدیع، بیان، معانی، عروض، قافیه و غیره نیز پوره مراعات شده است.

درین دوره است که شعر پستو با شعر زبانهای دیگر آسیا همدوشی و همسری مینماید، بلکه در اغلب مزایای خصوصیه خود از آن ها قدمی پیشتر گذشته و جلومی رود.

درین دوره ما ۴ نفر شعراء را پیش از خوشحال خان و ۱۰۸ نفر را بعد از او از شعرای لر پستون ۳۹ نفر از شعرای بر پستون و از شعرای معاصر ۸ نفر از افغانستان و ۲۱ نفر را از صوبه سرحد و پشاور ذکر کرده ایم، که روی همرفته جمله شعرای ذکر کردگی ما درین تاریخچه ۱۸۰ نفرند. در دوره معاصر شعراء و گویندگان بسیاری در پستو موجود است، که ما بهترین و بزرگترین آنها را درینجا

* * *

دورهٔ تجدد ادبی در قرن معاصر به ادبیات پستوروتق و تطور جدیدی را
 بخشیده است، مخصوصاً ادبای پشاور زیر این اثر آمده و سبکهای نوی را در
 پستو ابتکار کرده اند که سرآمد گویندگان متجدد معاصر همانا رسا و برق و
 سمندر و غیره است که ما پیشتر از آنها ذکر نمودیم.
 درینجاست که ما از نوشتن تاریخچهٔ شعر پستو فارغ گردیدم.

ده خواجهٔ قندهار - ۵ برج اسد ۱۳۱۴

پای

مراجع و اسنادیکه در تحریر این اثر بدان رجوع شده است

۱. گلشن روه، تالیف ایچ، جی راورتی H. G. Raverty کاپیتان قطعه سوم عسکر بمبائی ملکہ و کتوریا طبع مطبعہ سیتون آستین شهر ہر تفرود - ۱۸۶۰ ع.
۲. تاریخ آداب اللغة العربیہ جرجی زیدان.
۳. مجلہ دانشکدہ تہران.
۴. منطق بو علی سینا.
۵. تاریخ علم الادب عند الافرنج و العرب از مقدسی.
۶. مقدمہ گرامر آف پینتو مستر راورتی، طبع کلکتہ - ۱۸۵۶ ع.
۷. خصائل السعادت، سعادت خان تورترین - ۱۹۲۷ ع.
۸. تاریخ خانجہان خان لودی (قلمی).
۹. ریاض المحبت نواب حافظ محبت خان.
۱۰. سالنامہ های کابل: ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳.
۱۱. حیات افغانی دپتی حیات خان.
۱۲. خورشید جهان، شہر محمد خان ابراہیم زئی، طبع لاہور - ۱۸۹۴ ع.
۱۳. تاریخ سلطانی، سلطان محمد خان قندھاری، طبع بمبئی - ۱۲۹۸ هـ.
۱۴. فتوح البلدان بلاذری، طبع قاہرہ - ۱۳۱۹ هـ.
۱۵. مجمع الانساب.
۱۶. نسخہ قلمی داستان آدم و درخو، پینتو مرتبہ مسعود ولد عبداللہ.
۱۷. تاریخ مرصع افضل خان ختک.
۱۸. نسخہ قلمی مخزن الاسلام، پینتو، اخوند درویزہ کہ بسال ۱۱۶۷ ہ در ملتان از طرف فاضل محمد کاسی نوشته شدہ است.
۱۹. فوائد الشریعہ اخوند قاسم.
۲۰. کتاب بابو جان.

۲۱. خلاصه الانساب نواب الله يار خان پسر نواب حافظ رحمت خان مشهور معاصر احمد شاه بابای غازی.
۲۲. کلید افغانی، پادری هیوز انگلیسی J. P. Hughes. طبع ۱۸۹۳ع.
۲۳. منجم العمران مستدرک معجم البلدان سید محمد امین خانجی طبع مصر ۱۳۲۵هـ.
۲۴. کلیات قلمی خوشحال خان که بسال ۱۱۴۲هـ از طرف شیخ محمد اعظم تحریر شده.
۲۵. کلیات چاپی خوشحال خان که بسال ۱۸۶۹ع از طرف دکتر ایچ. دبلیو. بیلینو نشر شده.
۲۶. مجلدات سراج الاخبار کابل.
۲۷. نمرات مجله خیبر میگزین پشاور.
۲۸. دیوان قلمی ویوسف و زلیخا و گلدسته عبدالقادر خان ختک.
۲۹. دیوان قلمی و قصه شاه گدای عبدالحمید مهمند.
۳۰. رشید البیان اخوند رشید.
۳۱. چمن بی نظیر پادری هیوز ۱۸۹۳ع.
۳۲. دیوان قلمی عبدالرحیم هوتک.
۳۳. دیوان قلمی احمد شاه بابا.
۳۴. دیوان قلمی تیمور شاه.
۳۵. دیوان قلمی پیر محمد کاکړ.
۳۶. دیوان قلمی عبدالنبي.
۳۷. شمس العابدین قلمی.
۳۸. دیوان قلمی صالح داوی.
۳۹. دیوان قلمی شمس الدین کاکړ.
۴۰. دیوان قلمی محمد امان داوی (مفتاح العاشقین).
۴۱. دیوان قلمی میرزا احسان.
۴۲. دیوان قلمی ملا جمعه.
۴۳. دیوان قلمی شېر محمد هوتک.
۴۴. دیوان قلمی عبدالله پوپلزی.

۴۵. دیوان قلمی ملا نظر محمد کاکر.
۴۶. تهذیب الواجبات، افغان.
۴۷. منظومه مزارات قندهار از سید محسن آقا.
۴۸. نافع المسلمین اخوندگدای (قلمی).
۴۹. مضمون مسلسل علمای قندهار سال ۱۱ طلوع افغان.
۵۰. مضمون شعاری قندهار سال ۱۱-۱۲ طلوع افغان.
۵۱. تمدن های نخستین گوستا و لوبون.
۵۲. مجله آزاد پښتون پشاور.
۵۳. مجله سرحد پشاور.
۵۴. مجله پښتون پشاور.
۵۵. جریده پیغام سرحد، هری پور.
۵۶. گل کوهی افغان.
۵۷. کلیات ملا حسن اخوند تلوکان.
۵۸. منهاج العابدین.
۵۹. مجلدات مجله کابل.
۶۰. تاریخ هند از ای مارسدن.
۶۱. تاریخ صولت افغانی.
۶۲. خزینه الاصفیا مفتی غلام سرور. ۱۲۸۲ هـ.
۶۳. معارج الولايت.
۶۴. خلاصة البحر.
۶۵. سکینه الفضلاء عبد الحکیم رستاقی.
۶۶. بحر الایمان و نصیحت نامه قلمی ملا الف هوتک - ۱۰۱۹ هـ.